

بسم الله الرحمن الرحيم

واژه شناسی شیعه

گام اول پژوهش درباره هر موضوع علمی بویژه در علوم انسانی ، از جمله در معارف اسلامی، مسأله واژه شناسی و مفهوم شناسی است . زیرا مفاهیم در علوم انسانی برخلاف علوم تجربی کшدار و دارای لایه‌های گوناگون است . بر اثر بی‌دقتی در عرضه آن مفاهیم چه بسا مغالطات بزرگی صورت گیرد . یکی از علل اصلی اختلافات دیدگاهها درباره موضوعات مذکور همین واقعیت مذکور است. لذا غور و بررسی عمیق پیرامون واژه‌ها از امور بایستنی در این گونه پژوهش‌ها تلقی می‌شود.

از این رهگذر در موضوع شیعه شناسی اول باید به سراغ شناخت واژه مذکور برویم . درباره این واژه یک معنای لغوی وجود دارد و یک معنای اصطلاحی ، که آن دو را از یکدیگر باید متمایز ساخت .

معنای لغوی شیعه

در این زمینه باید سه مطلب شکافته شود .

۱ - اشتقاق و اقسام آن

قبل از تبیین مطالب مذکور مناسب است ، به مفهوم اشتقاق اشاره شود . اشتقاق از ماده « شَقَّ » به معنای شکاف گرفته شده است ، و در علوم مختلف تعاریف اصطلاحی متفاوتی دارد . لذا آن را به اقسام مختلفی مثل مشتق اصولی ، صرفی و لغوی می توان تقسیم نمود .

مشتق اصولی که در علم اصول فقه مطرح می باشد ، مشتق عبارت است از هر لفظی که بر ذاتی به اعتبار اتصاف آن به یک مبدأ اطلاق می گردد ، اعم از این که از نظر صرفی مشتق باشد یا جامد . مثلاً عالم ، جاهل ، زوج ، حرّ و عبد از نظر اصولی مشتق هستند اگر چه زوج ، حر و عبد از نظر صرفی جامد به حساب می آیند نه مشتق .

مشتق صرفی عبارت است از هر کلمه ای که از کلمه دیگر گرفته شده باشد مثل عالم و علیم که از علم گرفته شده است ، و احجار که از حجر می باشد . در مقابل آن جامد است . و آن کلمه ای است که ابتدا به ساکن و ارتجالاً از حروف هجایی وضع شده ، و از کلمه دیگر گرفته نشده است . مثل حجر ، علم ، وعسی .

اشتقاق لغوی ، که در فقه اللغة مطرح می باشد ، عبارت است از : تولید برخی الفاظ از الفاظ دیگر و برگشت دادن آن ها به یک ریشه واحدی که ماده کلمه را مشخص می سازد ، و از یک معنای مشترک اصیل پرده بر می دارد . اشتقاق لغوی را به چهار نوع تقسیم نموده اند .

الف - اشتقاق اصغر ب - اشتقاق کبیر ج - اشتقاق اکبر د - اشتقاق کُبار (نَحْت) .

اشتقاق اصغر که فراوان تر از بقیه موارد در زبان عربی متداول می باشد ، عبارت است از برگرداندن صیغه های یک کلمه به منظور رجوع به صیغه ای است که به عنوان اصل آن صیغه ها به شمار می آید مانند « ضَرَبَ » که بر مطلق زدن دلالت می کند و از آن صیغه های دیگری مثل « ضارب » ، مضروب ، یضرب ، اضرب ، ضَرَبَ و غیره اشتقاق پیدا می کند . سه حرف « ض ر ب » و هیأت ترکیبی آن (ترتیب خاص) در همه صیغه ها وجود دارد . و معنای اصلی (زدن) در همه صیغه ها هم یافت می شود ولی هر کدام از صیغه ها علاوه بر آن ماده ، هیأت ترکیبی و معنای مشترک ، یک شیء زائدی دارد . بعضاً حرف زائد و معنای زائد ، مثل ضارب و مضروب دارند ، و برخی فقط معنای زائد دارد مثل ضَرَبَ .

مثال دیگر مثل معنای مشترک « ع ر ف » که بر انکشاف شیء و ظهور آن دلالت می کند ، که در همه صیغه های « عَرَفَ ، عَرَفَ ، تعریف ، تعارف ، عُرِفَ ، أَعْرَفَ ، عَرَّافَ ، تعریف ، عرفان ، عارف و ... » وجود دارد . و همه آن صیغه ها از آن ماده اشتقاق پیدا می کنند .

اشتقاق کبیر : عبارت است از : وجود ارتباط معنوی و لفظی مطلق و غیر مقید به ترتیب حروف در هیأت ترکیبی در بین مجموعه های ثلاثی که همه تقالیب ششگانه آن به مدلول واحدی بر می گردد ، با این که از نظر ترتیب صوتی متفاوت است .

مثل کلمات « سَمَل ، سلیم ، مسیل ، أَمَلَس ، مَلَس ، لَمَس » که در بین همه آن ها سه حرف سین ، لام و میم وجود دارد ، امّا ترتیب خاصی بین آن حروف نیست . ولی در بین همه آن واژه معنای مشترکی که عبارت است از نرمی ، انقیاد و استرسال می باشد ، وجود دارد .

مطلب دوم : اشتقاق صرفی « شیعه » .

مطلب سوم : استعمال این واژه در قرآن و سنت .

پس از آشنا شدن با اشتقاق واقسام آن به مطالب سه گانه می پردازیم .

سَمَل به لباس کهنه گفته می شود که آن زبری پارچه نو را ندارد . سلیم یعنی سالم که عیبی ندارد . مسل یا مسیل یعنی بستر رودخانه که برای جریان آب مانعی در آن وجود ندارد . املس همان سنگ صاف که برآمدگی در آن وجود ندارد . لمس هم وقتی بین دست و ملموس تحقق پیدا می کند که هیچ گونه مانعی عارض نیست . مشاهده می شود که در همه این واژه ها معنی نرمی و انقیاد و عدم مانع مشترک است .

در اشتقاق کبیر قاعده قلب صرفی کاربرد دارد . نمونه دیگر اشتقاق کبیر بین سفر و فسر وجود دارد . لذا بین تفسیر و إسفار معنی مشترکی ملاحظه می شود ، به معنی کشف چیز مخفی .

اشتقاق اکبر ؛ عبارت است از وجود ارتباط بین مجموعه ای از کلمات ثلاثی از نظر معنای مشترک عام ، که به نفس اصوات آن کلمات مقید نمی شود ، ولی ترتیب بین آن حروف لازم است . در این اشتقاق قاعده ابدال صرفی حاکم است . یعنی حرفی به جای حرف دیگر تبدیل می شود ، که به نوعی رابطه ای با آن دارد و از نظر تقارب مخارج حروف یا تشابه صفات مخارج و امثال آن بین آن دو موجود است .

مثل هدیل الحمام به معنای آواز کبوتر ، که به هدیر الحمام ابدال می شود . و همین طور که در کشط الجلد و قشط الجلد به معنای کندن پوست ، و صراط و سراط ، سقر و صقر ، ساطع و صاطع این اشتقاق ملاحظه می شود .

اشتقاق کُبار یا نحت عبارت است ، از اشتقاق کلمه ای از دو یا چند کلمه ای است مثل بسملة که از خواندن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ ، و حوقله از لاحول ولا قوة الا بالله گفتن و عبشمی از عبد شمس و مثل بزمخ به معنی تکبر که از بزخ به معنی خروج سینه و دخول پشت در بدن و « زمخ که به معنی کسی که از روی تکبر بینی خود را بالا ببرد گرفته شده است . برای فهم تفصیلی مبحث اشتقاق به کتاب « دراسات فی فقه اللغة » تألیف دکتر صبحی صالح مراجعه شود .

مطلب اوّل : اشتقاق لغوی واژه « شیعه »

لغویون برای اشتقاق لفظ شیعه چهار ریشه مطرح نموده‌اند :

الف : « شیع » که از باب معتل اجوف یایی است .

ب : « شوع » که از باب معتل اجوف واوی است .

ج : « شعی » که از باب معتل ناقص یایی است .

د : « شعع » که از باب مضاعف است .

الف - شیع

اکثر لغویون وقتی این ماده را مطرح نموده‌اند، تصریح نموده‌اند که شیعه به این ریشه برمی‌گردد . بدیهی است که این مورد از موارد اشتقاق اصغر است .

ابن منظور متوفی ۷۱۱ هـ به این واقعیت تصریح نموده که « والاكثر أن تكون عين الشيعة ياءً ... » .^(۱) اما همین اکثر اهل لغت که برگشت شیعه به این ریشه را قبول دارند، درباره معنای آن وجوه مختلفی گفته‌اند . سرّ اختلاف در وجوه مختلف به اشتراک لفظی « شیع » برمی‌گردد ، لذا برای این ریشه معانی مختلفی گفته‌اند ، وبر اساس هر کدام از معانی موضوع ، لفظ شیعه معنای متفاوتی پیدا می‌کند . معانی گفته شده از این قرار است :

۱- ظهور و آشکار شدن

الخلیل متوفای ۱۵۰ هـ می‌نویسد : « شاع یشیع مشاعاً وشیوعهً فهو شائع اذا ظهر ، ورجل مشیاع : مذیاع وهو الذی لایکتُم شیئاً » .^(۲)

طبرسی م ۵۴۸ هـ در مجمع البیان این وجه را یکی از معانی مطرح برای شیعه می‌داند .^(۳)

بنابراین « شیعه » جماعتی هستند که ظهور و بروز دارند .

۱ - لسان العرب ، ماده شوع .

۲ - ترتیب کتاب العین - ماده شیع وشوع .

۳ - مجمع البیان ج ۴ / ۳۸۹ ذیل آیه ۱۵۹ سوره انعام .

۲- پیروی ، متابعت و هواخواهی

الخلیل می گوید: « ... والمشايعه : متابعتک انساناً علی امر ... والشیعة : قوم یتشیعون ، ای یهوون أهواء قوم و یتابعونهم ، وشیعة الرجل : اصحابه و أتباعه » .^(۱)

بنابراین همانگونه که اگر کسی به عنوان بدرقه و مشایعت دنبال کسی بیاید ، به دنبال او حرکت می کند ، اگر کسانی در مسائل دینی یا سیاسی از کسی پیروی کنند ، و هواخواه او هستند ، شیعه او تلقی می شوند .

این وجه را اکثر لغویون نوشته اند ، لذا اکثر کسانی که واژه شیعه را تفسیر نموده اند ، به این وجه اکتفاء نموده اند.

۳- اجتماع و گردهم آمدن

الخلیل می نویسد : « وكلّ قوم اجتمعوا علی أمر فهم شیعة » .^(۲)

شبهه این معنی را جوهری متوفای ۳۹۳ هـ برای این لفظ نوشته است .

« وكلّ قوم امرهم واحد یتبع بعضهم رأی بعض فهم شیع » .^(۳)

کلمه « الشیاع » از این ماده است که به معنای مزار یعنی نی ای که شتران با آن آواز می خواند . و با آن آواز شتران متفرق را گردهم می آورد .

الخلیل می گوید : « الشیاع دعاء الابل اذا استأخر »^(۴) و جوهری می گوید : « صوت مزار الرأعی » .

۴- مساعدت و معاونت

ابن فارس متوفای ۳۹۵ می نویسد :

« شیع : الشین والياء والعین اصلان ، يدلّ احدهما علی معاضدة ومساعدة والآخر علی بثّ وإشادة » .^(۵)

۱ - ترتیب کتاب العین ماده شیع .

۲ - ترتیب کتاب العین ، الخلیل ، ماده شیع .

۳ - صحاح اللغة ، الجوهری ، ماده شیع .

۴ - ترتیب کتاب العین ، الخلیل ، ماده شیع .

۵ - معجم مقاییس اللغة ، ابن فارس ، ماده شیع .

ابن فارس که در تبیین اصول وریشه‌های واژه‌های عربی از ابتکارات بالایی برخوردار است ، وضع اولیه این ماده را برای دو معنی می‌داند یکی مساعدت و معاونت ، و دیگری منتشر نمودن و تأیید . ولی لفظ شیعه را از ریشه اوّلی می‌داند . وی می‌نویسد :

« والشیعة أعوان وأنصار » ^(۱) پس شیعه را به خاطر نصرت و معاونتی که نسبت به پیشوای خود انجام می‌دهند ، شیعه گفته می‌شوند .

جوهری هم شبیه این تعبیر را دارد ، آنجا که می‌گوید : « شیعة الرجل أتباعه وأنصاره » ^(۲) بنابراین در معنای شیعه هم نصرت و هم پیروی را دخیل می‌داند .

معنای دیگر « الشیاع » از این باب است . به چوب‌های کوچک که برای اشتعال چوب‌های بزرگ آن‌ها را می‌سوزانند ، و به کمک آتش آن‌ها چوب‌های بزرگ را به آتش می‌کشند ، شیاع گفته می‌شود .

جوهری می‌گوید: « الشیاع: دِقُّ الحطب تُشَيِّعُ به النَّارُ كما يقال شَيَّابٌ لِلنَّارِ وجلاء للعین » ^(۳) .
« وشيَّعت النار اذا القيت عليها حطباً تذكيها به » ^(۴) .

۵- فرقه وگروه گرایی

طریحی می‌نویسد: « والشیعة: الفرقة اذا اختلفوا فی مذهب او طريقة » ^(۵) .

این معنی هم در بین اهل لغت خیلی شایع است .

ابن منظور می‌نویسد : « الشیعة : الفرقة وبه فسّر الحجاج قوله تعالى و لقد ارسلنا من قبلک فی شیع الاولین » ^(۶) .

۱ - همان ، ترتیب کتاب العین ، ماده شع .

۲ - معجم الصحاح ، جوهری ، ماده شیع .

۳ - معجم الصحاح ماده شیع .

۴ - المصدر .

۵ - مجمع البحرين ماده شیع .

۶ - لسان العرب ماده شیع .

ابن اثیر جزری متوفی ۶۰۶ نیز می‌نویسد : « وأصل الشيعة : الفرقة من الناس و تقع على الواحد والإثنين والجمع ، والمذكر والمؤنث بلفظ واحد ومعنى واحد » .^(۱)

لغویون معانی مذکور را برای این مادّه ذکر کرده‌اند . چون معتقدند که این لفظ مشترک لفظی است ، و برای چند معنای مختلف وضع مستقل شده است . اما کسانی که به اشتراک لفظی اعتقاد ندارند ، تلاش می‌کنند برای معانی مختلف یک معنای مشترک کلی ارائه بدهند که در همه آن معانی مختلف سریان و جریان دارد .

۶- گسترش و اتّسع

این معنی را برخی محققین که قائل به اشتراک معنوی در لغت هستند ، برای مادّه « شیع » ذکر نموده‌اند ، چون به اشتراک لفظی اعتقادی ندارند.

محقق لغات قرآنی حسن مصطفوی در این خصوص می‌نویسد :

« والتّحقیق أنّ الأصل الواحد فی هذه المادّة « شیع » :

هو التّوسّع فی أمر ، وهذا معنی جامع بین مصادیق المادّة . يقال : شاع الشّئ شیوعاً اذا تحصّل التّوسّع فيه . وشاع اللبن فی الماء اذا انتفخ وتفرّق وتوسّع فيه ، وسهم شایع ونصیب شایع ومشاع اذا اتّسعت تلك الحصّة شمولاً على الحصص على البدل .

... وأما كلمة الشيعة : فهي فی الأصل فِعْلَةٌ لبناء النوع ، فتدلّ على نوع خاصّ من الاتّسع ، وهو اتّسع فی فکر او رأى مخصوص ، ثم أطلقت على طائفة مجتمعة تحت هذا الاتّسع الفکریّ المخصوص » .^(۲)

معانی ذکر شده برای لفظ شیعه با توجه به ریشه اجوف یایی آن یعنی « شیع » می‌باشد ، که مورد توجه اکثر لغویون و مفسّرین واقع شده است .

ریشه‌های دیگر مطرح برای این واژه شاذ می‌باشد ، لذا غالباً مورد توجه اهل لغت و مفسّرین قرار نگرفته است .

ب - « شوع »

۱ - النّهاية فی غریب الحديث والأثر ج ۵۱۹/۲ .

۲ - التّحقیق فی کلمات القرآن الکریم ۶ / ۱۹۰-۱۹۱ .

معنائی که برای ریشه اجوف واوی ذکر شده ، انتشار وتفرّق است .

ابن منظور می نویسد: « الشَّوْع : انتشار الشعر وتفرّق کانه شوک ... ورجل اشوع وامرأة شوعاء » .
به مردی که موهای او پرپشت وپراکنده ومنتشر است ، أشوع و به زن « شوعاء » گفته می شود.
ابن منظور با اینکه نظر اکثر را پیرامون شیعه از مادّه شیع می داند ، ریشه شیعه را همان شوع مطرح نموده واز آن تا حدودی دفاع کرده است .

می گوید : « ومنه شبعة الرجل ، والاكثر أن تكون عين الشيعة ياء لقولهم أشياع ، اللهم إلّا أن يكون من باب أعياد ، أو يكون يشوّع على المعاقبة » .

بنابراین ، ابن منظور برای برگردان شیعه به ریشه « شوع » دو توجیه ذکر کرده است . اوّلی اینکه یاء شیعه واو بوده ، ونوعی ابدال صورت گرفته است . پس اصل شیعه ، « شِوَعَة » بوده ، که واو آن به یاء تبدیل شده است . همان گونه که اصل عید واعیاد « عِود » و « اعواد » بوده ، چون از مادّه عود (عاد) يعود بوده ، ولی واو آن به یاء تبدیل شده است .
روی این حساب در این جا نوعی اشتقاق اکبر تحقق یافته است .

توجیه دوّم آن ، این است که اصل شیعه « شوع » بوده است ، ویا یکی از معنای « شوع » تشويع به معنی معاقبة ، یعنی : پی در پی آوردن چیزی عقب چیزی دیگر . چون پیروان در پی پیشوایی حرکت می کنند ، بنابراین نوعی تشويع ، به معنی معاقبه در شیعه نهفته است .

ج - « شعی »

معنای این ریشه که ناقص یایی است ، همان انتشار وشيوع می باشد .

ابن منظور می نویسد : « شعا (شعی) : أشعی القوم الغارة إشعاءً : أشعلوها . وغارة شعواء : فاشية متفرقة » .

قومی که به جایی حمله می برند ، به حمله آن ها شعواء (اصل آن شعواى) گفته می شود . چون در آن حمله انتشار وتفرّق است . اسم فاعل آن شاعی است ، که معمولاً یاء را قبل از عین قرار می دهند ، وقلب به شایع می شود . به معنی پراکنده ومنتشر . برخی از لغویین مثل محمد بن

نشوان حمیری یمنی متوفای ۶۱۰ هـ معتقد است ، کہ شیعہ جمع شاعی بہ معنی شایع است . همان گونه کہ « حیرة » جمع حائر می‌باشد . دکتور شیبی می‌نویسد : « انّ لفظ « شیعة » من حیث ترکیبہ الصّرفی - فی رأی ابن نشوان - جمع شاع بمعنی شائع کما یقال: سائر وسار ، ومثله کمثل حیرة جمع حار ، فکأنّہ مشتق من الفعل « شعی » توأم « شاع » . وکأنّهما بمعنی کنحو الفعلین « سار » و « سرى » اللّذین خرج منهما اسما الفاعل : سائر وسار » .^(۱)

در این اشتقاق نوعی قلب صورت گرفته است . بنابراین اشتقاق مزبور از موارد اشتقاق کبیر است .

د- « شع »

ریشه مضاعف « شعع » کہ با ادغام عین « شع » می‌شود ، دارای معنای انتشار وتفرّق است . مثلاً شعاع بہ نور آفتاب ، کہ موقع طلوع در فضا منتشر می‌شود ، گفته می‌شود . ابن منظور می‌نویسد : « الشعاع : ضوء الشمس الذی تراه عند ذُرُورها کأنّہ الحبال ... و قيل : الشعاع انتشارضوئها ... قال ابوزید: شاع الشّئ یشیع وشعّ یشعّ شعّاً شعاعاً کلاهما اذا تفرّق ... » .^(۲) برخی از محققین احتمال داده‌اند کہ لفظ شیعہ با توجه بہ معنی انتشار وپراکندگی در لفظ شعّ وشعاع از این ریشه گرفته شده است .

دکتر مصطفی الشیبی می‌نویسد : « واذا لاحظنا أن الأصل « شع » یشتک مع شاع یشیع وشاع یشوع فی الدلالة علی الانتشار ... تبین لنا الإتّصال الوثیق بین تعریف الشوع فی العبارة السابقة وتعریف الشعاع فی العبارة التالیة ، وبالتّالی اشتراک الأفعال : یشیع ویشوع ویشعّ فی معنی الانتشار ، وکأنّ الجذر الأساسی لها جمیعاً حرفا الشین والعین اللّذین یدلّ اجتماعهما بفاصل یائی او واوی وبالتضعیف علی معانٍ متشابهة . واذا لاحظنا أنّ العُشّ یعنی تجمیع القشّ وما الیه لیؤوی فراخ الطیر ، وضمت فكرة الأصل الثنائی لکلمة « شیعة » الّتی تعنی ایضاً فكرة التجمیع ، صدوراً من دلالة الشین والعین إذا اجتمعتا فی اسم او فعل » .^(۳)

۱ - دائرة المعارف الشیعة ، حسن الأمين ج ۱ / ۱۱ .

۲ - لسان العرب مادّه شعّ .

۳ - دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیّة ج ۱ / ۱۰ .

می‌توان این نظریه را با این بیان مورد تأیید قرار داد . که در علم تصریف قاعده‌ای به نام قلب یکی از حروف مضاعف و یا ابدال آن به حرف عله وجود دارد . مثل « دسیها » در آیه شریفه ﴿ وَقَدْ حَآبَ مَنْ دَسَّنَهَا ﴾^(۱) اصل آن « دس » مضاعف که به دسی ابدال شده است . علامه طباطبایی در تفسیر آیه می‌فرماید :

« والتدسی - وهو من الدس بقلب احدى السینین یاء - إدخال الشئ فی الشئ بضرب من الاخفاء »^(۲).

نمونه دیگر آن مربی و تربیه از « ربی » که اصل آن « ربب » ورب بوده است . در ما نحن فیه شع می‌تواند به شیع و یا شعی ابدال شده باشد ، و شیعه از آن جا اخذ شده است . بنابراین در این مورد هم اشتقاق اکبر صورت گرفته است .

مطلب دوم : اشتقاق صرفی « شیعه »

در این مطلب این طور بحث می‌شود ، که از نظر صرفی کلمه « شیعه » مصدر است ، اسم جمع است ، و یا صیغه دیگری می‌باشد . از بیانات مربوط به اشتقاق لغوی می‌توان استفاده کرد که در بین اهل ادب دو قول مطرح است .

قول اول که همان مشهور است ، این است که شیعه مصدر از باب فعله است ، که نوع خاصی از حدث را بیان می‌کند . همه کسانی که شیعه را به معنی فرقه گفته‌اند ، مقصودشان همان وزن فعله ، یعنی نوع خاصی از متابعت است ، و یا گروه‌گرایی و انتشار و دیگر معانی گفته شده در ماده « شیع » . قول دیگر همان قول ابن نشوان است . خلاصه آن این که شیعه جمع است و مفرد آن شاعی به معنی شائع مثل حیره که جمع حائر است .

۱ - الشمس / ۱۰ .

۲ - المیزان ح ۲۰ / ۲۲۹ .

مطلب سوم : استعمال لفظ شیعه در قرآن و حدیث .

کلمه شیعه با همان معنی لغوی به معنی فرقه یا پیروان و انصار، چهار بار در سه آیه به شکل مفرد ، صیغه شیع به عنوان جمع در پنج آیه ، و اشیاع در دو آیه آمده است . آیات مزبور از این قرار است .

۱- ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾ (۸۳) إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿۸۴﴾ الصافات / ۸۳ - ۸۴ .
« واز پیروان او ابراهیم بود . به خاطر بیاور هنگامی را که او با قلبی سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد » .

ظاهر سیاق این است که مرجع ضمیر در « شیعه » باید حضرت نوح علیه السلام باشد چون در آیه ۷۹ آمده است ﴿سَلَّمَ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾ (۷۹) و پس از ذکر چند صفت از صفات نوح ﴿وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾ (۸۳) آمده است .
ولی در برخی از احادیث مرجع ضمیر حضرت محمد 6 و در برخی دیگر حضرت علی علیه السلام آمده است .

منافاتی بین تفسیر ظاهر و باطن قرآن که از احادیث معتبر استفاده می شود ، وجود ندارد .
۲- ﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغْنَتْهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ﴾ (۱۵) القصص / ۱۵
« او هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند ، وارد شهر شد . ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند . یکی از پیروان او بود (واز بنی اسرائیل) ، و دیگری از دشمنانش . آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود . موسی مشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مرد ؛) موسی گفت: این (نزاع شما) از عمل شیطان بود ، که او دشمن و گمراه کننده ای آشکار است » .

در آیه شریفه فوق ، سبطی که از پیروان حضرت موسی علیه السلام بود ، به عنوان شیعه موسی معرفی شده است ، درمقابل قبطی است ، که از دشمنان او بود .

۳- ﴿ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا﴾ . مریم / ۶۹ .

« سپس از پیروان هر گروهی ، کسانی را که در برابر خداوند رحمان از همه سرکش تر بوده اند ، جدا می کنیم » .

در آیات فوق شیعه به همان معنای لغوی یعنی پیروان و یا فرقه استعمال شده است ، اعم از این که آن گروه بر حق است، مثل حضرت ابراهیم علیه السلام که شیعه نوح بوده ، و یا سبطی که شیعه حضرت موسی علیه السلام بود ، یا بر باطل است ، در جایی که رهبران طاغوت باشند . طبیعی است که پیرو طاغوت ، شیعه طاغوت که باطل است . این استعمال در مورد صیغه های جمع آن هم قابل ملاحظه است .

۴- ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيعِ الْأَوَّلِينَ﴾ مریم / ۱۰ .

« ما بیش از تو نیز پیامبرانی در میان امت های نخستین فرستادیم » .

در آیه فوق شیع به معنی امت ها آمده است .

۵- ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ

شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ...﴾ انعام / ۶۵ .

« بگو او قادر است که از فرازتان یا از زیر پای شما ، عذابی بر شما بفرستد ؛ یا به صورت

دسته های پراکنده شما را با هم بیامیزد ... » .

بنابراین واژه شیع جمع شیعه ، به معنی دسته های پراکنده و فرقه های مختلف آمده است . از

تفرق و اختلاف به عنوان یکی از مصادیق عذاب الهی بحث به میان آمده است .

۶- ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا

يَفْعَلُونَ﴾ . (۱)

« کسانی که در آیین خود تفرقه ایجاد کردند ، و به دسته‌های گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند ، تو هیچ گونه رابطه ای با آنها نداری ، سر و کار آنها تنها با خدا است ، سپس خدا آنها را از آن چه انجام می دادند ، با خبر می سازد . »

۷- ﴿ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْ أَهْلَهَا شِيعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾ ﴾ قصص / ۴ .

« فرعون در زمین برتری جویی کرد ، واهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود ... »

۸- ﴿ ...وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٨﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٩﴾ ﴾ روم / ۳۲ .

« ... از مشرکان نباشید . از کسانی که در دین خود تفرقه ایجاد کردند و به دسته‌ها و گروه‌ها تقسیم شدند ، و (عجب این که) هر گروهی به آن چه نزد آنهاست دل خوشند ! » .

۹- ﴿ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ ﴿٩﴾ ﴾ القمر / ۵۱ .

« ما کسانی را که در گذشته شبیه شما بودند هلاک کردیم ، آیا کسی هست که پند بگیرد ؟ » .

۱۰- ﴿ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّريبٍ ﴿٥٤﴾ ﴾ سبأ / ۵۴ .

« سرانجام میان آنها و خواسته‌هایشان جدایی افکنده شد ، همان گونه که پیش از این با هم کیشان آنها رفتار شد . چرا که آنها (نیز) در شکی توأم با بدگمانی بودند . »
واضح است که لفظ شیعه در آیات فوق به همان معنای لغوی عام استعمال شده و در هیچ کدام به معنای اصطلاحی نیامده است .

استعمال لفظ شیعه در سنت

لفظ شیعه در سنت پیامبر 6 نیز به همان معنای لغوی (پیروان و فرقه) استعمال شده است .

احادیث نبوی شامل لفظ شیعه را به صورت کلی می‌توان به دو دسته تقسیم نمود .

الف - احادیثی که در مقام مدح شیعه وارد شده است .

ب - احادیثی که در مقام مذمت شیعه وارد شده است .

الف - احادیث ماح شیعه

همه احادیثی که در زمینه مدح شیعه از پیامبر 6 وارد شده به حضرت علی (علیه السلام) و یا اهل

بیت اضافه شده است . از جمله :

۱- سیوطی متوفای ۹۱۱ هـ در تفسیر سوره بینه ذیل آیه : ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ بینه / ۷ . چند روایت نقل کرده است . یکی از آنها از جابر بن عبدالله انصاری است که می گوید : « كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ 6 فَأَقْبَلَ عَلَيَّ (علیه السلام) فَقَالَ 6 : « وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَ نَزَلَتْ ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ ۷ » فكان اصحاب النبي 6 إذا أقبل على قالوا : جاء خير البرية . » (۱)

جابر : ما نزد پیامبر 6 بودیم که حضرت علی (علیه السلام) وارد شد . پیامبر 6 با اشاره (به او) فرمود : قسم به کسی که جانم به دست اوست ، که : این و شیعیان او ، تأکیداً فقط آنها روز قیامت به فوز می رسند ، پس از آن ، آیه نازل شد .

به دنبال آن ، اصحاب پیامبر 6 هر گاه علی را می دیدند که به سوی آنها می آید ، می گفتند : بهترین مردم (انسانها) آمد .

۲- احمد بن حجر هیتمی متوفای ۹۷۴ هـ از ام سلمة همسر رسول خدا 6 نقل روایت می کند که وی گفته است : « كانت ليلتي وكان النبي 6 عندي فأنته فاطمة فتبعها علي رضي الله عنهما فقال النبي 6 : « يا علي أنت واصحابك في الجنة ، أنت وشيعتك في الجنة » . » (۲)

ام سلمة می گوید : « شبی که نوبت من بود و پیامبر 6 نزد من بود ، فاطمه نزد پیامبر 6 آمد و به دنبال او علی آمد ، پیامبر 6 خطاب به او فرمود : ای علی تو و یارانت در بهشت هستید . تو و شیعیانت در بهشت هستید . »

۱ - الدر المنثور ، سیوطی ج ۶ / ۶۳۳ .

۲ - الصواعق المحرقة ص ۱۶۱ طبعه مكتبة القاهرة .

دو حدیث فوق و امثال آن دو در مقام بیان فضیلت شیعیان و پیروان حضرت علی علیه السلام صادر شده و آن‌ها را بهشتی می‌داند ، و اهل فوز و رستگاری در آخرت . این مدح‌ها حاکی از تأیید شرعی و دینی شیعه علی علیه السلام است .

۳- خوارزمی ، الموفق بن احمد (۴۸۴ - ۵۶۸ هـ) نقل می‌کند که :

« وبهذا الاسناد عن رسول الله 6 انه قال : « يا عليّ إنّ الله قد غفرلك ولأهلك ولشيعتك و محبّی شیعتک ، وأبشر فإنک الانزع البطین ، منزوع من الشرک بطین من العلم » .^(۱)

۴- وبهذا الاسناد عن الامام محمد بن احمد بن علي بن الحسن بن شاذان ... قال رسول الله 6 : « يا عليّ ، مثلك في امتي مثل المسيح عيسى بن مريم افترق قومه ثلاث فرق فرقة مؤمنون وهم الحواريون ، وفرقة عادوه ، وهم اليهود . وفرقة غلوا فيه فخرجوا من الايمان . وأنّ أمتي ستفترق فيك ثلاث فرق : فرقة شيعتك وهم المؤمنون ، وفرقة اعدائك وهم الناكثون ، وفرقة غلوا فيك وهم الجاحدون الضّالّون فأنت يا علي وشيعتك في الجنّة ومحبّو شيعتك في الجنّة وعدوّك والغالی فيک فی النار » .^(۲)

۵- قال رسول الله 6 : اذا كان يوم القيامة ينادون علي بن ابي طالب بسبعة اسماء يا صديق ، يا والي ، يا عابد ، يا هادي ، يا مهدي ، يا فتی ، يا عليّ مرّ أنت وشيعتک الى الجنّة بغير حساب » .^(۳) روى الناصر للحق باسناده عن النبي 6 : قال : يدخل من أمتي في الجنّة سبعون ألفاً بغير حساب. فقال علي علیه السلام : من هم يا رسول الله ؟ قال 6 : هم شيعتک يا علي وأنت إمامهم » .^(۴)

ب - اخبار مذمت کننده شیعه :

در این دسته از روایات ، شیعه به دجال نسبت داده شده و لذا مورد مذمت واقع گشته است .

۱ - مناقب الخوارزمی فی الباب ۱۹ ص ۲۷۵ .

۲ - همان ص ۲۹۶ .

۳ - همان ص ۲۹۸ .

۴ - همان ص ۳۰۵ .

ابن اثیر جزری متوفای ۶۰۶ هـ این حدیث را نقل می کند که پیامبر 6 فرمود: « القدریّة شیعة الدّجال ».^(۱)

« قائلین به قدر (یا نافیان قدر) یاران و پیروان دجال هستند ».

۲- احمد بن حنبل به سندش از رسول خدا 6 درباره خوارج پیروان حرقوص التیمی عنوان شیعه را روایت کرده و فرمود: « دعوه فانه سیکون له شیعة یتعمّقون فی الدین حتّی یخرجوا منه کما یرج السهم من الرمیّة ».^(۲)

تعریف اصطلاحی شیعه

آن چه گذشت، پیرامون معنای لغوی « شیعه » بود، اما مهمتر از آن شناخت معنای اصطلاحی « شیعه » است. مقصود از معنای اصطلاحی همان معنایی است که از شنیدن لفظ « شیعه » یا « الشیعه » بدون اضافه نمودن آن به کسی یا جریانی به ذهن عرف مسلمانان منصرف می شود، چه در عرف عام و چه عرف خاص مثل علمای کلام، فقه، حدیث، تفسیر و غیره. در این زمینه تعاریف مختلف و متعدّدی از سوی لغویون، متخصصین علم کلام، فقه و تاریخ ارائه شده است. اما عنصر اصلی که در همه تعاریف مشاهده می شود، عبارت است، از پیروی از حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام).

اینک به تعاریف اصطلاحی « شیعه » اشاره می شود.

تعاریف مزبور را به سه دسته می توان تقسیم نمود.

الف - تعاریفی که بر محوریت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مفهوم شیعه تأکید می کند، و بیشتر ناظر به شیعیان اولیه است.

نمونه هایی از این دسته:

۱- ابومحمد حسن بن موسی نوبختی (متوفای بعد از ۳۰۰ ق در کتاب الفرق والمقالات: « جميع اصول الفرق اربع فرق: الشيعة والمعتزلة والمرجئة، والخوارج. فالشيعة هم فرقة علی بن

۱ - النهاية فی غریب الحدیث والاثار ج ۲ / ۵۱۹.

۲ - مسند احمد بن حنبل ج ۲ / ۲۱۹ - عصر الشيعة، علی الکورانی العاملی ص ۹.

ابی طالب المسمون بشیعة علیّ فی زمان النبی 6 وما بعده ، معروفون بانقطاعهم الیه والقول بإمامته ، منهم المقداد بن الأسود ، وسلمان الفارسی ، وابوذر جندب بن جنادة الغفاری ، وعمار بن یاسر ، ومن وافق مودّته مودّة علیّ (علیه السلام) ، وهم أوّل من سمّی باسم التشیّع من هذه الامة ، لأن اسم التشیّع قديماً لشیعة ابراهيم وموسى وعيسى والانبياء (صلوات الله عليهم اجمعين) .^(۱)

در این تعریف پس از ذکر ریشه های اصلی فرق امتّ یعنی : شیعه ، معتزله ، مرجئه و خوارج ، (ظاهراً مقصود از مرجئه عامّه اهل سنت است که بعدها به عنوان اشاعره معروف شده اند) ، شیعه را به عنوان فرقه علیّ (علیه السلام) که از زمان پیامبر 6 جمعی از مسلمانان مخلص وبا معرفت امثال مسلمان ، ابوذر ، عمار و مقداد اطراف حضرت علیّ (علیه السلام) را گرفته و معتقد به امامت آن حضرت بودند ، معرفی می نماید .

۲- ابو حاتم رازی احمد بن حمدان (متوفای ۳۲۲ هـ) :

« الشّیعة لقب قوم كانوا قد أُلّفوا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) فی حیاة رسول الله 6 وعرفوا به ، مثل : سلمان الفارسی و ابی ذر الغفاری والمقداد بن الأسود و عمار بن یاسر و غیرهم و كانوا یقال لهم شیعة علی واصحاب علی » .^(۲)

و در جای دیگر همین مؤلف نوشته است : « كان الذین سمّوا : شیعة علی ، لأنهم الفرقة الذین بايعته وعاونته و كانت معه » .^(۳)

ابو حاتم رازی که از علمای شیعه اسماعیلی مذهب بود ، شیعه را لقب کسانی می داند که در حیات پیامبر 6 رابطه الفت و انس خاصی با حضرت علیّ (علیه السلام) داشتند . ضمناً این دو تعریف بر اصالت تشیّع دلالت می کند و این که نطفه آن از زمان پیامبر 6 منعقد شده است ، تأکید می ورزد ، و شیعیان اولیه را بزرگان مخلص صحابه رسول الله 6 می داند .

۳- ابوالحسن اشعری (۲۷۰ - ۳۳۰) : « و انما قيل لهم الشّیعة ، لأنهم شایعوا علیاً و یقدّمونه علی سائر أصحاب رسول الله 6 » .^(۴)

۱ - الفرق والمقالات ص ۴۳ .

۲ - کتاب الزینة فی الکلمات الاسلامیة العربیة ، فصل ذکر القاب الاسلام .

۳ - همان .

۴ - مقالات الاسلامیین ۱ / ۶۵ .

ابوالحسن اشعری که فرقه اشاعره به امر او منسوب است ، محور تشیع را پیروی از حضرت علی علیه السلام و مقدم دانستن او بر سائر اصحاب رسول خدا 6 می داند .

۴- احمد امین از نویسندگان معاصر نیز تقریباً سخن اشعری را تکرار کرده و بنا بر گفته او « تشیع » در معنای اولیه و ساده اش ، قول به اولویت حضرت علی علیه السلام نسبت به سایر اصحاب است. البته وی مبنای این برتری را شایستگی ذاتی آن امام و خویشاوندی وی با پیامبر می داند.^(۱) در تعاریف مذکور اولویت و امامت امام علی علیه السلام به عنوان عنصر اصلی تشیع مطرح شده ، اما به مسأله نصّ و وصایت حضرت اشاره ای نشده است .

ب - تعاریفی که به مسأله نصّ در مورد خصوص امامت و وصایت حضرت علی علیه السلام به عنوان عنصر قوام بخش تشیع اشاره شده است . در این تعاریف اعتقاد به سائر ائمه هدی : از تعریف خارج می باشد .
از جمله آن تعاریف :

۱- محمد بن عبدالکریم شهرستانی (۴۶۷ - ۵۴۸) :

﴿ الشيعة هم الذين شايعوا علياً في الخصوص ، وقالوا بامامته وخلافته نصّاً ووصيّة ﴾ .^(۲)

۲- محمد بن محمد بن نعمان ، شیخ مفید (۴۱۳ هـ) :

وی پس از تشریح معنای لغوی شیعه تأکید می کند که لفظ شیعه اگر به شکل معرفه و غیر مضاف بیاید اختصاص به پیروان حضرت علی علیه السلام دارد : « ... فأما إذا دخل فيه علامة التعريف فهو على التخصيص لا محاله لأتباع أمير المؤمنين - صلوات الله عليه - . على سبيل الولاء والاعتقاد لامامته بعد الرسول - 6 - . بلا فصل ونفى الامامة عمّن تقدّمه في مقام الخلافة ، وجعله في الاعتقاد متبوعاً لهم غير تابع لأحد منهم على وجه الاقتداء » .

در این عبارت مسأله اعتقاد به امامت بلا فصل حضرت علی علیه السلام بعد از پیامبر و نفی امامت خلفای سه گانه را عنصر تشیع می داند ، و در ادامه خوارج را از دایره شیعه خارج و فقط فرقه

۱ - فجر الاسلام ، احمد امین / ۲۷۷ ، فصلنامه شیعه شناسی سال سوم شماره ۱۱ پاییز ۱۳۸۴ ص ۴۴ .

۲ - الملل / ۱ / ۱۳۱ .

جارودیه از فرق زیدیه را داخل مفهوم شیعه می داند . چون این ها قائل به ثبوت نصّ بر امامت حضرت علی علیه السلام می باشند ، اما فرق دیگر زیدیه مثل سلیمانیّه و بُتریّه را که قائل به نصّ نیستند داخل نمی داند . همه این قرائن دلالت می کند که شیخ مفید قائل به قوام بخش بودن اعتقاد به نصّ درباره امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است . بقیّه عبارت او از این قرار است . « ویزید ذلک وضوحاً ما حصل علیه الاتّفاق من تعرّی الخوارج عن هذه التسمیة وخروجهم عن استحقاقها ، وجعل من أطلقها علیهم بذكر الألف واللام وان كانوا اتباعاً لابی بكر وعمر علی سبیل الولاء ... » .

و اذا ثبت ما بیناه بالسّمة بالتّشیع كما وصفناه ، وجبت للامامیّة والزیدیّة الجارودیّة من بین سائر فرق الامّة لانّ نظامهم بمعناها وحصولهم علی موجبها ، ولم یخرجوا عنها وان ضمّوا اليها وفاقاً بینهم او خلافاً فی انحاء من المعتقدات ، وخرجت المعتزلة والبکریّة والخوارج والحشویّة عنها لتعریهم عن معناها الذی وصفناه ولم یدخلهم فیها وفاق لمن وجبت له فیما سواه کائناً ماکان»^(۱) .

۳- شهید ثانی، زین الدین جبلی عاملی (۹۱۱ - ۹۶۵) در شرح لمعه در باب وقف می نویسد : « والشیعة من شایع علیاً وقدمه علی غیره فی الامامة ، وان لم یوافق علی امامة باقی الائمة ، فیدخل فیهم الامامیّة والجارودیّة من الزیدیّة ، والاسماعیلیّة غیر الملاحدة منهم والواقفیّة والفتحیّة و غیرهم »^(۲) .

ادخال خصوص جارودیّة از زیدیه که قائل به نصّ در امامت هستند ، نشان از مدخلیت اعتقاد به نصّ در تعریف شیعه است .

۴- شیخ محمد جواد مغنیه^(۳) از علمای شیعه لبنان « قال الشیعة : إنّ الخلیفة یتعیّن بالنّصّ لا بالانتخاب ، أى أنّ الله سبحانه یأمر النّبی أن یبلّغ المسلمین بأنّه قد اختار (فلاناً) خلیفة بعده ، وأنّ علیهم أن یسمعوا له ویطیعوا ، وقد صدر هذا النّصّ بالفعل من النّبی 6 علی علیّ ابن ابی طالب علیه السلام . هذا هو التّشیع ، وهكذا ابتداء ونشأ دون أن یضاف الیه أى شیء آخر ... » .

۱ - اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات ، شیخ مفید ص ۲ - ۳ چاپ انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل سال ۱۳۷۲ ش - ۱۴۱۳ ق .

۲ - تحریر الروضة فی شرح اللمعة ، علی رضا امینی ، سید محمد رضا آینی ص ۱۶۷ نشر سمت - موسسه فرهنگی طه .

أما المغالاة في عليّ وصفاته أو تكفير خصومه السياسيين وما إلى ذلك فلا يمتّ إلى التشييع بسبب ... والذي يدلّنا على أنّ لفظ الشيعة علم على من يؤمن بأنّ عليّاً هو الخليفة بنصّ النّبى ما قاله فقهاء الإمامية في كتب التشريع من أنّه إذا أوصى رجل بمالٍ للشيعة ، أو وقف عقاراً عليهم يُعطى لمن قدّم عليّاً في الإمامة على غيره بعد النّبى ، ولا يعطى للمغالين ^(١).

وبالتالى ، إنّ التشيع فى حقيقته جوهره يتلخّص بهذه الكلمة ، وهى الايمان بأنّ الإمام المنصوص عليه يتولّى الحكم ، ويحكم بإرادة الله لا بإرادة الناس ، وقد انكر السّنة عليهم ذلك ، وبالغوا فى الانكار ... » ^(٢).

در تعريف علامه مغنيه بر منصوص بودن امامت حضرت على عليه السلام به عنوان محور اصلى تشييع تأکید شده است ، وغلاة را از تعريف شيعه خارج دانسته زیرا در واقع آنها از اسلام خارج اند . ضمناً اعتقاد به كفر مخالفان سياسى حضرت على عليه السلام را از تعريف شيعه خارج می داند .

نکته ای که در عبارتهای مختلف این دسته از تعریفات شیعه وجود دارد ، این است که مقصود اصلی تعریف کنندگان مزبور این است ، که ما باید تعریفی جامع و مانع برای اصطلاح شیعه داشته باشیم ، بطوری که وقتی در بین عرف عام و یا عرف خاص مثل عرف متکلمین آن لفظ مطرح شود ، معنای مزبور به ذهن منقدح می شود. طبق تعریف مزبور همه جریاناتی که به منصوص بودن خلافت امام علی عليه السلام معتقدند ، داخل می شوند، مثل کیسانیه، جارودیّه ، زیدیه ، اسماعیله ، فطحیه ، واقفیه و امامیه . اما اهل سنت، که معتقد به صرف فضیلت حضرت علی عليه السلام ، و معتزله که معتقد به افضل بودن حضرت علی عليه السلام نسبت به خلفای قبلی هستند ، و همین طور برخی از فرق زیدیه مثل سلیمانیه و بُتریه که معتقد به نصّ نیستند ، و نیز غلات مثل خطابیّه و مغیریّه ، از تعریف شیعه خارج هستند . البته مطلب مزبور منافات با این عقیده امامیه ندارد که نصب و نص باید به همه دوازده معصوم تسری داده شود . زیرا اعتقاد به همه ائمه : شرط

۱ - کتاب المسالك للشهيد الثاني ۱ / باب الوقف .

۲ - الشيعة فى الميزان ، الشيخ محمد جواد مغنية ص ۳۸ ط : دار الكتاب الاسلامى ۱۴۲۶ هـ ۲۰۰۵ م .

ایمان است ، چنان چه امام رضا علیه السلام در حدیث سلسله الذهب فرمود : « بشرطها وانا من شروطها » .

ج - تعاریفی که بر اعتقاد به امامت فرزندان حضرت علی علیه السلام علاوه بر امامت خود آن حضرت به عنوان محور تعریف تشیع تأکید می ورزد . عبارت های زیر نمونه هایی از این دسته است .

۱- محمد بن عبدالکریم شهرستانی (۴۶۷ - ۵۴۸ هـ) :

« الشیعة هم الذين شایعوا علیاً وقالوا بامامته وخلافته نصّاً ووصایة اما جلیّاً واما خفیّاً واعتقدوا أنّ الإمامة لا تخرج من اولاده وإن خرجت فبظلم یكون من غیره او بتقیّة من عنده » .^(۱)

مقصود از نصّ جلیّ در عبارت فوق وامثال آن ، بیان گویای پیامبر 6 است که به صورت مستقیم بر ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام دلالت می کند ، مثل حدیث یوم الدّار ، حدیث غدیر ، منزلت و غیره . ونصّ خفیّ همان نصوصی است که به صورت غیر مستقیم و به نحو ملازمه دلالت بر امامت آن حضرت می کند مثل حدیث سوره براءت ، که پیامبر 6 سوره را از ابوبکر گرفت و آن را به حضرت علی علیه السلام داد ، وفرمود : « أنّه لا یبلّغ عنی الاّ انا او رجل منی » . ضمناً از عبارت شهرستانی استفاده می شود که مقصود از امامت همان سلطه حکومتی و خلافت ظاهری است که امکان دارد ظالمانه از دست امام معصوم خارج شود ، ویا این که از باب تقیّه آن را به دیگری واگذاری کند . این تعریف امامت با مذاق اهل سنت سازگار است ، امّا با تعریف امامت نزد شیعه که یک منصب الهی مثل نبوت است ، وقابل مصادره و اخراج از دست امام معصوم نیست ، نمی خواند .

۲- علی ابن حزم اندلسی (۳۸۴ - ۴۵۶ هـ) :

«ومن وافق الشیعة فی أنّ علیّاً أفضل النّاس بعد رسول الله وأحقّهم بالإمامة، وولده من بعده» .^(۲)

۱ - الملل والنحل ص ۱۰۷ ، هوّیة التّشیّع ، الوائلی ص ۱۲ .

۲ - الفصل فی الملل والنحل ۲ / ۱۱۳ ، یالمذاهب الاسلامیّة ، الشیخ السبحانی ص ۱۵۱ .

۳- عبدالرحمن بن خلدون (م ۸۰۸ هـ)

« إعلم أنّ الشّیعة لغة هم الصّحب والاتباع ، ويُطلق فی عرف الفقهاء والمتکلمین من الخلف والسلف علی أتباع علیّ وبنیه 2 . ومذهبهم جميعاً متّفقین علیّه أنّ الإمامة لیست من المصالح العامّة الّتی تفوّض إلی نظر الأمّة ، و یتعیّن القائم بها بتعیینهم ، بل هی رکن الدّین وقاعدة الإسلام ولا یجوز لنبیّ إغفاله ولا تفویضه إلی الأمّة ، بل یجب علیّه تعیین الإمام لهم ، ویكون معصوماً من الكبائر والصّغائر ، وأنّ علیّاً 2 هو الذی عینّه صلوات الله و سلامه علیّه بنصوص ینقلونها ویؤوّلونها علی مقتضى مذهبهم ... » .^(۱)

در تعریف فوق به امامت فرزندان حضرت علی علیه السلام وعصمت آنها به عنوان محور مفهوم تشیع علاوه بر نصّ اشاره صریح شده است .

۴- محمد فرید وجدی (۱۲۹۲ - ۱۳۷۳ هـ)

« والشّیعة هم الذین شایعوا علیّاً فی امامته واعتقدوا أنّ الامامة لا تخرج عن اولاده ویقولون بعصمة الائمة من الكبائر والصغائر ، والقول بالتولّی والتبرّی قولاً وفعلاً إلّا فی حال التّقیّة إذا خافوا بطش ظالم » .^(۲)

در تعریف فوق علاوه بر منصوص بودن وعصمت ائمه : مسأله تولّی وتبرّی فعلی وقولی مگر در زمان تقیّة به عنوان عناصر مقوم تشیع اخذ شده است .

۵- علّامه سید محمد حسین طباطبائی (۱۴۰۲ هـ)

« شیعه که در اصل لغت بمعنی پیرو می باشد ، به کسانی گفته می شود، که جانشینی پیغمبر اکرم

6 را حق اختصاصی خانواده رسالت می دانند ، ودر معارف اسلام پیرو مکتب اهل بیت می

باشند » .^(۳)

۱ - مقدمة بن خلدون ص ۱۵۵ ط : دار الکتب العلمیّة ، بیروت ۱۴۲۴ هـ ۲۰۰۳ م .

۲ - دائرة معارف القرن العشرين ج ۵ / ۴۲۴ ، هویه التشیع ص ۱۲ - ۱۳ .

۳ - شیعه در اسلام چاپ بنیاد علمی وفکری علامه طباطبائی چاپ هشتم خرداد ۱۳۶۰ .

در پاورقی این تعریف که ظاهراً به قلم آقای سیدحسین نصر می باشد، این عبارت آمده است :
 « به طائفه ای از زیدیّه که پیش از حضرت علی علیه السلام دو خلیفه دیگر را اثبات می نمایند ، و در
 فروع به فقه ابی حنیفه عمل می کند ، نیز شیعه گفته می شود. بمناسبت این که در برابر خلفاء بنی
 امیّه و بنی عباس خلافت را مختص علی و اولاد علی می دانند » .

مقصود از آن طائفه ظاهراً همان بُتریه و سلیمانیه از زیدیه می باشند که قائل به نص برای امامت
 علی علیه السلام نیستند ، می باشد ، زیرا اگر کسی قائل به نص برای امامت علی علیه السلام باشد، نمی تواند
 امامت خلفای قبلی را اثبات نماید . اما قبل از این ، از شیخ مفید نقل شده که این ها از عنوان
 تشیع خارج اند ، فقط جارودیّه از زیدیه که قائل به نص هستند داخل عنوان تشیع می باشند.

۶- ابن اثیر جزری (م ۶۰۶ هـ) :

« واصل الشيعة الفرقة من الناس ... وقد غلب هذا الاسم على كل من يزعم أنه يتولّى عليّاً
 2 وأهل بيته ، حتّى صار اسماً لهم خاصّاً ، فاذا قيل فلان من الشيعة ، عُرِفَ أنه منهم ، وفي
 مذهب الشيعة كذا : أي عندهم » .^(۱)

۷- فیروز آبادی (۷۲۹ - ۸۱۷ هـ) صاحب القاموس المحيط :

« شيعة الرجل بالكسر اتباعه وانصاره والفرقة على حدة ... وقد غلب هذا الاسم على كل من
 يتولّى عليّاً وأهل بيته حتى صار اسماً لهم خاصّاً » .^(۲)

در دو نص اخیر اهل لغت تصریح نموده اند که لفظ شیعه اسم اختصاصی موالیان حضرت علی
علیه السلام و اهل بیت آن حضرت می باشد .

اختلاف مراتب اصطلاح شیعه

از کثرت و تعدّد تعاریفی که برای شیعه و تشیع گفته شده است ، به این نتیجه می رسیم که این
 مقوله ، مفهومی مشکک و دارای مراتب متعدّد است .

۱ - النهاية فی غریب الحديث والأثر ج ۲ / ۵۱۹ .

۲ - القاموس المحيط مادّه « شاع » .

مراتب متعدّد آن را به این چهار مرتبه می توان تقسیم نمود .

أعم ، عام ، خاص ، أخصّ .

الف : (مرتبه أعم تشیع) شامل همه کسانی که حضرت علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر 6 را

دوست می دارند ، و نسبت به آنها با توجه به مقام رفیعشان در کتاب و سنت به نحو وجوب مودّت می ورزند .

از این عنوان عام فقط نواصب مثل خوارج ، و بنی امیه که نسبت به اهل بیت : کینه دارند ، خارج می شوند . بنابراین همه مسلمانان أعم از شیعیان ، اهل سنت و معتزله داخل این مقوله هستند .

بارزترین شاهد این نوع تشیع ، مواضع ائمه چهارگانه اهل سنت نسبت به دوستی و احترام اهل بیت است . در این خصوص مواضع امام محمد بن ادریس شافعی از شهرت و بروز بیشتری برخوردار است . در چندین جای دیوان امام شافعی این مقوله تکرار شده است . از جمله :

۱- آل محمد 6 :

من الطویل :

و أرقّ نومی فالسّهاده عجیب	تأوّه قلبی و الفؤاد کئیب
و إن کرهتها أنفس و قلوب	فمن مبلغ عنی الحسین رسالۀ
صییغ بماء الأرجوان خضیب	ذبیح بلاجرم ، کأنّ قمیصه
و للخیل من بعد الصّهیل نحب	فللسیف أحوال و للرّمح رنۀ
و کادت لهم صمّ الجبال تذوب	تزلزلت الدّنیا لآل محمد
و هتّک استار و شقّ جیوب	و غارت نجوم و اقشعرت کواکب
و یغزی بنوه!! إنّ ذا لعجیب	یصلّی علی المبعوث من آل هاشم
فذلک ذنب لست عنه أتوب	لئن کان ذنبی حبّ آل محمد

همُ شفعاى يوم حشرى وموقفى إذا ما بدت للناظرين خطوب» .^(١)

٢- آل النبى ذريعتى :

آل النبى ذريعتى وهموا اليه وسيلتى
أرجوبهم أعطى غداً بيد اليمين صحيفتى .^(٢)

٣- ما الرّفض دينى :

قالوا ترفضت قلت : كلا ما الرّفض دينى ولا اعتقادى
لكن تولّيت غير شكّ خير امام و خير هادى
إن كان حب الولى رفضاً فان رفضى إلى العباد .^(٣)

٤- حبّ آل محمد 6 :

يا راكباً قف بالمحصب من منى واهتف بقاعد خيفها والنّاهض
سحراً إذا فاض الحجيج الى منى فيضاً كملتطم الفرات الفائض
إن كان رفضاً حبّ آل محمد فليشهد الثقلان أنّى رافضى .^(٤)

٥- حبّ آل البيت فرض من الله :

يا آل بيت رسول الله حبّكم فرض من الله فى القرآن أنزله
يكفيكم من عظيم الفخر انكم من لم يصل عليكم لا صلاة له .^(٥)

٦- حبه لعلّى ولا بى بكر :

١- ديوان الامام الشافعى ص ٤٨ ، طبع دارالكتب المرسل بيروت ١٤٢٣ هـ ٢٠٠٣ م ، التخرىج مناقب آل أبى طالب ٤ / ١٢٤ - ١٢٥ .

٢- همان ص ٥٩ .

٣- همان ص ٧٢ .

٤- همان ص ٩٣ .

٥- همان ص ١١٥ .

لَمَّا صَرَّحَ الامام الشافعی بِمَحَبَّتِهِ لِاهْلِ الْبَيْتِ وَانَّهُ مِنْ شِيعَتِهِمْ قِيلَ فِيهِ مَا قِيلَ ، فَقَالَ مُحِبِّباً عَنْ ذَلِكَ (مِنْ الطَّوِيلِ) :

إِذَا نَحْنُ فَضَّلْنَا عَلِيًّا فَإِنَّا رَوَافِضُ بِالْتَفْضِيلِ عِنْدَ ذَوِي الْجَهْلِ
وَفَضْلُ أَبِي بَكْرٍ ذَا مَا ذَكَرْتَهُ رَمِيَتْ بِنَصْبٍ عِنْدَ ذَكَرِي لِلْفَضْلِ
فَلَا زِلْتُ ذَا رَفْضٍ وَنَصْبٍ كِلَاهُمَا بِحَبِيَّيْهِمَا حَتَّى أَوْسَدَ فِي الرَّمْلِ .^(۱)

۷- حُبِّ عَلِيٍّ وَسَبْطِيهِ وَفَاطِمَةِ :

إِذَا فِي مَجْلَسٍ نَذَرَ عَلِيًّا وَ سَبْطِيهِ وَ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ
يَقَالُ تَجَاوَزُوا يَا قَوْمُ هَذَا فَهَذَا مِنْ حَدِيثِ الرَّافِضِيَّةِ
بَرِئْتُ إِلَى الْمُهَيْمِنِ مِنْ أَنَاثِ يَرُونَ الرِّفْضَ حُبَّ الْفَاطِمِيَّةِ .^(۲)

در اشعار مذکور شافعی، در عین حال که محبت حضرت علی علیه السلام و اهل بیت او موج می زند ، اما صاحب اشعار بر محبت و اعتقاد به ابوبکر و دیگر خلفا هم پایبند است . در همان حال هم او را شیعی و رافضی می دانستند ، و خود نیز از موصوف شدن به تشیع ابائی نداشت . در این تشیع نه تنها تبری از دیگران وجود ندارد، بلکه چه بسا تفضیل حضرت علی علیه السلام بر خلفاء هم نباشد . اساس اطلاق تشیع بر صرف دوستی اهل بیت : ، ولو این که شخص محبّ قائل به تفضیل حضرت علی علیه السلام بر خلفای قبلی نباشد ، حسّاسیت عثمانیه افراطی بود . در واقع این گونه تشیع در مقابل ناصبی گری است . البته این گونه محبت هم می تواند زمینه ساز تشیع اعتقادی باشد .

۱- همان ۱۲۶ .

۲- همان ص ۱۵۲ .

ب - تشیع عام

این گونه تشیع ، شامل همه کسانی است ، که نه تنها قائل به لزوم محبت حضرت علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت اند، بلکه قائل به تفضیل حضرت علی علیه السلام بر خصوص عثمان و یا همه خلفای قبلی باشند. آنان در عین حال خلافت آن‌ها را هم مشروع می‌دانند ، چون قائل به ثبوت نصّ بر امامت حضرت علی علیه السلام نیستند .

رجالیون اهل سنت به این گونه افراد که بسیاری از اهل حدیث اهل سنت کوفه و دیگر مناطق عراق از این تیپ بودند ، متشیّع و شیعی نمی‌گویند . آن‌ها را توثیق می‌کنند ، اما آن‌ها را رافضی و غالی نمی‌دانند . البته این گونه گرایش از دید سنیان عثمانی مسلک انحراف ، بدعت است ، ولی در عین حال آن را تشیع خفیف و غیر قابل اخراج از وثاقت می‌دانند .

برخی از رجالیون و محققین این گونه تشیع را که بیشتر در عراق رواج داشته است ، تشیع عراقی می‌نامند .

« از دید سنیان ، تقدیم امام علی علیه السلام بر عثمان بدعت دانسته شده است . ^(۱) »

حتی برخی از افراطی‌های سنی بر این باور بوده‌اند ، که تقدیم امام بر عثمان نیز رفض است ؛ لذا گفته‌اند : من قال : ابوبکر وعمر وعلی وعثمان، رافضی او مبتدع ^(۲) . اهل کوفه شیعه بودند ، چون ترتیب خلفاء را به این صورت می‌پذیرفتند . اهل الکوفة یقولون : ابوبکر وعمر وعلی . ^(۳) درباره اهل واسط گفته شده است : کان عامّة اهل واسط یتشیّعون . ^(۴)

در مسائل الامامه آمده است که اهل حدیث کوفه نظیر : « وکیع بن جراح وفضل بن دکین یزعمون أن أفضل الناس بعد النبی 9 ابوبکر، ثم عمر ، ثم علی ، ثم عثمان ، یقدمون علیاً علی عثمان وهذا تشیع اصحاب الحدیث من الکوفیین ویشبتون امامة علی » .

۱- السّنة والفاظ احمد والدلیل علی ذلک ص ۳۸۰ ، احمد بن محمد ابوبکر خلال (۳۱۱ هـ)

۲- همان / ۳۸۱ .

۳- همان / ۳۹۳ .

۴- همان / ۳۹۴ .

در برابر این نگرش ، اصحاب حدیث بصری ، بر این باورند که : أفضل الأمة بعد النبی 9 ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی ، ثم یسوّون بین بقیّة الشوری . این در حالی است که مشایخ اهل حدیث در بغداد اساساً خلافت امام علی علیه السلام را قبول ندارند : وأما مشایخ أصحاب الحدیث من البغدادیین فانّهم لا یثبتون إمامة علی ، منهم ابن معین وابوخیثمّة وأحمد بن حنبل کانوا یحذفون علیاً من الامامة ویزعمون أن ولایته كانت فتنة ! ^(۱)

شاهد دیگر این که از یحیی بن معین ، از برجستگان اهل حدیث در قرن سوم ، نقل شده که می گفت: اقول: ابوبکر، ثم عمر ، ثم عثمان . ^(۲)

احمد بن حنبل که قدری معتدل بود می گفت : لا نعیب من ربّع بعلی ! ^(۳)

ما بر کسی که علی را چهارمین خلیفه بداند عیب نمی گیریم ! در این باره بسیاری مخالف با احمد بن حنبل بودند . ^(۴) گویا ابن حنبل این اواخر در اعتقادش به مشروعیت خلافت علی علیه السلام به عنوان چهارمین خلیفه محکم شده بود ، لذا می گفت : من لم یربّع بعلیّ فهو اضلّ من حمار اهله ... ^(۵)

اصطلاح مهمی که باید برای توضیح بخش مهمی از گرایشات شیعی این دوره در نظر داشت ، اصطلاح شیعه عراقی است . این نام برای کسانی است که علی رغم داشتن گرایشات شیعی و نقل فضائل اهل بیت و دشمنی با امویان و بعدها عباسیان ، در قالب هیچ یک از فرق شیعی اعم از زیدی ، امامی و اسماعیلی نمی گنجند . مسلماً این قبیل افراد می توانند معتزلی شیعی باشند . اما این عنوان برای همه آنها گویا نیست ، بلکه می توان پذیرفت کسانی وجود دارند که شیعه عراقی اند اما معتزلی هم نیستند. در این صورت با داشتن گروه زیادی از این قبیل در میان محدثان

۱- مسائل الامامة ص ۶۵ - ۶۶ .

۲- السنة ، خلال / ۳۹۸ .

۳- همان ص ۴۰۴ .

۴- همان / ۴۲۶ - ۴۲۴ .

۵- همان / ۴۲۱ .

عراقی ، باید گفت که عنوان شیعه عراقی ، عنوان قابل قبولی است که مشکل توجیه گرایش مذهبی این قبیل افراد را حل می کند .^(۱)

ناگفته پیداست که همه شیعیان عراق از این تیپ شیعه نبوده و نیستند.

بلکه اکثریت آن ها شیعه امامی و اعتقادی بوده و هستند . اما اختصاص این گونه گرایش به عراق ، که در تفضیل حضرت علی علیه السلام بر عثمان عنصر مشترک آنهاست ، به خاطر شرایط سیاسی، اجتماعی، دینی عراق بر می گردد .

همه می دانیم که بسیاری از مردم عراق با این که تابع خلفای وقت بودند بر علیه عثمان انقلاب کردند ، اعتراض مردم عراق در کنار مردم مصر و دیگر مناطق منتهی به قتل عثمان و بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام شد . امیرالمؤمنان علیه السلام با کمک مردم عراق بویژه مردم کوفه در مقابل ناکثین ، قاسطین و مارقین ایستاد . این ها با این که به اصطلاح تابع مذهب اهل سنت بودند ، اما به حضرت علی علیه السلام به عنوان خلیفه بر حق و دارای فضائل بی شمار معتقد بودند . در عین اعتقاد به خلافت عثمان به وی ایرادهای جدی داشتند . با این که در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین شرکت داشتند ملتزم به بدعت صلاة التراویح هم بودند . وقتی حضرت امیر علیه السلام از برگزاری آن نهی فرمود با فریاد « واسنة عمراه » اعتراض نمودند .^(۲)

این افکار و گرایش ها بر نسل های بعدی هم تأثیر گذاشت ، که حاصل آن تشیع عراقی نامیده شد . تشیع عراقی یعنی اختلاطی از تسنن و تشیع ، که برخی از رجالیون از آن به عنوان تشیع خفیف و یا بدعت صغری نام برده اند .

ذهبی دمشقی در کتاب میزان الاعتدال درباره أبان بن تغلب یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام می نویسد : « شیعی جلد لکنه صدوق ، فلنا صدقة وعليه بدعته . وقد وثقة احمد بن حنبل وابن معین وابوحاتم واورده ابن عدی وقال : کان غالباً فی التشیع . وقال السعدی زائع مجاهر ، فللقائل ان يقول : کیف ساغ توثیق مبتدع وحد الثقة العدالة والاتقان ؟ وجوابه ان البدعة علی ضربین

۱- تاریخ تشیع در ایران ، رسول جعفریان ج ۱ / ۲۳ - ۲۴ چاپ اول قم / ۱۳۷۵ ش .

صغری کغلو التشیع او التشیع بلا غلو ولا تحرق . فهذا کثر فی التابعین وتابعیهم مع الدین والورع والصدق . فلو رُدّ حدیث هؤلاء لذهب جملة الآثار النبویّة ، وکبری کالرفض الکامل والغلو فیہ . فهذا النوع لا یحتج بهم ولا کرامة ... » .^(۱)

ظاهراً ، مقصود ذهبی از بدعت کبرای رفض ، همان گرایش شیعی امامی . ومقصود از بدعت صغری همان تشیع آغشته به تسنن است که از آن به تشیع عراقی اطلاق شده است . اما انصافاً این تقسیم‌بندی با توثیق أبان بن تغلب که امامی وبه قول ذهبی غالی در تشیع است ، سازگاری ندارد .

تشیع معتزلی

معتزله که مشترکات زیادی با شیعه دارند ، به نوعی می‌توانند حدّ برزخی بین عقائد اهل سنت وشیعیان باشند. مثلاً در مسأله امامت، اگر چه قائل به نصّ در امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نشده‌اند ، ولی قائل به عصمت آن حضرت وفضلیت او بر خلفای گذشته بودند ، در عین این که خلافت آنها را درست وشرعی می‌دانستند . مثلاً ابن ابی الحدید معتزلی (۵۸۶ - ۶۵۵ هـ) شارح نهج البلاغه در خطبه شرح تلویحاً به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر خلفای گذشته اعتراف می‌کند ودر عین حال خدا را از تقدیم مفضول یعنی ابی بکر بر افضل یعنی حضرت علی علیه السلام حمد و سپاس می‌گوید !

« الحمد لله الواحد العدل وقدّم المفضول على الأفضل لمصلحة اقتضاها التكليف واختصّ الأفضل من جلائل المآثر ونفائس المفارح بما يعظم عن التشبيه ويجلّ عن التکيف ... » .^(۲)

روی این اساس برخی نویسندگان به گرایش خاص معتزله در مسأله امامت ، تشیع معتزلی اطلاق نموده‌اند . وبه خاطر دیگر تشابهات بین شیعه ومعتزله در مسأله عدل وامثال آن ، احیاناً

۱- میزان الاعتدال الذهبی ، اعیان الشیعة ج ۲ / ۹۸ .

۲ - شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج ۱ / ۲ . ط : دار احیاء التراث العربی ، بیروت .

برخی شخصیت‌های بزرگ شیعه مثل سید مرتضی به عنوان معتزلی معرفی شده‌اند . همان‌گونه که در کتاب « التفسیر والمفسرون » محمد حسین ذهبی آمده است .^(۱)

ضمناً نظریه معتزله درباره عصمت حضرت علی علیه السلام صد در صد با نظریه شیعه درباره عصمت ائمه منطبق نیست . زیرا شیعه عصمت ائمه را و نه خصوص حضرت علی علیه السلام به نحو وجوبی مثل عصمت پیامبر ۹ می‌دانند ، در حالی که معتزله فقط به عصمت خود حضرت علی علیه السلام آن هم نه به نحو وجوبی قائلند .

ابن ابی الحدید در ذیل شرح جمله « وهم ازمة الحق » از خطبه ۸۷ نهج البلاغه می‌گوید :

« فإن قلت ؟ فهذا القول منه يشعر بأن العترة معصومة فما قول أصحابكم في ذلك ؟ »

قلت : نصّ ابو محمد بن متنويه ؛ في كتاب الكفاية على أنّ عليّاً عليه السلام معصوم وإن لم يكن واجب العصمة ، ولا العصمة شرط في الإمامة ، لكن أدلة النصوص قد دلّت على عصمته ، والقطع على باطنه ومغيبه . وإنّ ذلك امر اختصّ هو به دون غيره من الصحابة . والفرق ظاهر بين قولنا : زيد معصوم وبين قولنا زيد واجب العصمة ، لأنّه امام ومن شرط الإمام أن يكون معصوماً فالاعتبار الأوّل مذهبنا والاعتبار الثانی مذهب الامامية » .^(۲)

۱- التفسیر والمفسرون الذهبی ج ص .

۲- شرح نهج البلاغه ج ۲ / ۱۳۰ - ۱۳۱ .

ج - تشیع خاص

مقصود از تشیع خاص اعتقاد به ثبوت نصّ درباره امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد طاهرين آن حضرت می باشد .

همین اعتقاد ، طائفه شیعه را از سائر مذاهب امت اسلامی متمایز می سازد ، از این دایره نه تنها خوارج و نواصب ، بلکه همه اهل سنت حتی معتقدان به صرف محبت اهل بیت : و همه معتزله که معتقد به تقدم حضرت علی علیه السلام بر دیگران ، و عصمت غیر وجوبی آن حضرت اند ، و نیز موصوفین به تشیع عراقی خارج می شوند. اما همه فرقه های شیعه معتقد به نص داخل می گردند . این فرقه ها عبارتند از :

۱- امامیه ، که معتقد به دوازده امام معصوم : از امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام زمان علیه السلام هستند.

۲- کیسانیه ، که تا امام حسین علیه السلام با امامیه همراهند ، و بعد از امام حسین علیه السلام معتقد به امامت محمد حنفیه شدند . البته این فرقه ظاهراً منقرض شده است .

۳- جارودیّه زیدیّه ، که تا امامت امام زین العابدین علیه السلام با امامیه همراهی نموده ، وبعد از آن حضرت معتقد به امامت زید شهید بن علی بن الحسین علیه السلام گشته‌اند . بنا بر قولی زیدیه به امامت امام زین العابدین علیه السلام قائل نیستند چون در مقابل جائر قیام نکرد .^(۱)

۴- اسماعیلیّه که تا امام ششم ، یعنی : امام صادق علیه السلام با امامیه همراهی نمودند ، و پس از امام صادق علیه السلام درباره امام دچار اختلاف شدند . بعضی از فرق اسماعیلیه امثال قرامطه منقرض ، و برخی از آن‌ها مثل بهره و دیگران باقی هستند .

۵- فطحیه : این گروه بعد از شهادت امام صادق علیه السلام معتقد به امامت عبدالله افطح شدند . ولی بعد از فوت او که هفتاد روز بیشتر طول نکشید ، به امامیه واعتقاد به امام کاظم علیه السلام برگشتند .

۶- واقفیه : این فرقه تا امام هفتم امام کاظم علیه السلام همراهی نمودند ، و بر امامت آن حضرت متوقف شدند ، اما پس از مدتی این‌ها هم برگشتند و یا منقرض شدند .

بنابراین عملاً از فرق شیعه فقط سه فرقه باقی مانده‌اند :

الف - امامیه ب - زیدیّه ج - اسماعیلیّه .

ضمناً عقائد زیدیّه و اسماعیلیّه درباره نصّ و عصمت تفاوت‌های زیادی با امامیه دارد که در جای خود باید به آن پرداخته شود .

تشیع به معنای خاص که گفته شد ، از دیدگاه اعتقادی و نظری است ، اعم از این که از نظر التزام عملی . شیعیان به تعالیم اهل بیت : التزام داشته باشند یا نداشته باشند .

د - تشیع اُخص

مقصود از تشیع به معنای اُخص یعنی تشیع کامل ، هم از نظر اعتقادی و نظری ، وهم از نظر التزام عملی است . به عبارت دیگر شیعه کامل آن کسی که دارای ایمان و عمل صالح باشد . همان گونه که آیه ۷ سوره بینه بر آن معنی دلالت می کند .

﴿ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴾ قبل از این گذشت که آیه فوق درباره علی و شیعه او نازل شده است .

ویژگی های اعتقادی تشیع اُخص :

ویژگی تشیع (اُخص) کامل از حیث اعتقادی ، اعتقاد به همه آن چه که خداوند بر پیامبر خاتم 9 به عنوان قرآن نازل فرموده ، و یا پیامبر 9 به عنوان سنت که چهره دیگر تعالیم وحیانی است ، بیان فرموده باشد ، چه در بُعد معارف و عقاید ، چه در زمینه فقه چه از حیث اخلاق .

از جهات عقائد مربوط به امامت ، شیعیان کامل اعتقاد دارند که :

اولاً: پیامبر اکرم 9 دوازده نفر به عنوان امام و پیشوا تعیین فرموده که اولین آنها حضرت علی علیه السلام و آخرین آنها مهدی موعود علیه السلام است .

ثانیاً: امامت ائمه عام و مطلق و شامل :

الف : مرجعیت دینی و فکری

ب : رهبری سیاسی و اجتماعی

ج : وساطت فیض بین خالق و خلق (ولایت تکوینی) .

ثالثاً: منبع علوم ائمه علاوه بر قرآن و سنت ، علوم لدنی و الهامات الهی است .

رابعاً: ائمه معصومند ، به عصمت و جوبی به همان نحو که پیامبران معصومند .

خامساً: امامت آنها ثابت و مشروع است بإذن الهی، چه این که مردم با آنها بیعت کنند و اطاعت نمایند، و چه این که تمرّد نمایند، و باخروج علیه آنها امامت ائمه زائل و خارج نمی شود. سادساً: بر همه امت اطاعت آنها فرض و واجب است ، به همان نحو که اطاعت خدا و رسول واجب است .

سابعاً: بعد از رحلت پیامبر 9 تا روز قیامت ، هیچ برهه ای از امامت آنها خالی نمی تواند باشد .

ثامناً: آخرین و دوازدهمین امام علیه السلام از نظرها غایب شده ، امّا فیض او در دوران غیبت به امت می رسد ، همان گونه که زمین از نور آفتاب از پس ابرها بهره می برد .

تاسعاً: در زمان غیبت امام زمان علیه السلام تکلیف رهبری امت از طریق نواب به نیابت خاصّه و در عصر غیبت صغری ، و نواب به نیابت عامّه (فقهاء) در عصر غیبت کبری روشن می گردد .
عاشراً: هر وقت که مشیّت الهی اقتضاء کند امام زمان علیه السلام از پس پرده غیبت برون می آید . و در عصر ظهور حکومت عدل الهی جهانی تشکیل می دهد ، و اسلام بر تمامی کره زمین حاکم می گردد . بدیهی است که باورهای فوق از عقاید مسلّم شیعه امامی است .

ویژگی های نظری و عملی تشیع به معنای اخص از دیدگاه احادیث

❦ شیعه شناسی ❧

شیعه کامل به معنای اخص علاوه بر عقاید سالم ، الهی و صحیح ، باید از ویژگی های متعالی الهی در مقام عمل هم باید برخوردار باشد ، تا بتواند در صراط مستقیم الهی قرار گیرد ، و به مقامات بالا و رفیعی که برای شیعه حقیقی که همان مؤمن جامع شرایط ، است برسد .

احادیث منقول از پیامبر 9 وائمه هدی : آن ویژگی ها را به نحو تفصیل بیان نموده است .

آن ویژگی ها واحادیث بیانگر آن ها را به این شکل می توان دسته بندی نمود .

دسته اول : ویژگی های معرفتی

دسته دوم : ویژگی های اخلاقی

دسته سوم : التزامات عملی فردی

دسته چهارم : التزامات عملی اجتماعی

دسته پنجم : صفاتی که در شیعه نباید باشد

دسته ششم : کمیاب بودن شیعه کامل

دسته هفتم : احادیثی که شیعیان را مدح می کند .

دسته اول : ویژگی های معرفتی

ویژگی های معرفتی که در شیعه باید تحقق داشته باشد از این قرار است :

۱- معرفت و شناخت توحید و اسماء و صفات الهی

۲- شناخت پیامبر و صفات اخلاقی والای آن حضرت

۳- عشق ورزیدن به خدا و اوامر الهی

۴- ولایتمداری در بعد عاطفی و عملی از قبیل بذل جان و مال در راه ولایت و اقتداء به ائمه

اطهار : .

۵- داشتن بصیرت الهی

۶- اعتقاد به وسطیت و اعتدال و رعایت آن .

احاديث زير بر معانى فوق دلالت مى كند :

- ۱- قال على عليه السلام : « شيعتى والله : العلماء ، العلماء بالله ودينه العاملون بطاعته وأمره ، المهتدون بحبه ... » .^(١)
- ۲- قال على عليه السلام : « شيعتنا هم العارفون بالله ، العاملون بأمر الله ، اهل الفضائل ... » .^(٢)
- ۳- قال الباقر عليه السلام : « شيعتنا المتبازلون فى لايتنا ، المتحابون فى مودتنا ، المتزاورون فى احياء أمرنا ... » .^(٣)
- ۴- قال رسول 9 : « إن شيعتنا من شيعنا وتبعنا فى اعمالنا » .^(٤)
- ۵- قال على عليه السلام : إن الله اطلع إلى الأرض فاختر لنا شيعة ينصروننا ، ويفرحون بفرحنا ، و يحزنون لحزننا ، ويبدلون أنفسهم وأموالهم فينا ، فاولئك منا والينا وهم معنا فى الجنان » .^(٥)
- ۶- قال الصادق عليه السلام : انما شيعتنا أصحاب الأربعة الأعين : عينان فى الرأس ، وعينان فى القلب ، ألا والخلائق كلهم كذلك إلا أن الله عز وجل فتح أبصاركم وأعمى ابصارهم » .^(٦)
- ۷- قال رجل للحسن بن على عليه السلام : إني من شيعتكم فقال الحسن بن على عليه السلام : يا عبدالله إن كنت لنا فى أوامرنا و ذو اجرنا مطيعاً فقد صدقت ، وإن كنت بخلاف ذلك فلا تزدد فى ذنوبك بدعواك مرتبة شريفة لست من أهلها ، لا تقل : أنا من شيعتكم ، ولكن قل : أنا من مواليكم و محبيكم ومعادى أعداكم وانت فى خير والى خير » .^(٧)

۱- بحار ۶۸ - ۱۷۷ - ميزان الحكمة ۵ / ۲۳۲ .

۲- بحار ۷۸ / ۲۹ - ميزان الحكمة ۵ / ۲۳۳ .

۳- تحف العقول / ۲۱۹ - ميزان الحكمة ۵ / ۲۳۲ .

۴- بحار ۶۸ / ۱۵۵ - ميزان الحكمة ۵ / ۲۳۲ .

۵- غرر الحكم - ميزان الحكمة ۵ / ۲۳۳ .

۶- بحار ۶۸ / ۸۲ - ميزان الحكمة ۵ / ۲۳۵ .

۷- تنبيه الخواطر / ۳۴۸ - ميزان الحكمة ۵ / ۲۳۳ .

دسته دوم ، ویژگی های اخلاقی :

ویژگی های اخلاقی شیعه عبارت است از همه کمالات و مکارم اخلاقی که از سوی شرع و عقل مورد تأیید و تشویق قرار گرفته است از جمله :

- ۱- تقوی و ورع
- ۲- زهد و عدم دلبستگی به دنیا
- ۳- شهادت طلبی
- ۴- فداکاری با جان و مال در راه خدا
- ۵- بخشش و سخاوت
- ۶- سبقت گرفتن در انجام کارهای بزرگ
- ۷- عفت و پاکدامنی و پاکدستی
- ۸- اخلاص و داشتن انگیزه های اخروی در کارها
- ۹- ایثار
- ۱۰- وفاداری
- ۱۱- امانتداری
- ۱۲- راستگویی
- ۱۳- تواضع .

احادیث زیادی بر ویژگی های فوق دلالت می کند از جمله :

- ۱- امام حسن عسکری علیه السلام : « شیعة علی علیه السلام هم الذین لایبالون فی سبیل الله أوقع الموت علیهم او وقعوا علی الموت ، وشیعة علی علیه السلام هم الذین یؤثرون اخوانهم علی انفسهم ولو کان بهم

خاصة ، وهم الذين لا يراهم الله حيث نهاهم ، ولا يفقدهم حيث أمرهم ، وشيعة علىّ هم الذين يقتدون بعليّ عليه السلام فى اكرام اخوانهم المؤمنين» .^(١)

٢- قال الصادق عليه السلام : « شيعتنا اهل الورع والاجتهاد واهل الوفاء والأمانة واهل الزهد والعبادة ... و يجتنبون كلّ محرّم ... » .^(٢)

٣- قال الصادق عليه السلام : « شيعتنا من قدّم ما استحسّن وأمسك ما استقبح ، وأظهر الجميل ، و سارع بالأمر الجليل ، رغبة الى رحمة الجليل ، فذاك منّا والينا ومعنا حيثما كنّا » .^(٣)

٤- قال الباقر عليه السلام : « ما شيعتنا إلّا من اتقى الله وأطاعه ، وما كانوا يعرفون إلّا بالتواضع والتخشّع وأداء الأمانة وكثرة ذكر الله ... » .^(٤)

٥- قال الصادق عليه السلام : « أنما شيعة علىّ من عفّ بطنه وفرجه ، واشتدّ جهاده وعمل لخالقه و رجا ثوابه وخاف عقابه فاذا رأيت اولئك فاولئك شيعة جعفر » .^(٥)

٦- قال الباقر عليه السلام : « لا تذهب بكم المذاهب، فوالله ما شيعتنا إلّا من أطاع الله وعيّنك » .^(٦)

٧- عن محمد بن الحنفية : لما قدم امير المؤمنين عليه السلام البصرة بعد قتال أهل الجمل دعاه الأحنف بن قيس واتّخذ له طعاماً فبعث اليه صلوات الله عليه والى اصحابه فأقبل ثم قال : يا أحنف ادع لى أصحابى ، فدخل عليه قوم متخشّعون كأنهم شنان بوالى ، فقال الأحنف بن قيس : يا امير المؤمنين ما هذا الذى نزل بهم ؟ أمن قلّة الطّعام أو من هول الحرب ؟!

١ - بحار ٦٨ / ١٦٢ - ميزان الحكمة ٥ / ٢٣١ .

٢ - بحار ٦٥ / ١٦٧ - ميزان الحكمة ٥ / ٢٣١ .

٣ - بحار ٦٨ / ١٦٩ - ميزان الحكمة ٥ / ٢٣١ .

٤ - تحف العقول / ٢١٥ ، كافى ج ٢ / ٧٤ - ٢٣١ .

٥ - بحار ٦٨ / ١٨٧ ، ؟؟؟؟

٦ - الكافى ٢ / ٧٣ - ميزان الحكمة ٥ / ٢٣٢ .

فقال صلوات الله عليه : « يا أحنف ! ، إنَّ الله سبحانه أجاب (أحب) أقواماً تنسكوا لله فى دار الدنّيا تنسك من هجم على ما علم من قربهم من يوم القيامة من قبل ان يشاهدوها، فحملوا أنفسهم على مجهودها ... » .^(١)

٨- قال على عليه السلام : شيعتنا هم العارفون بالله، العاملون بأمر الله اهل الفضائل، الناطقون بالصّواب ، مأكّلهم القوت وملبسهم الاقتصاد ، ومشيههم التّواضع ... تحسبهم وقد خولطوا وما هم بذلك ، بل خامرهم من عظمة ربّهم ما طاشت له قلوبهم ، وذهلت منه عقولهم ، فإذا اشتاقوا من ذلك بادرُوا الى الله تعالى بالأعمال الزّكيّة، لا يرضون له بالقليل، ولا يستكثرون له الجزيل ... » .^(٢)

دسته سوم ، التزامات عملى فردى :

١ - بحار ٦٨ / ١٧٠ - ميزان الحكمة ٥ / ٢٣٢ .

٢ - بحار ٧٨ / ٢٩ - ميزان الحكمة ٥ / ٢٣٣ .

شیعه بر اساس تعالیم اسلام ، در راستای تهذیب و تزکیه نفس و ارتباط مستقیم قلبی یا ربّ الأرباب ، یک سری عبادت‌ها ، اذکار و اورادی را باید انجام دهد . بر اثر مداومت با آن التزامات عملی فردی ، آثار آن عبادت‌ها از قبیل نورانیت ، رنگ پریدگی ، خشکیدگی لب‌ها نحیف بودن بر اثر روزه عارض می‌گردد .

از جمله التزامات عملی عبادی فردی :

۱- مداومت بر ذکر خدا

۲- انجام عبادت‌های مقرر (فرایض و نوافل)

۳- کثرت روزه گرفتن

۴- انفاق (زکات)

۵- انجام فریضه حج و عمره .

بر موارد فوق احادیث زیر دلالت می‌کند .

۱- قال الصادق علیه السلام : شیعتنا اهل الورع والاجتهاد، واهل الوفاء والأمانة واهل الزهد والعبادة ، أصحاب إحدى وخمسين ركعة فی اليوم والليلة ، الصائمون بالنهار ، یزکون اموالهم ، ویحجّون البيت ویجتنبون کلّ محرّم » .^(۱)

۲- وقال الصادق علیه السلام : « شیعتنا الشّاحبون الذّابلون الناطون ، الذّین إذا جنّهم اللّیل استقبلوه بحزن » .^(۲)

۳- قال الباقر علیه السلام : ما شیعتنا الا من اتقى الله وأطاعه ، وما كانوا یعرفون الا بالتواضع والتخشع واداء الامانة وكثرة ذکر الله » .^(۳)

۴- قال الصادق علیه السلام : امتحنوا شیعتنا عند مواقیب الصلاة کیف محافظتهم علیها ... » .^(۴)

۱- بحار ۶۵ / ۱۶۷ - میزان الحکمة ۲۳۱/۵ .

۲- بحار ۶۸ / ۱۸۶ همان .

۳- تحف العقول / ۲۱۷ - کافی ۲ / ۷۴ میزان الحکمة ۲۳۱/۵ .

۴- بحار ۷۴ / ۳۹۱ - همان / ۲۳۲ .

۵- قال علی علیه السلام : شیعتی والله الحلماء العلماء بالله ودينه ، العاملون بطاعته وأمره المهتدون بحبه ، أنضاء عبادة ، أحلاس زهادة ، صفر الوجوه من التهجّد عمش العيون من البكاء ، ذبل الشفاه من الذّكر ، خمص البطون من الطّوى ، تعرف الرّبائیّة فی جوههم ، والرّهبانیة فی سمتهم ، مصابيح كلّ ظلمة ... إنّ شهدوا لم يعرفوا ، وإنّ غابوا لم یفتقدوا ، اولئک شیعتی الأطیبون و إخوانی الأکرمون ، الاهاه شوقاً اليهم » .^(۱)

۶- قال الباقر علیه السلام : « فی صفة الشيعة » : أنّهم حصون حصينة ، وصدور امينة ، وأحلام رزينة ، ليسوا بالمذاييع البذر ، ولا بالجفأة المرائين ، رهبان بالليل أسد بالنهار » .^(۲)

۷- قال علی علیه السلام لنوف البکالی : أتدری یا نوف من شیعتی ؟
قال : لا والله ، قال : شیعتی الذبل الشفاه ، الخمص البطون ، الّذين تعرف الرّهبانیّة فی وجوههم ، رهبان باللیل أسد بالنّهار ... » .^(۳)

دسته چهارم ، التزامات عملی اجتماعی :

شیعه علاوه بر خصلت های اخلاقی و عبادت های فردی ، در اجتماع فعالانه شرکت می کند ، و با اعمال صالح خود جامعه را با نشاط و پویا نگه می دارد .

از جمله التزامات عملی اجتماعی آنها :

۱- برخورد کریمانه با برادران ایمانی

۲- جهاد در راه خدا

۱ - بحار ۶۸ / ۱۷۷ - همان ص ۲۳۳ .

۲ - بحار ۶۸ / ۱۸۰ - همان / ۲۳۵ .

۳ - بحار ۷۸ / ۲۸ - همان .

- ۳- کتمان اسرار مربوط به مؤمنان، دستگاه رهبری و حکومت ولایتی
 - ۴- مواسات با دیگر مسلمانان
 - ۵- همزیستی مسالمت آمیز با دیگر مسلمانان (حضور در نماز جماعت ، تشییع جنازه ، عیادت بیماران و غیره)
 - ۶- حضور با صلابت در اجتماع در برخورد با کفار و معاندان (شیر مردی)
 - ۷- استقامت در راه هدف مقدس
 - ۸- الگو بودن در اجتماع در زمینه های مختلف
 - ۹- تلاش در جهت ایجاد موقعیت اجتماعی و محبوبیت برای اهل البيت :
 - ۱۰- رعایت مرزبندی با دشمنان .
- بر مفاهیم فوق روایات زیر دلالت می کند .
- قال الحسن العسکری علیه السلام :

- ۱- ... شیعة علی علیه السلام هم الذين یقتدون بعلی علیه السلام فی اکرام اخوانهم المؤمنین « .^(۱)
- ۲- قال الصادق علیه السلام : امتحنوا شیعتنا عند مواقیت الصلاة کیف محافظتهم علیها ، والی اسرارنا کیف حفظهم لها عند عدونا ، والی اموالهم کیف مواساتهم لخوانهم فیها « .^(۲)
- ۳- عن عبدالله بن زیاد قال: سلّمنا علی اَبی عبدالله علیه السلام بمنی ثم قلت : یا ابن رسول الله إنا قوم مجتازون ، لسنّا نطیق هذا المجلس منک کَلّما اردناه فاوصنا ؟ قال : علیکم بتقوی الله ، و صدق الحدیث واداء الامانة ، وحسن الصحبة لمن صحبتکم، وافشاء السلام وإطعام الطّعام ، صلّوا فی مساجدهم وعودوا مرضاهم ، واتّبعوا جنازتهم ، قال اَبی : حدّثنی أنّ شیعتنا اهل البيت كانوا خيار من كانوا منهم ، إنّ کان فقیه کان منهم ، وإن کان مؤذّن فهو منهم ، وإن کان إمام کان منهم ، وإن کان صاحب امانة کان منهم ، کذلک احبّونا الی الناس ولا تبغضونا الیهم « .^(۳)

۱- بحار ۶۸ / ۱۶۲ - میزان الحکمة ۵ / ۲۳۱ .

۲ - بحار ۷۴ / ۳۹۱ - میزان الحکمة ۲۳۲ .

۳ - مستدرک الوسائل ۲ / ۶۰ - میزان الحکمة ۵ / ۲۳۴ .

۴- قال الصادق عليه السلام: لو أن شيعتنا استقاموا لصافحتهم الملائكة ولأظلمهم الغمام، ولأشرقوا نهاراً، ولأأكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم، ولما سألوا الله شيئاً إلا أعطاهم ^(۱).

دسته پنجم: صفاتی که در شیعه نباید باشد، و اگر کسی آن صفات را داشته باشد، شیعه نیست. دسته‌ای دیگر از احادیث، تشیع را از کسانی که به آن وظایف مذکور در چهار دسته گذشته عمل نمی‌کنند، نفی نموده است. بدیهی است مقصود از آن احادیث نفی کمال تشیع است، همان گونه که در حدیث معروف « لا صلوة لجار المسجد الا في المسجد » آمده است.

از جمله آن احادیث :

- ۱- قال الصادق عليه السلام : « ليس من شيعتنا من قال بلسانه وخالفنا في اعمالنا وآثارنا » ^(۲).
- ۲- قال الصادق عليه السلام : يا شيعه آل محمد ! إنه ليس منا من لم يملك نفسه عند الغضب ، ولم يحسن صحبة من صحبه ، ومرافقة عن رافقه ، ومصالحة من صالحه ، ومخالفة عن خالفه ... ^(۳).
- ۳- قال الكاظم عليه السلام : « ليس من شيعتنا من خلا ثم لم يرع قلبه » ^(۱).

۱ - بحار ۷۸ / ۲۸۰ - میزان الحکمة ۲۳۶ .

۲ - بحار ۶۸ / ۱۶۴ - میزان الحکمة ج ۶ / ۲۳۶ .

۳ - بحار ۷۸ / ۲۶۶ - تحف العقول / ۲۸۱ - همان .

٤- قال الصادق عليه السلام : ليس من شيعتنا من يكون فى مصر يكون فيه آلاف ويكون فى المصر أروع منه .^(٢)

٥- قال الصادق عليه السلام : « قوم يزعمون أنى امامهم والله ما أنا لهم بإمام ، لعنهم الله كلما سترت سترأ هتكوه ، أقول : كذا وكذا ، فيقولون : أنما يعنى كذا وكذا ، إنما أنا إمام من أطاعنى . »^(٣)

٦- قال الحسن العسكى عليه السلام : قال رجل لرسول الله 9 : فلان ينظر الى حرم جاره وإن أمكنه موقعة حرام لم يرع منه ، فغضب رسول الله 9 وقال : اتونى به . فقال رجل آخر : يا رسول الله ! أنه من شيعتكم ممن يعتقد موالاتك وموالاته على عليه السلام ويتبرأ من اعدائكما ! فقال رسول الله 9 : « لا تقل من شيعتنا فإنه كذب ، إن شيعتنا من شيعنا وتبعنا فى أعمالنا . »^(٤)

٧- قال الصادق عليه السلام : « ليس من شيعتنا من أنكر اربعة اشياء : المعراج ، والمساءلة فى القبر ، وخلق الجنة والنار والشفاعة . »^(٥)

٨- قال الصادق عليه السلام : « ما كان فى شيعتنا فلا يكون فيهم ثلاثة اشياء : لا يكون فيهم من يسأل بكفه ، ولا يكون فيهم بخيل ، ولا يكون فيهم من يؤتى فى دبره . »^(٦)

١ - بحار ٦٨ / ١٥٣ - همان .

٢ - بحار ٦٨ / ١٦٤ - همان .

٣ - بحار ٢ / ٨٠ - همان .

٤ - تنبيه الخواطر / ٣٤٧ - ميزان الحكمة ٥ / ٢٣٧ .

٥ - بحار ٦٩ - همان .

٦ - بحار ٧٣ / ٣٠٧ - همان .

دستہ ششم : کمیاب بودن شیعہ کامل

دستہ دیگر از احادیث دلالت می‌کند بر این که مصادیق شیعہ واقعی و کامل از حیث عقیده و عمل کمیاب هستند . و این همان معنایی است که در آیه شریفه آمده است : ﴿ وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ﴾^(۱) .

از جمله آن احادیث :

۱- قال الباقر عليه السلام : قال أبي وعنده أصحابه : « ومن منكم تطيب نفسه أن يأخذ جمره في كفه فيمسكها حتى تطفئ ؟ فكاع الناس كلهم ونكلوا . قال : فقمت فقلت : يا أبت أتامرني أن أفعل ؟ قال : « فليس إياك عنيت ، إنما أنت مني وأنا منك ، بل إياهم اردت ؟ فكرّر هذا ثلاثاً ، ثم قال : ما أكثر الوصف وأقلّ الفعل ؟ إنّ أهل الفعل قليل ، ألا وأنا أعرف أهل الفعل والوصف معاً » . فوالله لكانني مادت بهم الأرض حياءً »^(۲) .

۱ - سبأ / ۱۳ .

۲ - تنبيه الخواطر / ۳۷۷ - ميزان الحكمة ۵ / ۲۳۴ .

۲- عن موسى بن ابی بكر الواسطی عن ابی الحسن عليه السلام قال : « لو ميّزتُ شيعتي لم أجدهم إلّا واصفة ، ولو امتحنتهم لما وجدتهم إلّا مرتدّين ، ولو تمحصّتهم لما خلص من الألف واحد ، ولو غربلتهم غربلة لم يبق منهم إلّا ما كان لي ، إنهم طال ما اتّكئوا على الارائك فقالوا : نحن شيعة عليّ ، أنما شيعة عليّ من صدّق قوله فعله » .^(۱)

۳- ادّعى رجل عند الرضا عليه السلام أنّه من شيعتهم الخلّص ، وقال عليه السلام : ويحك أتدرى من شيعتنا الخلّص ؟ قال : لا . قال : شيعتنا الخلّص حزيل المؤمن مؤمن آل فرعون ، وصاحب يس ... و سلمان وابوذر والمقداد وعمّار سوّيت نفسك بهؤلاء ؟ » .^(۲)

دسته هفتم : احاديثی که شیعیان را مدح می کند

در زمینه مدح ، تمجید و تأیید شیعه از سوی پیامبر 9 وائمه هدی : احادیث فراوانی وارد شده است . در این جا ابتداءً نمونه هایی از آن چه از طریق اهل سنت از پیامبر 9 نقل شده ذکر می گردد ، پس از آن احادیثی که از طرق شیعه آمده است تقدیم می شود.

الف - احادیث وارده از طرق اهل سنت

۱- أخرج ابن عساكر عن جابر بن عبدالله ، قال : كنّا عند النبی 9 فأقبل علی عليه السلام ، فقال النبی 9 : « والذی نفسی بیده إن هذا وشيعته لهم الفائزون يوم القيامة » ونزلت : « إنّ الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البريّة » فكان اصحاب النبی 9 إذا قبل علیّ قالوا : « جاء خير البريّة » .^(۳)

۱ - الروضة من الكافي خ ۲۹۰ - تنبيه الخواطر / ۳۸۸ - ميزان الحكمة ۵ / ۲۳۴ .

۲ - بحار ۶۸ / ۱۶۰ - ميزان الحكمة ج ۷ / ۲۴۳ .

۳ - الدرّ المنثور في التفسير المأثور - ، الامام جلال الدين عبدالرحمن بن ابی بكر السيوطی ج ۶ / ۶۴۳ ط دار الكتب العلميّة ، بيروت ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۴ م .

۲- وأخرج ابن عدی عن ابن عباس قال : لَمَّا نَزَلَتْ ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ قال رسول الله 9 لعلی : « هو أنت وشيعتك يوم القيامة راضين مرضيين » .^(۱)

۳- وأخرج ابن مردويه عن عليّ قال : قال لى رسول الله 9 : أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ أنت وشيعتك وموعدى وموعدكم الحوض إذا جثت الأمم للحساب تدعون غراً محجلين » .^(۲)

۴- روى بن حجر فى صواعقه عن امّ سلمة : كانت ليلتى ، وكان النبى 9 عندى فأتته فاطمة فتبعها علىّ - ﷺ - فقال النبى 9 : « يا على أنت وأصحابك فى الجنة ، أنت وشيعتك فى الجنة » .^(۳)

۵- وقال : « وأخرج احمد فى المناقب انه 9 قال لعلی : أما ترضى أنك معى فى الجنة و الحسن والحسين وذريتنا خلف ظهورنا وأزواجنا خلف ذريتنا وشيعتنا عن أيماننا وشمائلنا » .^(۴)

۶- وقال : « وأخرج الديلمى : يا على إن الله قد غفر لك ولذريتك ولولدك واهلك ولشيعتك ، فأبشر فانك الأنزع البطين » .^(۵)

۷- وقال فى تفسير قوله تعالى : ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ أخرج الحافظ جمال الدين الزرندى عن ابن عباس رضى الله عنهما : أن هذه الآية لَمَّا نَزَلَتْ قال 9 لعلی : هو أنت وشيعتك تأتى أنت وشيعتك يوم القيامة راضين مرضيين ويأتى عدوك غضاباً مقمحين . قال : ومن عدوى ؟ قال : من تبرأ منك ولعنك » .^(۶)

۱ - همان ونيز در نور الابصار شبلنجى ص ۱۱۹ .

۲ - همان .

۳ - الصّواعق المحرقة ، المحدث احمد بن حجر الهيتمى المكى (۸۹۹-۹۷۴ هـ) ص ۱۶۱ - ط : مكتبة القاهرة - مصر .

۴ - همان .

۵ - همان و مانند آن در مناقب خوارزمى ص ۲۷۵ .

۶ - همان .

- ٨- وقال : روى الطبرانى أنه قال عليه السلام لعلّى : « أول أربعة يدخلون الجنة أنا وأنت والحسن و الحسين ، وذريتنا خلف ظهورنا ، وأزواجنا خلف ذرياتنا وشيعتنا عن إيماننا وشمائلنا » .^(١)
- ٩- روى ابن الاثير فى نهايته : قال النبى 9 مخاطباً علياً : « يا على أنك ستقدم على الله أنت وشيعتك راضين مرضيين ويقدم عدوك غضاباً مقمحين » ثم جمع يده الى عنقه ويريههم كيف الإقماح . قال ابن الاثير : الإقماح : رفع الرأس و غصّ البصر » .^(٢)
- ١٠- روى الزمخشري فى ربيعہ : أن رسول الله 9 قال : يا على ، اذا كان يوم القيامة أخذت بحجزة الله تعالى ، وأخذت أنت بحجزتى وأخذ ولدك بحجزتك، وأخذ شيعه ولدك بحجزهم، فترى أين يؤمر بنا » .^(٣)

١١- روى ابن المغازلى الحافظ ابو الحسن على بن محمد الواسطى الشافعى (٤٨٣) فى مناقبه قال :

أخبرنا القاضى ابوتمام على بن محمد بن الحسين ، أخبرنا القاضى ابوالفرج احمد بن على بن جعفر بن المعلّى الخيوطىّ إذناً ، حدّثنى ابوالطيب محمد بن حُبَيْش بن عبد الله بن هارون النّيلىّ فى الطّراز بواسط سنة إحدى وثلاثين وثلاثمائة ، قال : أخبرنا المشرفّ بن سعيد الزّارع ، حدّثنا ابراهيم بن المنذر الحزامى ، حدّثنا سفيان بن حمزة الأسلمى ، عن كثير بن زيد قال : دخل الأعمش على المنصور وهو جالس للمظالم ، فلما بصر به قال له : يا سليمان تصدّر ! فقال: أنا صدر حيث جلست: ثم قال: حدّثنى الصادق قال : حدّثنى الباقر قال حدّثنى السّجاد قال حدّثنى الشّهيد، قال : حدّثنى التّقّى وهو الوصىّ امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام قال : حدّثنى النبى 9 قال : أتانى جبرئيل عليه السلام فقال : تختّموا بالعقيق ، فأنه أوّل حجر شهد لله بالوحدانية ، ولى بالنبوة و لعلّى بالوصية ، ولولده بالامامة ولشيعته بالجنة » .^(٤)

١ - همان .

٢ - النهاية مادة قمح ج ٤ / ١٠٦ ورواه ابن حجر فى الصواعق / ١٥٤ .

٣ - ربيع الابر ، الزمخشري ، شبهه آن در مناقب خوارزمى ص ٢٧٦ .

٤ - مناقب على بن ابى طالب عليه السلام لابن المغازلى ، تصحيح الشيخ كاظم الغرّاوى ص ٢٢٧ - ٢٢٨ ، طبع قم ١٤٢٦هـ والحديث . ٢٩٤ .

١٢- وروى ابن المغازلى قال : أخبرنا القاضى ابو حمزة محمد بن اسماعيل العلوى ، حدّثنا ابو محمد عبدالله بن محمد بن عثمان المزنى الحافظ الملقّب بابن السّقاد ، حدّثنا ابو عبدالله احمد بن على الرازى ، حدّثنا على بن الحسين بن عبيد الرازى ، حدّثنا اسماعيل بن أبان الازدى ، عن عمرو بن حريث ، عن داود بن سليك ، عن أنس بن مالك ، قال : قال رسول الله 9 يدخل عن امتى الجنة سبعون ألفاً لحساب عليهم، ثم التفت الى علىّ عليه السلام قال : هم من شيعتك وأنت إمامهم». (١)

١٣- وروى ابن المغازلى بسنده قال : قال رسول الله 9 : يا على إن شيعتنا يخرجون من قبورهم يوم القيامة على ما بهم من العيوب والذنوب وجوههم كالقمر فى ليلة البدر ، وقد فرّجت عنهم الشدائد ، وسهلت لهم الموارد ، وأعطوا الأمن والأمان ، وارتفعت عنهم الأحزان ، يخاف الناس ولا يخافون ، ويحزن الناس ولا يحزنون ، شُرْكُ نعالهم تتلأأ نوراً على نوق بيض لها اجنحة قد ذللت من غير مهانة ونجّبت من غير رياضة ، اعناقها من ذهب أحمر، ألين من الحرير لكرامتهم على الله عزّ وجلّ». (٢)

١٤- وما رواه أبى المغازلى حول حديث الاعمش والمنصور وهو طويل منه : (قال المنصور) عبدالله الطويل بن محمد بن على بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب) : والله يا سليمان انى لأنفس بهذا الحديث الذى يسمعه وتسمعه : أخبرنى أبى عن جدّى عن ابيه قال : كنّا مع رسول الله 9 بباب داره ، فاذا فاطمة قد اقبلت وهى حاملة الحسين ، وهى تبكى بكاءً شديداً ، فأستقبلها رسول الله 9 : فتناول الحسين منها ، وقال لها : ما يبكيك يا فاطمة ؟ قالت : يا ابيه عيرتنى نساء قريش وقلنّ : زوّجك أبوك معدماً لاشئ له .

فقال النبى 9 : مهلاً ، وإياى أن أسمع هذا منك ، فأنى لم أزوّجك حتّى زوّجك الله من فوق عرشه ، وشهد على ذلك جبرئيل وميكائيل واسرافيل ، وإن الله تعالى اطّلع الى اهل الدنيا فاختار من الخلائق أباك فبعثه نبياً ثم اطّلع الثانية فاختار من الخلائق عليّاً فاوحى إلىّ فزوّجتك اياه ، واتخذته

١ - همان ص ٢٣٢ الحديث ٣٠١ .

٢ - همان ص ٢٣٣ - ٢٣٤ حديث ٣٠٣ .

وصياً ووزيراً . فعلى أشجع الناس قلباً ، وأعلم الناس علماً ، وأحلم الناس حلماء وأقدم الناس إسلاماً ، وأسمعهم كفاً ، وأحسن الناس خلقاً . يا فاطمة إنى آخذ لواء الحمد ومفاتيح الجنة بيدي فأدفعها الى على فيكون آدم ومن ولد تحت لوائه .

يا فاطمة اننى غداً مقيم علياً على حوضى يسقى من عرف من أمتى - يا فاطمة - وابنيك الحسن سيد اشباب أهل الجنة . وكان قد سبق اسمها فى توراة موسى ، وكان اسمهما فى الجنة شبراً وشبيراً فسمّاهما الحسن والحسين ، لكرامة محمد 9 على الله تعالى ولكرامتهما عليه . يا فاطمة يكسى ابوك حلتين من حُلل الجنة ويكسى على حلتين من حُلل الجنة ولواء الحمد فى يدي ، وأمتى تحت لوائى ، فأناوله علياً لكرامته على الله تعالى ، وينادى منادٍ : يا محمد نعم الجدّ جدّك ابراهيم فنعم الأخ أخوك على .

واذا دعانى ربّ العالمين دعا علياً معى ، وإذا جثوت جثا على معى وإذا شفّعنى شفّع علياً معى ، وإذا أُجبتُ أُجيب على معى ، وأنه فى المقام عونى على مفاتيح الجنة ، قومى يا فاطمة إنّ علياً وشيعته هم الفائزون غداً ... » .^(١)

١٥- وروى ابن المغازلى بسنده قال : قال رسول الله 9 : يا على إنّ الله عزّوجلّ قد غفر لك ولأهلك ولشيعتك ولمحبّى شيعةك فابشر فانك الأنزع البطين : المنزوع من الشرّك البطين من العلم » .^(٢)

١٦- وروى ابن المغازلى بسنده ، انه قال رسول الله 9 لعلى عليه السلام : يا على إنّ الله جعلك تُحبّ المساكين وترضى بهم اتباعاً ويرضون بك إماماً ، فطوبى لمن تبعك وصدق فيك ، وويل لمن أبغضك وكذب فيك » .^(٣)

١٧- وروى ابن المغازلى بسنده عن جابر بن عبد الله الانصارى قال : لما قدم على بن ابي طالب بفتح خيبر فقال له النبى 9 : يا على لولا أن تقول طائفة من أمتى فيك ما قالت النصارى فى

١ - همان ص ٢٤٢ - ٢٤٣ حديث ٣٠٧ .

٢ - همان ص ٢٤٢ حديث ٣٣٤ .

٣ - همان ص ١٢١ حديث ١٤٥ .

عيسى بن مريم ، لقلت فيك مقالاً لا تمرّ بملاً من المسلمين إلّا اخذوا التراب من تحت رجليك وفضل طهورك يستشفعون بهما ، ولكن حسبك أن تكون منى [وأنا منك ترثنى وأرثك وأنت منى] بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبيّ بعدى : وأنت تبرئ ذمتى وتستتر عورتى وتقاتل على سنتى ، وأنت غداً فى الآخرة أقرب الخلق منى وأنت على الحوض خليفتى ، وإن شيعتك على منابر من نور مبيضة وجوههم حولى أشفع لهم ويكونون فى الجنة جيرانى ، وإن حربك حربى وسلمك سلمى ، وسريرتك سريرتى [وعلايتك علانيتى] وإنّ ولدك ولدى ، وأنت تقضى دينى وأنت تنجز وعدى ، وإنّ الحقّ على لسانك وفى قلبك ومعك وبين يديك ونصب عينيك ، الايمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمى ودمى ، لا يرد على الحوض مبغض لك ولا يغيب عنه محبّ لك .

فخرّ علىّ عليه السلام ساجداً وقال : الحمد لله الذى منّ علىّ بالاسلام وعلمنى القرآن ، وحبّبنى الى خير البرية وأعزّ الخليقة ، واكرم اهل السموات والأرض على ربّه ، وخاتم النبيّين وسيّد المرسلين وصفوة الله فى جميع العالمين إحساناً من الله العلىّ إلىّ وتفضلاً منه علىّ .

فقال له النبى 9 : لو لا أنت يا على ما عرف المؤمنون بعدى . لقد جعل الله جلّ وعزّ نسل كل نبى من صلبه وجعل نسلى من صلبك . يا علىّ فأنت أعزّ الخلق واكرمهم علىّ وأعزّهم عندى و مُحَبِّبِك اكرم من يرد علىّ من امّتى » .^(١)

١٨- روى ابن عساكر فى تاريخ دمشق فى ترجمة سُديف بن ميمون المكى ، الشاعر ، مولى ابى لهب : حدّث عن محمد بن على قال : وما رأيت محمدياً قط يشبهه - او قال : يعدله - قال حدّثنا جابر بن عبد الله قال : خطبنا رسول الله 9 فسمعته وهو يقول : من أبغضنا اهل البيت حشره الله يوم القيامة يهودياً قال : قلت يا رسول الله ، وإن صام وصلىّ وزعم أنّه مسلم ؟ فقال : نعم ، وإن صام وصلىّ وزعم أنّه مسلم ، انما احتجز بذلك دمه ، وأن يودىّ الجزية عن يد وهو صاغر، ثم

١ - همان ص ١٥٧ - ١٥٨ - الحديث ١٩٨ - وأخرجه ابن ابى حاتم فى علل الحديث ٣١٣/١ بالاسناد الى الحسن بن الحسين عن كادح بعين السند ملخصاً، وأخرجه العلامة الكراچكى المتوفى ٤٤٩ وهو من اعلام الامامية فى كنز الفوائد ص ٢٨١ ، و أخرجه الخطيب الخوارزمى فى مقتل الحسين ص ٤٥ ، والمناقب ص ٢٤٥ ، وأخرجه الحافظ الهيثمى فى مجمع الزوائد ١٣١/٩ و

قال : انّ الله علّمنى أسماء أمتى كلّها كما علّم آدم الأسماء كلّها ، ومثل لى أمتى فى الطيف ، فمرّ بى اصحاب الرايات فاستغفرت لعلّى وشيعته » .^(١)

١٩- خوارزمى الموفق بن احمد (٤٨٤-٥٦٨ هـ) در كتاب المناقب : « قال رسول الله 9 : يا على ، مثلک فى امتى مثل المسيح عيسى بن مريم ، افترق قومه ثلاث فرق : فرقة مؤمنون وهم الحواريون ، وفرقة عادوه وهم اليهود وفرقة غلوا فيه فخرجوا من الايمان . وأنّ امتى ستفترق فيک ثلاث فرق : فرقة شيعتک وهم المؤمنون ، وفرقة اعداؤک وهم الناکثون ، وفرقة غلوا فيک وهم الجاحدون الضالّون . فأنت يا على وشيعتک فى الجنّة ، ومحّبو شيعتک فى الجنّة ، وعدوّک و الغالى فيک فى النار » .^(٢)

٢٠- خوارزمى در مناقب : « قال رسول الله 9 : اذا كان يوم القيامة ينادون علىّ بن أبى طالب بسبعة أسماء : يا صديق ، يا دالّ ، يا عابد ، يا هادى ، يا مهدى ، يا فتى ، يا علىّ مرّ أنت وشيعتک إلى الجنّة بغير حساب » .^(٣)

٢١- خوارزمى در مناقب ، بسنده عن سعيد بن جبیر ، عن ابن عباس ، قال : كان رسول الله 9 فى بيته ، فعدا عليه علىّ بن ابى طالب عليه السلام بالغداة ، وكان يحبّ أن لا يسبقه اليه أحد ، فدخل وإذا النبى فى صحن الدار ، وإذا رأسه فى حجر دحية بن خليفة الكلبي فقال : السلام عليك ، كيف أصبح رسول الله 9 ؟ قال : بخير يا اخا رسول الله . قال له علىّ : جزاك الله عنّا اهل البيت خيراً . قال له دحية : انى احبك وان لك عندى مدحة أزفها إليك : أنت امير المؤمنين و قائد الغرّ المحجلّين ، أنت سيد ولد آدم يوم القيامة ما خلا النبيين والمرسلين ، ولواء الحمد بيدک ، يوم القيامة تزف أنت وشيعتک مع محمد وحزبه الى الجنّة زفاً زفاً ، قد أفلح من تولّک و خاب وخسر من عاداک ، محبو محمد محبوبک ، ومبغضوک لن تنالهم شفاعة محمد 9 . أدن منى صفوة الله ، فأخذ رأس النبى فوضعه فى حجره وذهب ، ورفع رسول الله 9 رأسه فقال : « ما هذه الهمهمة »؟

١ - مختصر تاريخ دمشق ابن عساکر ، للامام محمد بن مكرم المعروف بابن منظور (٧١١) ج ٩ / ٢١٠ .

٢ - المناقب ، خوارزمى ، الفصل ١٩ فى فضائل له شتى ص ٢٩٦ طبع مؤسسة البلاغ ، بيروت ، ١٤٢٦ هـ ٢٠٠٥ م .

٣ - همان ص ٢٩٨ .

فاخبره علی علیه السلام فقال : یا علیّ هودحیة الکلبی، هوجبرئیل، سمّاک باسم الله به . هو الذی ألقى محبتک فی صدور المؤمنین ورهبتک فی صدور الکافرين » .^(۱)

۲۲- خوارزمی فی المناقب بسنده عن سلمان الفارسی : أن النبی ۹ قال لعلی : یا علی تختم بالیمین تكون من المقرّیین » قال : یا رسول الله ، ومن المقرّبون ؟ قال ۹ : « جبرئیل ومیکائیل » قال : فیم أتختم یا رسول الله ۹ : قال : « بالعقیق الأحمر، فأنه جبل أقرّ الله بالعبودیّة ، ولی بالنبوة ، ولی بالوصیّة ولولّدک بالامامة ولمحبیبک بالجنة ولشیعة ولدک بالفردوس » .^(۲)

۲۳- خوارزمی در مناقب : روی جعفر بن محمد ، عن آبائه ، عن علی علیه السلام : ان النبی ۹ قال له : « إن فی السّماء حرساً وهم الملائكة ، وفی الارض حرساً وهم شیعتک یا علی » .^(۳)

۲۴- خوارزمی : وروی الناصر للحق باسناده عن النبی ۹ قال : یدخل من امتی سبعون الفاً بغير حساب فقال علی علیه السلام : من هم یا رسول الله ؟ قال : هم شیعتک یا علی وانت امامهم » .^(۴)

۲۵- خوارزمی بسنده عن زاذان عن علی علیه السلام قال : تفترق هذه الامة علی ثلاث وسبعین فرقة ، ثنتان وسبعون فی النار وواحدة فی الجنة ، وهم الذین قال الله تعالى : ﴿ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴾ الاعراف ۱۸۱ . وهم انا وشیعتی » .^(۵)

ب - احادیث وارده از طرق شیعه

۱ - همان ص ۳۰۱ .

۲ - همان ص ۳۰۴ .

۳ - همان ص ۳۰۵ .

۴ - همان ص ۳۰۵ .

۵ - همان ص ۳۰۸ .

در زمینه فضائل شیعه احادیث فراوانی از طرق شیعه از پیامبر 9 وائمه هدی : وارد شده است . علّامه مجلسی آن احادیث را در کتاب الایمان والکفر بحار الانوار ج ۶۵ بدین صورت تبویب نموده است .

۱- باب فضائل الشيعة (۱۴۱ حدیث)

۲- باب ان الشيعة هم اهل دين الله . (۴۲ حدیث)

۳- باب فضل الرافضة ومدح التسمية بها . (۴ حدیث)

۴- باب الصفح عن الشيعة وشفاعة ائمتهم : فيهم . (۹۷ حدیث)

مجموع احادیث مزبور ۲۸۴ حدیث می باشد .

در این جا برای نمونه چند حدیث از این گونه احادیث تقدیم می شود .

۱- الخبر المسلسل بالفاطميّات في مدح الشيعة .

کتاب المسلسلات : حدّثنا محمد بن علی بن الحسین قال: حدّثنی احمد بن زیاد بن جعفر قال : حدّثنی ابوالقاسم جعفر بن محمد العریضی قال : قال ابو عبدالله احمد بن محمد بن خلیل قال : اخبرنی علی بن محمد بن جعفر الأهوازی قال : حدّثنی بکر بن احنف قال : حدّثنا فاطمة بنت علی بن موسی الرضا علیه السلام قالت : حدّثتنی فاطمة وزینب و امّ کلثوم بنات موسی بن جعفر علیه السلام قلن : حدّثنا فاطمة بنت جعفر بن محمد علیه السلام قالت : حدّثتنی فاطمة بنت محمد بن علی 3 قالت: حدّثتنی فاطمة بنت علی بن الحسین علیه السلام قالت : حدّثتنی فاطمة وسکينة ابنتا الحسین بن علی علیه السلام عن امّ کلثوم بنت علی علیه السلام عن فاطمة بنت رسول الله 9 قالت : سمعت رسول الله 9 يقول : لما أسرى بی إلى السماء دخلت الجنة فإذا أنا بقصر من درّة بیضاء مجوّفة ، وعليها باب مكلّل بالدرّ والياقوت ، وعلى الباب ستر فرفعت رأسی فاذا مكتوب على الباب لا اله الا الله محمد رسول الله علىّ ولیّ القوم . « وإذا مكتوب على الستر بخّ بخّ من مثل شيعة علىّ . » فدخلته فاذا بقصر من عقيق أحمر مجوّف وعليه باب من فضّة مكلّل بالزبرجد الأخضر ، وإذا على الباب ستر ، فرفعت رأسی فاذا مكتوب على الباب محمد رسول الله ، علىّ وصیّ المصطفى « واذا على الستر مكتوب : « بشرّ شيعة علىّ بطيب المولد » فدخلت فاذا أنا بقصر من زمرد أخضر مجوّف لم أر

أحسن منه ، وعليه باب من ياقوة حمراء مكلّلة باللؤلؤ وعلى الباب ستر فرفعت رأسى فاذا مكتوب على الستر « شيعة علىّ هم الفائزون ، فقلت : حبيبي جبرئيل لمن هذا ؟ فقال : يا محمّد لابن عمّك ووصيّك علىّ بن ابى طالب عليه السلام يحشر الناس كلّهم حفاة عراة إلّا شيعة علىّ ، ويدعى الناس بأسماء أمّهاتهم ما خلا شيعة على عليه السلام فإنّهم يدعون بأسماء آبائهم فقلت : حبيبي جبرئيل وكيف ذاك ؟ قال : لأنّهم أحبّوا عليّاً فطاب مولدهم » .

قال المجلسى : بيان : « فطاب مولدهم » لعلّ المعنى أنّه لمّا علم الله من ارواحهم أنّهم يحبّون عليّاً عليه السلام ، وأقرّوا فى الميثاق بولايته ، طيّب مولد اجسادهم .^(١)

٢- فى المحاسن: عن ابيه، عن حمزة بن عبدالله ، عن اسحاق بن عمّار ، عن علىّ بن عبدالعزيز قال : سمعنا ابا عبدالله عليه السلام يقول : والله إنّى لأحبّ ريحكم وأرواحكم ورؤيتكم وزيارتكم وإنّى لعلى دين الله، ودين ملائكته ، فأعينوا على ذلك بورع . أنا فى المدينة بمنزلة الشعيرة أتقلقل حتّى أرى الرجل منكم فأستريح اليه » .

علامه مجلسى: توضيح: الارواح هنا امّا جمع الروح بالضمّ او الفتح وهو الرّحمة ونسيم الرّيح ، وأنّى لعلى دين الله اى أنتم ايضاً كذلك وملحقون بنا فأعيوننا على شفاعتكم بالورع عن المعاصى . « بمنزلة الشعيرة » اى فى قلة الاشباه والموافقين فى المسلك والمذهب ، وفى بعض النسخ الشعرة اى كشعرة بيضاء مثلاً فى ثور أسود وهو أظهر « والتقلقل » التحرك والاضطراب ، والاستراحة الأنس والسكون » .^(٢)

٣- صفات الشيعة : للصدوق باسناده عن أبى عبدالله عليه السلام قال : قال له الدّوانيقى بالحيرة أيّام أبى العباس ، يا أبا عبدالله ، ما بال الرجل من شيعتكم يستخرج ما فى جوفه فى مجلس واحد حتّى يعرف مذهبه ؟ فقال : ذلك لحلاوة الايمان فى صدورهم من حلاوته يبدونه تبدياً » .^(٣) (صفات الشيعة / ١٧٠)

١ - بحار الانوار ج ٦٥ ص ٧٦ - ٧٧ - باب فضائل الشيعة الحديث ١٣٦ .

٢ - بحار الانوار ٦٥ / ٢٨ - ٢٩ باب فضائل الشيعة ح ٥٥ .

٣ - بحار ٦٥ / ٦٤ الحديث ١١٧ .

٤- ومنه باسناده عن محمد بن عمران عن ابيه ، عن ابى عبد الله عليه السلام قال : خرجت أنا و أبى ذات يوم الى المسجد، فاذا هو بأناس من اصحابه بين القبر والمنبر ، قال : فدنا منهم وسلّم عليهم ، وقال : والله انى لأحبّ ريحكم وأرواحكم فاعينونا على ذلك بورع واجتهاد ، واعلموا أنّ ولايتنا لا تنال الا بالورع والاجتهاد ، من أثمّ يقوم فليعمل بعملهم ، أنتم شيعة الله ، وأنتم أنصار الله ، وأنتم السابقون الأولون ، والسابقون الآخرون والسابقون فى الدنيا الى محبّتنا والسابقون فى الآخرة الى الجنّة، ضمنت لكم الجنّة بضمن الله عزّ وجلّ وضمن النبى 9 وأنتم الطيبون، ونساؤكم الطيبات ، كل مؤمنة حوراء ، وكل مؤمن صدّيق .

كم من مرّة قال اميرالمؤمنين لقنبر : أبشروا وبشّروا فوالله لقد مات رسول الله 9 وهو ساخط على أمته الا الشيعة .

ألا وان لكلّ شىء عروة وعروة الدين الشيعة ، ألا وان لكلّ شىء شرفاً وشرف الدين الشيعة ، ألا وان لكلّ شىء سيّداً وسيّد المجالس الشيعة ، الا وان لكلّ شىء اماماً وإمام الأرض أرض تسكنها الشيعة ، ألا وان لكلّ شىء شهوة وشهوة الدنيا سكنى شيعتنا فيها .

والله لو لا ما فى الأرض منكم ما استكمل اهل خلافتكم طيّبات مالهم فى الآخرة فيها نصيب، كلّ ناصب وإن تعبد واجتهد منسوب الى هذه الآية ﴿ عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ ﴿٦٠﴾ تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً ﴿٦١﴾ ﴾ الغاشية ٣ و ٤ . ومن دعا مخالفاً لكم فاجابة دعائه لكم ، ومن دعا دعوة فله مائة ، ومن عمل حسنة فلا يحصى تضاعفاً، ومن أساء شيعة فمحمد حجيجه على تبعته .

والله إنّ صائمكم ليرتع فى رياض الجنّة تدعو له الملائكة بالفوز حتّى يفطر ، وإنّ حاجكم ومعتمرکم لخاصّة الله ، وإنّكم جميعاً لاهل دعوة الله وأهل ولايته ، لاخوف عليكم ولاحزن ، كلّكم فى الجنّة فتنافسوا فى الصّالحات ، والله ما أحد أقرب من عرش الله بعدنا يوم القيامة من شيعتنا ، ما أحسن صنع الله اليهم لو لا أن تفتنوا ويشمت بكم عدوكم ، ويعظّم الناس ذلك ، لسلمت عليكم الملائكة قبلاً .

قال امير المؤمنين عليه السلام : « يخرج أهل ولايتنا من قبور هم يخاف الناس ولا يخافون ويحزن الناس ولا يحزنون » .^(١)

٥- تفسير القمى - عن أبيه ، عن أبي عمير ، عن منصور بن يونس ، عن عمر بن يزيد قال : قال ابو عبدالله عليه السلام : أنتم والله من آل محمد 9 فقلت : من أنفسهم جعلت فداك ؟ قال : نعم والله من أنفسهم ثلاثاً ثم نظر إلى ونظرت إليه ، فقال : يا عمر إن الله تبارك وتعالى يقول : فى كتابه « إن أولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبى والذين آمنوا والله ولى المؤمنين » .^(٢)

٦- تفسير العياشى : وفى رواية اخرى عنه (ميسرة) قال : كنا فى الفسطاط عند ابى جعفر عليه السلام نحو من خمسين رجلاً قال : فجلس بعد سكوت كان منا طويلاً فقال : ما لكم لا تتطقون لعلكم ترون انى نبى ؟ لا والله ما أنا كذلك ، ولكن لى قرابة من رسول الله 9 قريبة وولادة ، من وصلها وصله الله ، ومن أحبها أحبّه الله ، ومن أكرمها أكرمه الله . أتدرون أىّ البقاع أفضل عند الله منزلة؟ فلم يتكلم أحد ، فكان هو الرادّ على نفسه ، فقال : تلكه مكة الحرام التى رضىها لنفسه حرماً وجعل بيته فيها ثم قال : أتدرون أىّ بقعة أفضل من مكّة ؟ فلم يتكلم أحد ، وكان هو الرادّ على نفسه ، فقال : ما بين حجر الأسود الى باب الكعبة ، ذلك حطيم ابراهيم نفسه ، الذى كان يزود فيه غنمه ويصلّى فيه . فوالله لو أنّ عبداً صفّ قدميه فى ذلك المكان قام النهار مصلياً حتى يجنّه الليل وقام الليل مصلياً حتى يجنّه النهار ، ثم لم يعرف لنا حقاً أهل البيت وحرمتنا لم يقبل الله منه شيئاً ابداً ، إنّ أبانا ابراهيم صلوات الله عليه كان فيما اشترط على ربّه أن قال : « فاجعل افئدة من الناس تهوى اليهم » أما إنّ لم يقل الناس كلّهم . أنتم اولئك رحمكم الله ونظراؤكم ، أنما مثلكم فى الناس مثل الشعرة البيضاء فى الثور الأسود ، او الشعرة السوداء فى الثور الأبيض ، ينبغى للناس أن يحجّوا هذا البيت وأن يعظّموه لتعظيم الله إيّاه ، وأن يلقونا اينما كنا . نحن الادلاء على الله » .^(٣)

١ - بحار الانوار ج ٦٥ ص ٦٥ - ٦٦ ، حديث ١١٨ باب فضائل الشيعة .

٢ - بحار ٦٥ / ٨٤ باب ان الشيعة هم اهل دين الله ، حديث ١ .

٣ - بحار ٦٥ / ٨٦ باب ان الشيعة هم اهل دين الله حديث ١٠ .

٧- محاسن برقى : عن ابن يزيد ، عن ابن محبوب ، عن محمد بن سليمان عن رجلين عن أبى بصير قال : قلت لابی جعفر عليه السلام : جعلت فداك اسم سمينا به استحلّت به الولاة دماءنا وأموالنا و عذابنا ، قال : وما هو ؟ قال : الرافضة ، فقال ابو جعفر عليه السلام : إن سبعين رجلاً من عسكر فرعون رفضوا فرعون فأتوا موسى عليه السلام فلم يكن فى قوم موسى أحد أشدّ اجتهاداً وأشدّ حباً لهارون منهم فسّماهم قوم موسى الرافضة ، فأوحى الى موسى أن أثبت لهم هذا الاسم فى التوراة فأنى نحلّتهم ، وذلك اسم قد نحلّكموه الله .^(١)

٨- عيون اخبار الرضا عليه السلام : باسناد التميمي عن الرضا عليه السلام عن ابائه عن الحسين بن على عليه السلام قال : قال النبى ٩ لعلّى: بشر شيعتك أنّى الشفيع لهم يوم القيامة وقت لا تنفع إلّا شفاعتى .^(٢)

٩- امالى الشيخ الطوسى : عن المفيد عن ابن قولويه ، عن محمد بن الحسين بن محمد بن عامر ، عن العلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن ابن محسوب ، عن ابى محمد الوابشى ، عن أبى الورد قال : سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول : اذا كان يوم القيامة جمع الله الناس فى صعيد واحد من الاولين والآخرين ، عراة حفاة ، فيوقفون على طريق المحشر حتى يعرقوا عرقاً شديداً وتشتدّ أنفاسهم ، فيمكثون كذلك ما شاء الله ، وذلك قوله تعالى : ﴿ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴾ طه ١٠٨ - قال : ثم ينادى مناد من تلقاء العرش : أين النبىّ الأمّى قال : فيقول الناس : قد اسمعت كلّاً ، فسّم باسمه ، قال : فينادى ، اين نبىّ الرّحمة محمد بن عبدالله ؟ قال فيقوم رسول الله ٩ فيتقدّم أمام الناس كلّهم حتى ينتهى الى حوض طوله ما بين أثلة وصنعاء فيقف عليه ، ثم ينادى بصاحبكم فيقوم امام الناس فيقف معه ، ثم يؤذن للناس فيمروّن .

قال ابو جعفر عليه السلام : فبين وارد يومئذ ، وبين مصروف ، فاذا رأى رسول الله ٩ من يصرف عنه من محبينا اهل البيت بكى ، وقال : يا رب ! شيعه على ، يا رب ! شيعه على ، فيبعث الله عليه ملكاً فيقول له : ما يبكيك يا محمد ؟ قال : فيقول : و كيف لا أبكى لأناس من شيعه أخى علىّ بن أبى طالب أراهم قد صرفوا تلقاء اصحاب النار ، ومنعوا من ورود حوضى ؟ قال فيقول الله

١ - بحار ج ٦٥ / ٩٧ - باب فضل الرافضة ومدح التسمية بها حديث ٣٠ - المحاسن ص ١٥٧ .

٢ - بحار ج ٦٥ / ٩٨ - باب الصفح عن الشيعة ح ٣ .

عزَّوجلَّ له : يا محمد قد وهبتهم لك ، وصفحت لك عن ذنوبهم والحقتهم بك ، وبمن كانوا يتولَّون من ذريَّتِكَ ، وجعلتهم فى زمرك ، واوردتهم حوضك ، وقبليت شفاعتكم فيهم ، واكرمتك بذلك . ثم قال ابو جعفر محمد بن على بن الحسين عليه السلام : فكم باك يومئذٍ وباكية ، ينادون يا محمداه إذا رأوا ذلك ، قال : فلا يبقى أحد يومئذٍ كان يتوالانا ويحبنا ويتبرأ من عدونا ، ويبغضهم الا كان فى حزننا ومعنا وورد حوضنا .^(١)

١٠- الكلينى : عدَّة من اصحابنا عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن ابن محبوب عن عبدالعزيز العبدى عن عبدالله بن أبى يعفور قال : قلت لأبى عبدالله عليه السلام : إني أخالط الناس فيكثر عجبى من أقوام لا يتولَّونكم ويتولَّون فلانا وفلاناً ، لهم أمانة وصدق ووفاء . وأقوام يتولَّونكم ، ليس لهم تلك الأمانة ولا الوفاء والصدق ؟ قال : فاستوى ابو عبدالله عليه السلام جالساً فأقبل على كالعُضبان ، ثم قال : لا دين لمن دان الله بولاية امام جائر ليس من الله ، ولا عتب على من دان بولاية إمام عادل من الله ، قلت : لا دين لاولئك لا عتب على هؤلاء ؟! قال : نعم لا دين لاولئك ولا عتب على هؤلاء ، ثم قال : ألا تسمع لقول الله عزَّوجلَّ : ﴿ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ﴾^ط يعنى [من] ظلمات الذنوب إلى نور التوبة والمغفرة لولايتهم كل إمام عادل من الله وقال : ﴿ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴾^ط أنما عنى بهذا أنهم كانوا على نور الإسلام فلما أن تولَّوا كل إمام جائر ليس من الله عزَّوجلَّ خرجوا بولايتهم [أيهم] من نور الاسلام الى ظلمات الكفر ، فأوجب الله لهم النار مع الكفار ، فاولئك أصحاب النار هم فيها خالدون .^(٢)

١١- الكلينى : و عنه عن هشام بن سالم ، عن حبيب السجستاني ، عن أبى جعفر عليه السلام قال : قال الله تبارك وتعالى : لأعذبن كل رعية فى الاسلام دانت بولاية كل إمام جائر ليس من الله و ان

١ - همان حديث ٣ ، امالى الطوسى ١ / ٦٥ .

٢ - اصول الكافى كتاب الحجة باب فيمن دان الله عزَّوجلَّ بغير امام من الله جلَّ جلاله حديث ٣ - ج ١ / ٣٠٧ .

كانت الرعيّة في أعمالها برّة تقيّة ، ولأعفونّ عن كلّ رعيّة في الاسلام دانت بولاية كلّ امام عادل من الله وان كانت الرعيّة في انفسها ظالمة مسيئة .^(۱)

۱۲- مجالس المفيد ص ۲۰۲ : عن المظفر بن محمد ، عن محمد بن همام عن الحسن بن زكريّا عن عمر بن المختار ، عن أبي محمد البرسي ، عن النضر ، عن ابن مسكان عن أبي بصير عن ابي جعفر محمد الباقر عليه السلام عن آبائه : قال : قال رسول الله 9 : كيف بك يا عليّ إذا وقفت على شفير جهنّم وقد مدّ الصراط ، وقيل للنّاس : جوزوا وقلت لجهنّم ، هذا لي وهذا لك ؟ فقال عليّ عليه السلام : يا رسول الله ومن اولئك ؟ قال : اولئك شيعتك ، معك حيث كنت .^(۲)

زمان پیدایش استعمال لفظ شیعه با معنای اصطلاحی

همان گونه که پیش از این گفته شد ، واژه « شیعه » دارای یک معنای لغوی عام به معنای مطلق پیروان و فرقه اعم از فرقه و پیروان سالک راه حق یا باطل است ، و یک معنای خاص اصطلاحی در دنیای اسلام می باشد ، به معنای پیروان حضرت علی عليه السلام .

شکی نیست که اولین کسی که در اسلام لفظ « شیعه » به صورت مضاف به حضرت علی عليه السلام شکی نیست که اولین کسی که در اسلام لفظ « شیعه » به صورت مضاف به حضرت علی عليه السلام « شیعه علی » بکار برد ، شخص پیامبر اکرم 9 بود . بر این معنی روایت های زیادی که از طریق اهل سنت و شیعه نقل شده است دلالت می کند . در بحث فضائل شیعه نمونه هایی از آن

۱- همان ح ۴ .

۲- بحار الانوار ۶ / ۱۱۲ - ۱۱۳ - باب الصفح عن الشيعة حديث ۲۶ .

روایات ذکر گردید. در عموم آن روایات لحن پیامبر 9 در موقع استعمال « شیعه علی » لحن تأیید و مثبت است ، که حاکی از رضایت خاطر مشرّع شریعت اسلام از آن جریان می باشد .

و نیز شکی نیست که اولین کسانی که به عنوان شیعه علی معروف شده اند ، جمعی از برجستگان صحابه رسول الله 9 از قبیل سلمان فارسی ، عمار یاسر ، مقداد بن اسود کندی ، ابوذر غفاری ، حذیفه یمانی ، خزیمه ذوالشهادتین و امثالهم بودند .

اما سئوالی که در این جا مطرح است ، این است که نوع کاربرد واژه شیعه در احادیث نبوی چیست ؟ آیا از همان نوع استعمال لغوی است یا اصطلاحی ؟

از آن جا که نشانه کاربرد اصطلاحی شیعه ، استعمال کلمه بدون اضافه و با الف و لام تعریف است ، به طوری که از شنیدن آن ذهن شنونده به همان معنای شیعه علی منحرف نشود ، و نشانه کاربرد لغوی لفظ شیعه ، استعمال این کلمه با اضافه به کلمه علی می باشد ، و این اضافه قرینه ای است بر این که مقصود از لفظ شیعه خصوص شیعه علی است ، و از طرف دیگر نصّی در دست نداریم که در آن لفظ شیعه با الف و لام تعریف در زمان پیامبر 9 بکار برده شده باشد تا بر همان معنای اصطلاحی دلالت بکند ، و هرچه هست لفظ شیعه به نام حضرت علی علیه السلام یا ضمیر او مثل « شیعتنه » و « شیعتک » و یا ضمیر محمد و آل محمد 9 « شیعتنا » وجود دارد ، می توان گفت که در عصر پیامبر 9 کاربرد لفظ شیعه با همان معنای لغوی آن بوده است .

ولی تدریجاً بر اثر کثرت استعمال لفظ « الشیعة » بدون نیاز به قرینه اضافه ، بر پیروان حضرت علی علیه السلام دلالت می کرد . این پدیده در زمان صحابه پیامبر 9 اتفاق افتاد .

این طرز استعمال و یعنی استعمال اوایل کار به معنای لغوی ، و تدریجاً بر اثر تکرار استعمال به معنای اصطلاحی و منقول دلالت کردن ، یک امر طبیعی است ، و در باره روند نقل همه لغات از جمله اصطلاحات شرعی اتفاق افتاده است .

از این رهگذر است که جمعی از محققین اصولی معتقدند ، الفاظ شرعی حتی مثل « صلاة » که به معنای لغوی دعا بوده ، و به معنای عبادت مخصوص نقل شده است ، حقیقت شرعیّه نبوده ،

بلکه حقیقت متشرّعیّه بود ، چون کاربرد لفظ صلاة بدون نیاز به قرینه در معنای جدید در زمان پیامبر 9 اتفاق نیفتاده، بلکه در عصر صحابه و متشرّعه پیش آمده است .

اگر در این زمینه نسبت به لفظ صلاة که کاربرد زیادی در بین مسلمین در همان عصر صحابه پیامبر 9 بوده جای مناقشه باشد ، نسبت به لفظ شیعه که به مراتب کاربرد کمتری داشت ، قابل مناقشه نیست .

سؤال دیگری که در خصوص لفظ شیعه مطرح است ، این است که کاربرد این واژه در معنای اصطلاحی یعنی بدون اضافه وبا حرف الف ولام تعریف در چه زمانی اتفاق افتاده است ؟ برخی از نویسندگان معاصر تلاش دارند ثابت کنند که این پدیده در زمانی بسیار متأخر مثلاً حوالی سال ۶۵ هجری اتفاق افتاده است .

دکتر کامل مصطفی الشیبی می نویسد :

ما می بینیم که تشیع سیاسی ، اگر چه در برهه ای که محققان گذشته مفروض گرفته اند ، ظاهر گردید، لیکن دلالت اصطلاح « شیعه » بر گروهی از مسلمانان - که مورد مطالعه قرار می دهیم - وانصراف آن لفظ به آن ها ، ونه دیگران در نهضت توأیین آغاز گردید . این نهضت در سال ۶۱ هـ (۶۸۱ م) آغاز و با شکست آن در سال ۶۵ هـ (۶۸۴ - ۶۸۵ م) پایان پذیرفت . رهبر این نهضت به عنوان « شیخ الشیعه » ملقب می شد ، بدون این که جهتی که آن جماعت به آن اضافه می شد ، مانند « شیعه علی » یا « شیعه الحسین » مشخص می گردید . علّت کاربرد استقلالی ان لفظ (بدون اضافه) همان آشکار بودن مدلول رسوخ آن در میدان سیاسی بود . چیزی که ما را در مورد صدور این حکم کمک کرد ، نصّی است که در جزء پنجم از کتاب « انساب الأشراف » تألیف « بلاذری ابی جعفر احمد بن یحیی بغدادی متوفای ۲۷۹ هـ (۸۹۲ م) چاپ قدس در سال ۱۹۳۶ م ص ۲۰۶ آمده است . ما مقصود خود را از شیخ الشیعه در کتاب « الفکر الشیعی والنزعات الصوفیه فی مطلع القرن الثانی عشر الهجری » چاپ بغداد ۱۹۶۶ م ص ۱۶ روشن نمودیم .

در آن کتاب گفتیم که « رهبر نهضت توابین ، سلیمان بن صرد خزاعی به « شیخ الشیعة » نامیده شد ، دلالت این اصطلاح بر آن معنا تا آخر استمرار پیدا کرد » .^(۱)

نقد نظریه الشیبی در مورد آغاز کاربرد اصطلاحی شیعه

نظریه فوق اگر چه توسط برخی از نویسندگان مثل دکتر علی سامی النشار در کتاب « نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام ص ۵۲۱ ، ونبیلہ عبدالمنعم در کتاب « نشأ الشیعة الأثنا عشریة » و دکتر عبدالله الفیاض در کتاب « تاریخ الامامیة اسلافهم من الشیعه نیز مورد پذیرش قرار گرفته است ، اما گویا نویسندگان مزبور تتبع کافی در این خصوص انجام نداده و دیگران به تتبع یک نویسنده اکتفا نموده‌اند.

زیرا نصوصی در دست هست که دلالت می‌کند ، کاربرد اصطلاحی واژه شیعه در زمان خلفاء - حدّ اقل در زمان خود حضرت علی علیه السلام - و یا لا اقلّ در زمان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بوده است .

در این زمینه نصوص زیر قابل توجه است .

۱- شیخ صدوق در کتاب امالی ، مجلس ۹۱ ص ۳۷۲ ، بنا برنقل دائرة المعارف الشیعیّة العامّة^(۲) وفضائل الشیعه ، ص ۱۴۱ ، بنا برنقل بحار الانوار^(۳) ، از امام صادق علیه السلام نقل روایت نموده که امیرالمؤمنان علیه السلام لفظ شیعه را با الف ولام تعریف وبدون اضافه به کلمه ای در خصوص همان معنای اصطلاحی بکار برده است .

« کم مرّة قال امیرالمؤمنین لقنبر : أبشروا وبشروا افوالله لقد مات رسول الله 9 وهو ساخط علی امّته إلّا الشیعة » .

۱ - دائرة المعارف الاسلامیّة الشیعیّة ، حسن الامین ج ۱ ص ۱۹ - ۲۰ چاپ دار التعارف للمطبوعات - چاپ ششم ۱۴۲۲ هـ و ۲۰۰۱ م .

۲ - دائره المعارف الشیعة العامّة ، محمد حسین الأعلمی ج ۱۱ ص ۱۹۶ .

۳ - بحار الانوار ۶۵ / ۶۵ .

ألا وان لكلّ شيءٍ عروة و عروة الدين الشيعة ، ألا وان لكلّ شيءٍ شرفاً وشرف الدين الشيعة ، ألا وان لكلّ شيءٍ سيّد و سيّد المجالس مجالس الشيعة ... » .

۲- ابن المغازلی در کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام حدیثی را در مورد حسن بصری نقل می کند ، که به او گفته شده : برادران شیعی تو با تعبیر « الشيعة » از موضع تو نسبت به امیرالمؤمنان علیه السلام انتقاد می کنند ، وایشان از آن حضرت تمجید می کند . از آن جریان پیداست که این گفتگو در همان سال شهادت حضرت ، یعنی سال چهل هجری اتفاق افتاده بود . یعنی در آن زمان لفظ « الشيعة » به معنای اصطلاحی منصرف می شده است .

متن روایت این است :

« قال وحدثنا محمد بن القاسم قال : حدثني أبي عن العباس بن ميمون ، عن ابن عائشة ، عن أبيه ، عن عوف ، عن الحسن - والالفاظ مختلفة والمعاني متقاربة - أن رجلاً قال له : إنّ اخوتك الشيعة ينسبونك الى تنقص على ويقولون : قال : لو كان عليّ بالمدينة يأكل حشفاً كان خيراً له ممّا صنع ؟ فبكّا الحسن وقال : وأنا أقول هذا ؟ أما والله لقد فازكم بالأمس رجل كان سهماً صائباً من مرأى الله عزّ وجلّ ربّانيّ هذه الامة بعد نبيّها 9 وصاحب شرفها وفضلها وذالقرابة القريبه من رسول الله غير سوءٍ لأمر الله ، ولا سروةٍ لمال الله ، أعطى القرآن عزائمه فيما عليه وله ، فأورده رياضاً موقنةً ، وحداثق معذقة ، ذاك عليّ بن ابی طالب يالكع » .^(۱)

۳- یعقوبی احمد بن ابی یعقوب متوفای ۲۸۴ هـ در تاریخ خود ، نامه شیعیان کوفه را خطاب به امام حسین علیه السلام به مناسبت شهادت امام حسن علیه السلام در سال ۴۹ هـ نقل نموده ، که در آن نامه از شیعیان به عنوان « الشيعة » با الف ولام وبدون اضافه آمده است . این تعبیر حاکی از این است که استعمال این لفظ به معنای اصطلاحی متداول بوده است .

متن کلام یعقوبی از این قرار است :

۱ - مناقب علی ابن ابی طالب علیه السلام ، ابن المغازلی حدیث ۹۹ ص ۸۵ - و نیز در امالی ابوعلی القالی ص ۱۷۰ از محمد بن القاسم الانباری با ان سند نقل نموده ، و ابن عبدالبر در کتاب الاستیعاب در ص ۶۶۴ مرسلأ آورده والمحب الطبری در ذخائر العقبی ص ۷۹ ، والجاحظ درالبيان والتبيين ۲ / ۱۲۱ ، وابن عبد ربه در العقد الفريد ۲ / ۱۹۴ .

« ولما توفي الحسن و بلغ الشيعة ذلك اجتمعوا بالكوفة في دار سليمان بن صرد ، وفيهم بنو جعدة بن هبيرة ، فكتبوا الى الحسين بن عليّ يعزّونه على مصابه بالحسن :

بسم الله الرحمن الرحيم ، للحسين بن عليّ من شيعته وشيعة ابيه امير المؤمنين . سلام عليك ... وانا لله وانا اليه راجعون ، ما أعظم ما أصيب به هذه الامة عامّه ، وأنت وهذه الشيعة خاصّة بهلاك ابن الوصيّ واين بنت النبي ، علم الهدى ، ونور البلاد المرجوّ لاقامة الدين واعادة سيرة سيد المرسلين ... » .^(۱)

در عبارت مزبور « الشيعة » به معنی پیروان اهل بیت : ، به عنوان خاصّه در مقابل عامّه مردم مطرح شده است . از نصوص مزبور استفاده می شود ، که آغاز استعمال شیعه به معنای اصطلاحی مربوط به تاریخ بعد از شهادت امام حسین علیه السلام نبود ، بلکه سابقه آن به سال های ۴۹ (سال شهادت امام حسن علیه السلام) ، بلکه در سال چهلّم (شهادت امیرالمومنین علیه السلام) وحتی قبل از آن در زمان خود آن حضرت هم این استعمال ثبت شده است . بالاتر از همه این ها ، از کلام ابی حاتم رازی در کتاب « الزينة في الكلمات الاسلاميّة » استفاده می شود که این استعمال به معنای اصطلاحی در زمان خود پیامبر 9 آغاز شده بود .

کلام نامبرده از این عبارت است :

« الشيعة لقب قوم قد ألفوا اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في حياة رسول الله 9 وعرفوا به مثل سلمان الفارسي وابي ذر الغفاري والمقداد بن الاسود وعمار بن ياسر وغيرهم ... » .^(۲)

۱ - تاریخ یعقوبی ، ج ۲ / ۲۲۸ طبع دار صادر ، بیروت .

۲ - کتاب الزينة في الكلمات الاسلاميّة العربيّة ، فصل ذکر القاب الاسلام .

اصول ومبانی تشیع

از آن جا که ماهیت تشیع چیزی جز ماهیت اسلام نیست ، چرا که تشیع واسلام دو روی یک سکه‌اند، بنابراین نباید برای تشیع اصول ومبانی دیگری غیر از اصول ومبانی اسلام سراغ گرفت . اما ، از آن جا که در موضوع شیعه شناسی در پی این هستیم که تشیع را به عنوان یک مذهب در عرض مذاهب دیگر اسلامی بشناسیم ، لذا ما باید به اصول ومبانی ای که تشیع را از دیگر مذاهب متمایز می سازد ، بپردازیم .

از میان اصول ومبانی اسلام که بین شیعیان وغیر شیعیان پیرامون آن اختلاف ونزاع ایجاد شده اصل امامت وولایت است . پس وجه تمایز تشیع از مذاهب دیگر را این جا باید جستجو کنیم . این اختلاف پیرامون اصل لزوم ووجوب امامت در جامعه اسلامی نیست . زیرا بین اهل سنت وشعیان در این خصوص اختلافی وجود ندارد . محلّ نزاع واختلاف بین آن ها پیرامون تفسیر وبه اصطلاح ، قرائت امامت است .

شیعه درباره ماهیت امامت ، ابعاد ، ویژگی ها وشرایط گزینش امام نظراتی متمایز ومختلف با نظریات دیگر مذاهب اسلامی دارد .

طبیعی است که باید بحث مربوط به شیعه شناسی در زمینه امامت حول محور آن مباحث متمرکز شود .

ضرورت وجوب امامت نزد مذاهب اسلامی

درباره اصل ضرورت ووجوب امامت در جامعه اسلامی هیچ اختلاف قابل ذکری وجود ندارد . تنها برخی از خوارج به نام عجارده ، ونیز اَصَمّ از معتزله ، نسبت به وجوب تعیین امام برای جامعه تشکیک نمودند ، ورأیی را جدای از اجماع امت برگزیدند .

ابن خلدون در مقدمه اش می نویسد : « وقد شدّ بعض الناس فقال بعدم وجوب هذا النصب رأساً لا بالعقل ولا بالشرع ، منهم الأصمّ من المعتزلة وبعض الخوارج وغيرهم ، والواجب عند هؤلاء أنّما هو امضاء احكام الشرع ، فاذا تواطأت الأمة على العدل وتنفيذ احكام الله تعالى لم

يحتج الى امام ولا يجب نصبه . وهؤلاء محجوجون بالاجماع . والذي حملهم على هذا المذهب انما هو الفرار عن الملك ومذاهبه من الاستطالة والتغلب والاستمتاع بالدنيا ، لمّا رأوا الشريعة ممثلة بدمّ ذلك ، والنّعى على أهله ، ومرغبة في رفضه ... » ^(۱).

دقت در نظر قائلین به عدم وجوب نصب امام نشان می دهد که ، آن ها به صورت مطلق قائل به آن نظر نشده اند ، بلکه آن را مشروط ومعلّق به تبانی وهماهنگی امت بر اقامه عدل واجرای احکام الهی نموده اند .

بدیهی است که اقامه عدل واجرای احکام الهی بدون رهبری عادل وتوانمند از محالات عادی است . بنابراین آن ها هم در شرایط عادی قائل به وجوب امامت شده اند . و حتی مثل خوارج که شعار لا حکم الا لله بمعنی لا امره الا لله داده بودند ، عملاً در مقام قتال با امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای خود فرمانده وامیری برگزیدند .

پس در واقع در بین افراد منسوب به امت اسلامی کسی وجود ندارد که حقیقتاً وعملاً ومطلقاً قائل به لزوم امامت نباشد .

محلّ نزاع بین شیعه ودیگران در امر امامت :

با توجه به مطلبی که گفته شد ، بین شیعه ودیگر مذاهب اسلامی در اصل لزوم ووجوب امامت نزاع واختلافی نیست ، لیکن در این چهار محور از مباحث امامت اختلاف وجود دارد .

الف - ماهیت امامت

ب - ویژگی های امامت

ج - راه شناخت امام

د - ابعاد امامت

ماهیت امامت از دیدگاه شیعه

ماهیت امامت از دیدگاه شیعه در یک کلمه خلاصه می شود و آن ، این که : امامت یک منصب الهی در راستای استمرار جریان رسالت آسمانی است امام همه وظایف ، رسالت ها و ابعاد پیامبر را به استثنای نبوت دارا می باشد . زیرا نبوت با رحلت خاتم الانبیاء محمد 6 ختم ، ووحی نبوتی قطع گردید .

فلسفه لزوم امامت با آن ماهیت ، همان فلسفه بعثت انبیاء است ، که از حکمت خدا وقاعده لطف بر می خیزد .

دراین زمینه مناسب است کلمات صریح بزرگان شیعه امامیه بازگو شود .

۱- شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ) می گوید : « اتفق الامامیّة علی أنّه لا بدّ فی کلّ زمان من إمام موجود یحتجّ الله عزّ وجلّ - به علی عباده المکلفین ، ویكون بوجوده تمام المصلحة فی الدین » .^(۱)

یعنی : امامیه اجماع نموده اند که در هر زمانی لازم است امامی موجود باشد که خداوند به وسیله او بر بندگان مکلفش اتمام حجت فرماید، و به وجود او تمامیت مصلحت در دین حاصل گردد .

و در موضعی دیگر می نویسد : « إنّ الأئمة القائمین مقام الانبیاء : فی تنفيذ الاحکام واقامة الحدود وحفظ الشرائع وتادیب الأنام معصومون كعصمة الانبیاء » .^(۲)

« امامانی که قائم مقام انبیاء درباره اجرای احکام الهی واقامه حدود وحفظ شریعت و تربیت مردم هستند ، همانند انبیاء معصوم می باشند » .

و نیز می نویسد : « إنّ تکلیف الامامة فی معنی التفضّل به علی الانام کالنبوة علی ما قدّمت من المقال ، والتعظیم المفروض له والتبجیل والطاعة . هذا مذهب الجمهور من الامامية علی ما ذكرت من النبوة » .^(۳) در تکلیف امامت به معنی تفضّل الهی بر مردم و نیز لزوم تعظیم ، تکریم و وجوب

۱ - واول المقاتلات فی المذاهب والمختارات ، الشیخ المفید ص ۴ انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل - ۱۹۹۳ م . تهران ۱۳۷۲ ش .

۲ - همان ص ۱۹ .

۳ - همان ص ۱۹ .

اطاعت همانند نبوت است . این عقیده جمهور امامیه است همانکه که در بحث نبوت ذکر شده است .

علامه حلی می فرماید (۷۲۶ هـ) : « الامامة رئاسة عامّة في امور الدين والدنيا لشخص من الاشخاص نيابة عن النبي 6 هي واجبة عقلاً ، لأن الامامة لطف ، فانا نعلم قطعاً انّ الناس اذا كان لهم رئيس مرشد مطاع ينتصف للمظلوم من الظالم ، ويردع الظالم عن ظلمه ، مانوا الى الصلاح اقرب ومن الفساد أبعد ، وقد تقدم ان اللطف واجب » .^(۱)

یعنی : امامت عبارت است رهبری عام شخصی از اشخاص به نیابت از پیامبر 6 در امور دین و دنیا است . امامت عقلاً (بر خدا) واجب است ، زیرا امامت لطف است . چون ما به صورت قطعی یقین داریم که مردم هنگامی که دارای رهبری مرشد ، ومطاع باشند که حق مظلوم را از ظالم بستانند وظالم را از ستمکاری بازدارد ، وبه صلاح نزدیک تر می شوند واز فساد دورتر . وقبلاً گذشت که لطف (بر خدا) واجب است .

طرز استدلال علامه بر لزوم امام همان طرز بعثت انبیاء است ، ونبی را نائب پیامبر می دانند .

مقداد سیوری متوفای ۸۲۶ هـ در شرح کلام علامه آورده است :

« اعلم : أن كل ما دل على وجوب النبوة فهو دالّ على وجوب الامامة ، إذ الامامة خلافة عن النبوة قائمة مقامها ، إلّا في تلقى الوحي الالهي بلا واسطة ، وكما أن تلك واجبة على الله تعالى في الحكمة هكذا هذه » .^(۲)

« بدان که هر دلیلی بر وجوب نبوت دلالت کند ، بر وجوب امامت نیز دلالت می نماید . زیرا امامت جانشینی نبوت است وقائم مقام آن می باشد ، مگر درتلقی بلا واسطه وحی الهی ، وهمان گونه که نبوت بر خدای سبحان از نظر حکمت واجب است ، امامت نیز واجب می باشد » .

نظریه مذهب شیعه درباره تعریف وماهیت امامت همان چیزی است که گذشت ، اما مذاهب دیگر امامت را یک مقام صرفاً بشری وبدون ارتباط با رسالت های آسمانی می دانند که برای

۱ - النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادی عشر ، للعلامة الحلی وشرح المقداد البسری المتوفی س ۸۲۶ - ص ۹۳ - قم -

انتشارات ذوی القربی ، ۴۲۸ هـ .

۲ - همان ص ۹۵ .

اداره شئون دینی و دنیوی جامعه اسلامی یک مسلماتی که با انتخاب عامه مردم و یا افرادی از آن ها مثل اهل حلّ و عقد ولو یک نفر و حتی از راه چیرگی با قدرت و کودتا متولی شئون جامعه می شود . البته در هر حال دیگر مسلمانان باید در مقابل او تمکین و اطاعت کنند هر چند حاکم فاسق و ظالم باشد .

ب - ویژگی های امامت

با توجه به ماهیت امامت از دیدگاه شیعه ، یک امام ، باید از ویژگی ها و شرایط زیر برخوردار باشد .

۱- نصب و تعیین الهی

۲- عصمت

۳- علم لدنی

۴- افضلیت در همه شئون معنوی و مادی مرتبط با جریان امامت و رهبری

لزوم نصب و نص الهی

از دیدگاه شیعه ، همان گونه که نبوت نبی و رسالت رسول منحصرأ از طریق نصب الهی جامعه عمل می پوشد ، و از راه حجت های الهی از قبیل اعلان توسط رسول و نبی سابق و نیز آشکار شدن معجزه ، آن نصب قابل احراز است ، در امر امامت هم نصب الهی لازم است . بدون نصب الهی امامت هیچ امامی اعتبار شرعی ندارد . برای احراز آن نصب و تعیین الهی در مورد امام روش خاصی وجود دارد که بحث آن خواهد آمد .

بر لزوم نصب الهی مضافاً بر قاعده لطف که یک دلیل عقلی است ، و نیز اجماع همه اهل بیت و طرفداران آن ها که یک دلیل لّبی نیز هست ، از آیات مختلف قرآنی و نیز احادیث نبوی به عنوان دلیل می توان استدلال نمود .

ادله قرآنی بر لزوم نصب وجعل الهی در مورد امامت

ادله قرآنی مربوط به این موضوع را می توان به چند دسته تقسیم نمود .

دسته اول : آیاتی که بر انحصار ولایت و حاکمیت در خدا و منصوبین از طرف او دلالت می

کند . از جمله :

۱- ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَصِّلِينَ﴾ (١)

« حکم و فرمان ، تنها از آن خداست ! حق را از باطل جدا می کند ، و او بهترین جدا کننده حق

از باطل است » .

۲- ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (٢)

« و آن ها که به آن چه خدا نازل کرده حکم نمی کنند ، کافرند » .

۳- ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (٣)

« و هر کس به آن چه خدا نازل کرده ، حکم نکند ، ستم کار است .

۴- ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (٤)

« کسانی که بر طبق آن چه خدا نازل کرده حکم نمی کنند ، فاسقند .

۵- ﴿أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ۖ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ﴾ (٥)

« آیا آن ها غیر از او ولی (برای خود) برگزیدند ؟ در حالی که ولی فقط خداوند است ،

و اوست که مردگان را زنده می کند ، و اوست که بر هر چیزی تواناست » .

۱ - انعام ۵۷ .

۲ - مائده / ۴۴ .

۳ - مائده ۴۵ .

۴ - مائده ۴۷ .

۵ - شوری ۹ .

۶- ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾. ^(۱)

«وہ خدا تمسک جوئید کہ او سرپرست (ویاور) شماست، چہ سرپرست خوبی وچہ یاور شایستہ ای!»

۷- ﴿هَٰذَا لِكِ الْوَلَايَةِ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا﴾. ^(۲)

«در آن جا ثابت شد کہ ولایت (وقدرت) از آن خداوند بر حق است، اوست برترین ثواب و بہترین فرجام را (برای مطیعان) دارد.»

آیات فوق و دیگر آیاتی کہ شبیہ آن مضمون را بیان می کند، بر انحصار ولایت حقیقی بالذات بہ معنی مالکیت تدبیر شئون دیگران و حاکمیت ہمہ جانبہ در ذات مقدس سبحان دلالت دارد. قید حقیقی ولایت اعتباری را، وقید بالذات ولایت بالغیر و باذن اللہ را خارج می سازد.

وجہ آن انحصار ہم معلوم است. این وجہ پس از توجہ بہ این مقدمات معلوم می گردد.

مقدمہ اول: حکومت حقیقی و ولایت بالذات بہ معنای مالکیت تدبیر و حق تصرف در شیء یا شخصی برای کسی ثابت نمی شود مگر آن کہ مالک حقیقی آن شیء یا شخص باشد.

همان گونه کہ ولایت و حق تصرف اعتباری نیز بر مالکیت اعتباری شیء یا شخص متوقف است.

مقدمہ دوم: مالکیت حقیقی شیء یا شخص متوقف بر خالقیت حقیقی و تکوینی شیء یا شخص است، همان گونه مالکیت اعتباری بر اعتبار معتبر مثل عرف یا شرع متوقف می باشد.

توقف مالکیت حقیقی بر خالقیت حقیقی مثل این است کہ انسان حقیقتاً مالک فعل اختیاری خود مانند حرف زدن می باشد. یعنی می تواند حرف بزند، و می تواند حرف نزند، چون خالقیت حرف زدن در اختیار متکلم است، و این خالقیت حقیقی و تکوینی است نہ اعتباری. البتہ خالقیت حقیقی انسان باذن اللہ است، پس بالغیر است، و محدود و مقید، نہ بالذات. ولی خالقیت خدا بالذات است و نامحدود و مطلق.

مقدمه سوم : چون خالقیت حقیقی بالذات ، مطلق و استقلالی منحصر به خداست ، یعنی در حقیقت هیچ خالق حقیقی اصیل و مستقل غیر از خدا وجود ندارد ، چرا که خداوند می فرماید :

﴿ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾ (۱).

« آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان) ، از آن او (و به فرمان او) است ! پر برکت و بی زوال است خداوندی که پروردگار جهانیان است » .

و نیز می فرماید : ﴿ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرُ اللَّهِ ﴾ (۲).

« آیا آفریننده ای جز خدا هست ؟! »

آری غیر از خدا ، مثل انسان خالقیتی دارد ، اما باذن الله است نه مستقل و نه مطلق و بالذات ، پس خالقیت حقیقی که در انحصار خداست ، مالکیت حقیقی و همه جانبه و اصیل هم از آن اوست .

خداوند می فرماید : ﴿ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ (۳).

« پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که حاکمیت و مالکیت (جهان هستی) به دست اوست ، و او بر هر چیز تواناست » .

نتیجه : وقتی که ثابت شد خالقیت و مالکیت حقیقی و ذاتی در انحصار خدا می باشد ، پس ولایت حقیقی ، بالذات و مطلق هم در وجود ذات حق منحصر است .

آیه ۹ سوره شوری که ولایت را در انحصار خدا می داند ، ﴿ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ ﴾ ، پس از آن با جمله ﴿ هُوَ يَحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ به سر انحصار ولایت ، و آن انحصار خالقیت و قدرت مطلق در وجود خدا اشاره می کند .

بدیهی است ولایت مطلقه خدا شامل ولایت تکوینی و ولایت تشریعی هم می شود .

بنابراین ، بشر همان گونه که از خود ولایت تکوینی بالذات ندارد ، و باید خدا به او قدرت و اذن بدهد ، و نمی تواند مستقلاً خالقیتی داشته باشد ، همین طور هم نمی تواند مستقلاً ولایت تشریعی

۱ - اعراف ۵۴ .

۲ - فاطر ۳ .

۳ - الملک ۱ .

وحاکمیت بر خود داشته باشد ، چه رسد به این که بتواند بر دیگران مستقلاً اعمال ولایت نماید ، مگر این که خداوند به انسانی اذن ولایت تشریعی بر دیگران بدهد .

دسته دوم : آیات دلالت کننده بر این که ولایت از لوازم توحید در مقام ربوبیت است .
از مجموعه آیات قرآنی علاوه بر براهین عقلی استفاده می شود که ولایت تشریعی از لوازم و شئون توحید در مقام ربوبیت است .
توضیح این که توحید که اصل و اساس همه ادیان آسمانی است ، دارای مراتب و شاخه‌هایی است .

الف - توحید در مقام ذات ، یعنی اعتقاد به این که خداوند احد ، و واحد است ، و شبیه ، نظیر و شریکی ندارد .

ب - توحید در مقام صفات ، به این معنی که صفات حق عین ذات او است نه غیر وجدای از آن .
ج - توحید در مقام عبادت ، به این معنی که هیچ معبودی که شایسته پرستش و عبادت باشد غیر از ذات حق نیست .

د - توحید در مقام اطاعت ، به این معنی که اطاعت کسی جز خدا و یا مأذون از طرف او واجب نیست .

ه - توحید در مقام افعال ، اعتقاد به این که هیچ مؤثری در عالم وجود بالاستقلال غیر از خدا وجود ندارد و هیچ فعلی از هیچ فاعل دیگری جز با اذن تکوینی خدا صادر نمی شود .

توحید در مقام افعال نیز دارای مراتب است از جمله :

۱- توحید در مقام خالقیت

۲- توحید در مقام ربوبیت

توحید در مقام خالقیت : یعنی اعتقاد به این که خداوند خالق همه چیز است . پس اگر کسی معتقد باشد که خالق جهان هستی غیر از خداست مثل طبیعت و یا دهر ، پس او ملحد است . و

اگر معتقد باشد که خالق اشیاء خداست اما با کمک و مشارکت غیر از او ، پس او مشرک است همانند معتقدان به ثنویت که برای خلقت جهان ، یزدان و اهریمن قائلند .

توحید در مقام ربوبیت به این است ، که انسان معتقد باشد ، خدا تنها مدبّر همه اشیاء از جمله انسان است . پس مدبّر و ربّ انسان ، حتی در افعال اختیاری او ، چه رسد به به افعال طبیعی و غیر اختیاری همانند جریان خون و ضربان قلب ، خداست ، البته نه به آن سان که جبريون معتقدند ، و نه به آن گونه که اهل تفویض گفته اند . چرا که اهل بیت ثابت نموده اند ، که لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین » .

بنابراین کسی که معتقد است به این که تدبیر انسان در دست غیر خدا همانند بت های چوبی ، سنگی و یا بشری باشد ، پس در مقام ربوبیت مشرک است اگر چه در مقام خالقیت موحد به حساب بیاید . قرآن درباره بت پرستان می فرماید :

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۱)

« و هر گاه از آنان سؤال کنی : چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است ؟ »

به یقین می گوید : « خداوند یگانه » . بگو که « الحمد لله که خود شما معترفید » ولی بیشتر آنان نمی دانند .

شرک آن ها از این جهت آمده است ، که آن ها در مقام ربوبیت قائل به به ولایتی غیر از ولایت خدا از برای معبودهای خویش اند ، و معتقدند که بت ها می توانند آن ها را تدبیر بکنند و آن ها را به خدا برساند و موجب تقرب آنان به حق شوند .

خداوند می فرماید : ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ (۲)

«آگاه باشید که دین خالص از آن خداست ، و آن ها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند و می گفتند : این ها را نمی پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند ، خدا (روز قیامت) میان آنان در آن چه اختلاف داشتند داوری می کند ، با خداوند آن کسی را که دروغگو و ناسپاس است هرگز هدایت نخواهد کرد ».

از آیه اخیر که می فرماید : «لله الدین الخالص» استفاده می شود .

دین به معنای ولایت تشریعی باید خالصاً و صد در صد در اختیار خدا باشد . بنابراین مشرکانی که بت ها را در زمینه پرستش اولیاء تشریعی برای خود بر می گزینند ، مشرکند و خارج از دایره توحید ربوبی اند ، و همین طور کسانی که در زندگی اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی برای خود ولایت تشریعی غیر از خدا برگزینند و تابع مقررات غیر الهی بشوند ، از دایره توحید ربوبی خارج اند .

از این رهگذر است ، که اطاعت مطلق از خدا و مأذونین از طرف او جز توحید در مقام اطاعت شمرده شده است .

بنابراین کسانی که به قوانین وضعی غیر الهی همانند لائیک ها و سکولارها تن می دهند ، از نظر منطق قرآنی محکوم به شرک در مقام توحید ربوبی اند ، حتی اگر در زمینه عبادی فقط خدا را عبادت کنند (و در مقام بت های سنگی کرنش نمی کنند) . شاهد این مطلب سخن قرآن است که می فرماید :

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ (۱)

و بیشتر آن ها به خدا ایمان نمی آورند ، مگر این که ایمان خود را با شرک آلوده می کنند » .

بنابراین کسانی که رهبران و اولیاء ، حکومت ها و قوانینی خارج از چهارچوب ضوابط الهی بپذیرند ، از دایره توحید خارج هستند . زیرا توحید در مقام ربوبیت اقتضا می کند که موحد نه در زمینه ولایت تکوینی و نه در زمینه ولایت تشریعی ولی غیر خدا در عرض خدا نباید داشته باشد .

افاضه ولایت الهی به انسان های برگزیده

مطلبی که از دو دسته آیات مربوط به ولایت الهی و توحید ربوبی استفاده شده است ، یک حقیقت قرآنی انکار ناپذیر است . اما در کنار آن ، واقعیت دیگری وجود دارد که اهمال پذیر نیست . و آن ، این که :

ساماندهی جامعه بشری بدون حکومت و حاکم از جنس بشر امکان پذیر نیست .

زیرا ظهور خدا به عنوان حاکم حقیقی بشر محال است و نزول ملائکه برای حکمرانی بین بشر شدنی نیست .

قرآن می فرماید : ﴿ وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ ۖ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ ۚ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ ﴾^(۱)

« این بهانه جویان » گفتند : چرا فرشته ای بر او نازل نشده (تا او را همراهی کند ؟ ! در حالی که اگر فرشته ای بفرستیم ، کار تمام می شود ، و دیگر به آن ها مهلت داده نخواهد شد (و همگی هلاک می شوند) - اگر او را فرشته ای قرار می دادیم ، به یقین وی را به صورت انسانی در می آوردیم ، باز (به پندار آنان) کار بر آن ها مشتبه می ساختم ، همان طور که آن ها بر دیگران مشتبه می سازند .

مفسرین درباره نزول ملائکه دو احتمال داده اند . احتمال اوّل : بهانه جویان درخواست نزول ملائکه جهت عذاب نموده اند ، و آیه در مقام جواب به آن ها است ، که اگر آن ملائکه نازل شوند همه هلاک می شوند (نه تاک می ماند و نه تاک نشان !) .

احتمال دوم : این که آن ها درخواست ملائکه جهت ابلاغ رسالت های الهی (و رهبری مردم) به جای پیامبر و یا در کنار او نموده اند ، و جواب آمده که این کار ممکن نیست ، زیرا طبیعت و ماهیت ملائکه با طبیعت انسان ها تفاوت دارد ، و لازمه نزول ملائکه الجاء و اجبار است ، و این با هدف آفرینش سازگاری ندارد ، مگر این که ملائکه به شکل مردانی تمثل پیدا بکنند ، که در

این صورت نیازی به آن ها با وجود برگزیدگان از انسان ها جهت حمل رسالت رهبری جامعه نمی ماند. ^(۱)

در هر حال رهبری جامعه با مباشرت ملائکه هم ممکن نیست ، پس چاره‌ای جز اعمال ولایت الهی توسط انسان هایی برگزیده از جنس بشر نمی ماند .

با توجه به دو واقعیت مذکور حکمت بالغه الهی اقتضا کرده که ولایت را به انسان هایی که لیاقت و قابلیت تحمّل آن ولایت را دارند ، افاضه فرماید . انسان های برگزیده همانا انبیاء و دیگر انسان های کامل اند .

طبیعی است که حتی خود انسان های کامل از انبیاء و دیگر اولیاء الهی ذاتاً ولایتی بر دیگران ندارند ، و ولایتی را که اعمال می نمایند ، همان ولایت الهی افاضه شده است . در واقع آن ها به عنوان مظهر ولایت الهی آن ولایت را اعمال می کنند، و چیزی را جز اوامر الهی پیاده نمی نمایند . چرا که آنان چیزی از خود ندارند و به عبارت دیگر ولایت آن ها در طول ولایت الهی است نه در عرض آن .

خداوند تجلّی این ولایت را درباره انبیاء این چنین ترسیم می فرماید :

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾. ^(۲)

« ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا از وی اطاعت شود » .

اطاعتی که از انبیاء باید شود ، لازمه پذیرش ولایت آن ها است . و به تصریح قرآن این وجوب اطاعت و ولایت صرفاً باذن خدا است .

درباره پیامبر اکرم 6 هم آمده است :

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾. ^(۳)

« پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاواتر است ... » .

۱ - رجوع شود به تفسیر المیزان ذیل آیه مورد بحث .

۲ - نساء ۶۴ .

۳ - احزاب ۶ .

خلاصه کلام در مورد دو دسته از آیات فوق ، این است که ولایت در انحصار خداست ، فقط کسانی که از طرف خدا مأذون هستند ، حق اعمال ولایت الهی را دارند ، بنابراین بعد از ختم نبوت باید کسانی که جامعه اسلامی را رهبری کنند ، کسانی باشند که از سوی خدا مأذون هستند ، وبدون اذن الهی هر گونه اعمال ولایت رهبری غاصبانه و ظالمانه است .

دسته سوم : آیات دلالت کننده بر این که خلافت ، امامت و ملک تنها با جعل الهی است .

توضیح این که جعل الهی که در آیات مختلف آمده دو گونه است .

الف - جعل تکوینی ب - جعل تشریعی

جعل تکوینی از قبیل : ﴿ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً ﴾ .^(۱)

اکثر آیاتی که در آن واژه جعل آمده است از این گونه می باشد .

جعل تشریعی از قبیل جعل قوانین و تشریع مقررات از قبیل :

۱- ﴿ وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ ﴾^(۲) که پیرامون تغییر قبله است .

۲- ﴿ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ ﴾ .^(۳) که پیرامون تعیین تکلیف حق قصاص است .

﴿ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ﴾^(۴) .

« خداوند آگاه تر است که رسالت خویش را در کجا (و به عهده چه کسی) قرار دهد » .

این ایه درباره تعیین انبیاء و رسولان است که حق اختصاصی خدا می باشد ، و مردم در تعیین آن ها هیچ حقی ندارند .

آیات مورد بحث نیز از این قبیل است . مانند :

۱ - بقره ۲۲ .

۲ - بقره ۱۴۳ .

۳ - اسراء ۳۳ .

۴ - انعام ۱۲۴ .

۱- ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً ۚ﴾^(۱)

« (به یاد آور) هنگامی که را که پروردگارت به فرشتگان فرمود : من بر روی زمین جانشینی (نماینده ای) قرار خواهم داد .

۲- ﴿وَإِذْ اٰتٰی اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ ۚ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا ۚ قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِیْنَ ۝﴾^(۲)

« و (یاد کنید) هنگامی که که پروردگار ابراهیم ، او را با دستوراتی آزمود ، واو به طور کامل از عهده آن ها برآمد ، خدواند به او فرمود : « من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم » . ابراهیم گفت : « از دودمان من نیز امامانی قرار بده خدواند فرمود : پیمان من به ستم کاران نمی رسد مگر آن ها که شایسته اند .

صدر آیه دلالت می کند بر این که ، امامت جز با جعل وقراداد تشریعی الهی تحقق پیدا نمی کند . بعضی تصوّر کردند مقصود از امامت در آیه خصوص نبوت است . اما این پندار مردود است . زیرا حضرت ابراهیم علیه السلام قبل از این که به امامت منصوب شود ، پیامبر بود ، پس از آن به امامت رسید . و نیز امامت را برای ذریّه خویش مسألت نمود ، پس در آن زمان فرزندان داشت ، ومعلوم است که حضرت ابراهیم در زمان پیری فرزند دار شد چرا که قرآن می فرماید :

﴿الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ وَهَبَ لِیْ عَلَی الْكِبَرِ اِسْمَاعِیْلَ وَاسْحَقَ ۚ﴾^(۳)

« ستایش مخصوص خدایی است که در پیری ، اسماعیل واسحاق را به من بخشید » .

پس مقصود از امامت ، همان رهبری الهی همه جانبه برای جامعه است ، ونه خصوص صرف تحمّل وحی وابلّاغ آن به مردم .

ذیل آن آیه پیرامون عصمت امام است ، که بحث آن خواهد آمد .

۳- ﴿یٰۤاٰدٰمُ اِنَّا جَعَلْنٰکَ خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ فَاٰحِکْمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ۚ ۝﴾^(۴)

۱- بقره ۳۰ .

۲- بقره ۱۲۴ .

۳- ابراهیم ۳۹ .

۴- ص ۲۶ .

« ای داود ! ما تو را خلیفه (ونماینده خود) در زمین قرار دادیم ، پس در میان مردم بحق داوری کن ... » .

ازاین آیه استفاده می شود ، که مقصود خلافت صرف نبوت به معنی تلقی وحی و ابلاغ آن نیست ، بلکه به معنی امامت و حاکمیت بر جامعه است ، به دلیل این که پس از جعل خلافت برای داود مسأله حاکمیت در بین مردم آمده است .

۴- ﴿ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا ۖ وَكَانُوا بِعَايِنَتِنَا يُوقِنُونَ ﴾

« واز آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند چون شکیبایی نمودند ، و به آیات ما یقین داشتند » .

این آیه اگر چه با کلیتش شامل انبیاء بنی اسرائیل هم می شود ، اما در این جا ، بعد امامت و رهبری آن ها مرادست ، و این که آن ها به امر خدا مردم را هدایت می کنند .

مضافاً بر این ، دلیلی بر تخصیص آیه به انبیاء نیست ، بنابراین شامل تعیین اوصیاء انبیاء هم می شود . و همگی به جعل الهی منوط می باشند .

۵- ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَكِ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ هُمْ أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴾ ﴿ ٢٤٦ ﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ ۖ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿ ٢٤٧ ﴾ .

« آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی ، که به یکی از پیامبرانشان گفتند : « زمامدار (وفرماندهی) برای ما برگزین ، تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم . (پیامبر آن ها) گفت : شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود ، سرپیچی کنید) و در راه خدا ، جهاد و پیکار نکنید ! گفتند : چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم ، در حالی که از خانه ها

و فرزندان مان رانده شده ایم و شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال ، و فرزندان ما اسیر شده اند ؟
 اما هنگامی که دستور پیکار به آن ها داده شد ، جز عده کمی از آنان همگی سربیزی کردند .
 و خداوند (از اعمال و نیات) ستم کاران آگاه است .

و پیامبرشان به آن ها گفت : خداوند طالوت را برای زمامداری برگزیده است . گفتند : چگونه
 او بر ما حکومت کند با این که ما از او شایسته تریم . و او ثروت زیادی ندارد .

گفت : خدا او را بر شما برگزیده و به او دانش و توانایی جسمانی فزونی بخشیده است . خداوند
 ملکش را به هر کس بخواهد می بخشد و احسان خداوند گسترده است ، و (از لیاقت افراد)
 آگاه است .

در دو آیه گذشته به قصه بنی اسرائیل که بعد از حضرت موسی علیه السلام بر اثر اختلاف و تفرقه
 محکوم عمالقه شدند ، و از شهر خود آواره شده اند اشاره می کند . آن ها به پیامبر خود که «
 ارمیا » و به قولی « اشموئیل » نام داشت ، گفتند : زمامداری را برای ما تعیین فرما . و او هم گفت
 خداوند طالوت را به عنوان زمامدار برای شما تعیین فرموده است . آن ها به دو دلیل سربیزی
 کردند . اولی این بود که طالوت از نسل حضرت بنیامین بود ، در حالی که انبیاء از نسل لاوی و
 ملوک از نسل حضرت یوسف علیه السلام بودند . و انتصاب طالوت را به زمامداری بر نتافتند . دوم این
 که او فقیر بود ، و آن ها غنی . اما پیامبرشان بر برگزیدگی طالوت از طرف خدا تأکید فرموده و
 با جمله ﴿ اصطفاه الله علیکم ﴾ جواب اشکال اول آن ها را داد . با تأکید بر این که خداوند علم
 زیاد و جسم قوی به او داده و این ها از صفات لازم یک زمامدار ، رهبر و فرمانده است و فقیر
 بودن او مشکلی ایجاد نمی کند ، جواب اشکال دوم آن ها را داد .

محلّ شاهد : این است که آیات بر این معنی تأکید دارند که نصب زمامدار و رهبر باید از سوی
 خدا باشد .

چه این که بگوییم طالوت پیامبر بوده است ، یا صرفاً یک زمامدار . ضمناً دلیلی بر پیامبری
 طالوت وجود ندارد .

قرطبی برای اثبات نبوت طالوت به آیه بعدی که می فرماید : ﴿ فلما فصل طالوت بالجنود قال
 ان الله مبتلیکم بنهر ... ﴾ استدلال می کند که قائلین به نبوت طالوت می گویند : خداوند در مورد

امتحان آن ها به نوشیدن از آب نهر به او وحی والهام فرموده ، وهمین طور به آیه ﴿ زاده بسطة فی العلم ﴾ به معنی وحی اشاره کرده وآن را دلیل نبوت طالوت دانسته است .^(۱)

اما این استدلال ضعیف است . زیرا وحی از لوازم نبوت نیست ، ودر آیات زیادی وحی به غیر انبیاء هم نسبت داده شده است . مثل وحی به مادر موسی علیه السلام و حضرت مریم 3 ، وهمین طور از پیامبر 6 روایتی مبنی بر وقوع تحدیث (الهام) برای غیر انبیاء هم نقل شده است .

مضافاً بر این ، می توان گفت که ، به قرینه مقابله نبی با ملک در آیه مقصود از طالوت که به عنوان ملک معرفی شده است ، وی غیر پیامبر بود .

۶- ﴿ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴾ .^(۲)

« ما اراده کرده ایم تا بر مستضعفان زمین نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم » .

آیه مزبور اگر چه در سیاق آیات مربوط به بنی اسرائیل واقع است ، اما در مقام بیان یک قاعده کلی و عام است . بنابراین ، اراده الهی بر این تعلق گرفته که از مستضعفان امامانی وارث زمین قرار می دهد . و قوم مستضعف بنی اسرائیل یک مصداق برای آیه بود .

مصداق های دیگر آن در زمان های دیگر قابل تحقق است .

مؤید این معنی روایاتی است که در ذیل تفسیر آیه رسیده ، و مصداق مستضعفین را ائمه اهل بیت : معرفی فرموده است .

علامه درالمیزان می نویسد : « وفی معانی الاخبار باسناده عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر قال : سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول : إن رسول الله 6 نظر الى عليّ والحسن والحسين : فبکی وقال : أنتم المستضعقون بعدی . قال المفضل : فقلت له : ما معنی دلك ؟ قال : معناه أنکم

۱ - الجامع لاحکام القرآن قرطبی ج ۳ ص ۲۴۷ و ۲۵۱ .

الائمه بعدی ان الله عز وجل يقول : ﴿ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴾ ، فهذه الآية جارية فينا الى يوم القيامة .

اقول : والروایات من طرق الشيعة في كون الآية في ائمة اهل بيت : كثيرة وبهذه الرواية يظهر انها جميعاً من قبيل الجری والانطباق .

وفي نهج البلاغة : لتعطفن الدنيا علينا بعد شماسها عطف الضروس على ولدها ، وتلا عقيب ذلك ، ونريد ان نمّن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين » .^(۱)

« در معانی اخبار از محمد بن سبان از مفضل بن عمر نقل شده است که : از امام صادق علیه السلام شنیده ام که فرمود : پیامبر 6 به علی علیه السلام وحسن علیه السلام وحسین علیه السلام نگریست و گریه کرد و فرمود : شما مستضعفان بعد از من هستید . مفضل می گوید : عرض کردم : معنی کلام (پیامبر 6) چیست ؟ امام صادق علیه السلام فرمود : معنای آن این است که : شما امامان بعد از من هستید . خداوند عز وجل می فرماید : ﴿ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴾ ، بنابراین ، این آیه تا روز قیامت درباره ما جریان دارد .

علامه می گوید : روایاتی که از طرق شیعه درباره تطبیق آیه بر ائمه اهل بیت : وارد شده وارد شده زیاد است . واز این روایت استفاده می شود که همگی آن ها از باب جری و تطبیق است .

و در نهج البلاغه آمده است : « دنیا پس از چموشی همچون شتری که از دادن شیر به دوشنده اش خودداری می کند و برای بچه اش نگه می دارد . به ما روی می آورد » . سپس آن حضرت به دنبال این سخن این آیه را تلاوت کرد : « می خواهیم بر مستضعفین زمین منت گذاریم و آن ها را پیشوایان زمین و وارثان آن قرار دهیم » .

۷- ﴿ وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ﴾  .^(۲)

۱ - المیزان فی تفسیر القرآن ج ۱۶ / ۱۱ - ۱۲ .

«چرا در راه خدا، و (برای رهایی) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستم گران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید ؟ همان افراد (ستمدیده ای) که می گویند : پروردگارا ! ما را از این شهر (مکه) ، که اهلش ستمگرند ، بیرون ببر (ورهایی ببخش) : واز سوی خود برای ما سرپرستی قرار ده ، واز جانب خود ، یار ویاوری برای ما مقرر فرما » .

در آیه شریفه فوق خداوند از زبان فطری مردم مستضعف و ستم دیده می گوید : خدایا برای ما ولیّ و سرپرستی قرار ده . وبا این درخواست نشان می دهد که ولایت ولیّ باید از سوی خدا جعل و قرار داده شود .

خلاصه کلام در زمینه این دسته از آیات ، این است که ولیّ ، زمامدار و خلیفه باید از سوی خدا تعیین و معرفی شود تا مشروعیت الهی پیدا کند ، ودر هیچ آیه ای نیامده است که مردم می توانند به اختیار خود ولیّ و خلیفه ای برای خود برگزینند ، یا هر کس بر آن ها تسلط پیدا کند ، سلطه او مشروع است و باید در مقابل او اطاعت نمایند .

دسته چهارم : آیات دلالت کننده بر این که امر تشریعی و تکلیفی اختصاص به ذات خداوند سبحان دارد .

واژه امر در قرآن به صورت کلیّ به دو معنی آمده است . یکی به معنی شأن و حال که به صورت « امور » جمع بسته می شود . و دیگری به معنی طلب فعل که مخالف نهی است ، به صورت « اوامر » جمع بسته می شود .

فیومی در مصباح المنیر می گوید : الامر بمعنی الحال جمعه (امور) وعلیه « وما أمر فرعون برشید » و (الأمر) بمعنی الطلب جمعه (اوامر) فرقاً بینهما ^(۱) .

مثال گونه اول : ﴿ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ ﴾ ^(۲) .

در این جا امر به معنی شأن ، حال و یا فعل ، که به مردم و جامعه اسلامی نسبت داده شده است ، شور و مشورت کردن و تصمیم گیری پیرامون آن به خود مردم واگذار شده است مثل حوادثی که

۱ - المصباح المنیر ، احمد بن محمد بن علی المقرئ الفیومی ، ماده امر .

برای زندگی فردی و یا اجتماعی انسان پیش می آید ، و انسان با استفاده از فکر خویش و دیگران باید درباره آن تصمیم گیری کند .

اما آیات مورد بحث که در آن امر به کار رفته به خداوند نسبت داده شده و به او اختصاص دارد .
مانند :

۱- ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ .^(۱)

« آگاه باشید که آفرینش و تدبیر جهان از ان او (و به فرمان او) است ! پر برکت و بی زوال است خداوندی که پروردگار جهانیان است .

مقصود از خلق در این آیه همان آفرینش و ابداع عالم هستی از نیستی است ، و مقصود از امر همان فرمان و تدبیر جهان است . به عبارت دیگر خلق اشاره به خالقیت حق و امر اشاره به ربوبیت او است .

طبیعی است او امر و نواهی تشریعی و قانونگزاری برای بشر از جمله تعیین حکومت ها، حاکمان و مشروعیت بخشیدن به آنان از مصادیق امر است . همان گونه که خلق عالم به او اختصاص دارد ، امر و تدبیر و تشریع مسائل مربوط به زندگی انسان هم در انحصار اوست .

۲- ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ .^(۲)

« هیچ مرد وزن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش فرمانی صادر کنند ، اختیاری (در برابر فرمان خدا) در کار خود داشته باشد ، و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند به گمراهی آشکاری گرفته شده است .

از آیه شریفه فوق استفاده می شود : در امور و شئون مربوط به خود مؤمنین که آنان در شرایط عادی حق انتخاب و اختیار دارند ، همین که امر و فرمان تشریعی از سوی خداوند یا رسول او که سخن او سخن خداست بیاید ، حق انتخاب را از دست می دهند . زیرا همین که خداوند تقدیر و

۱ - اعراف ۵۴ .

۲ - احزاب ۳۶ .

قضای تشریعی درباره چیزی داشته باشد ، انسان ها مکلف به اطاعت مطلق هستند ، و خود حق انتخاب ندارند . و موضوع برای شور و مشورت منتفی می شود .

بدیهی است که جریان امامت و ولایت که مربوط به سرپرستی دین و دنیای مردم است و با اوامر تشریعی حق ارتباط دارد ، از جمله اوامری است که اختصاص به ذات حق دارد . مثل تشریع نماز و دیگر عبادات و قوانین شرعی ، و موضوع شور و مشورت مؤمنین درباره آن منتفی می باشد . بنابراین کسانی که در جهت تعیین امامت به آیه ﴿ و امرهم شوری بینهم ﴾ استدلال می کنند ، برخلاف ضوابط علمی حرکت کرده اند . زیرا چیزی می تواند موضوع شور و مشورت باشد ، که محرز گردد ، تصمیم گیری درباره آن مربوط به مؤمنین است . اما مسائلی که تصمیم گیری درباره آن مربوط به شارع مقدس است ، مثل تشریع امور عبادی در حوزه شور و مشورت مؤمنین قرار نمی گیرد . و اگر بر فرض مطلبی مورد شک و تردید واقع شود ، که آیا از نوع امور است تا قابلیت مشورت داشته باشد ، یا از اوامر و فرمان های شرعی است ، که حکم درباره آن به شارع اختصاص دارد مثل امامت ، هرگز نمی توان برای تعیین تکلیف آن به آیه « امرهم شوری بینهم » استدلال نمود . زیرا این نوع استدلال از قبیل تمسک به عام در شبهه مصداقیه است مثلاً اگر مولی فرمان به اکرام علماء بدهد و بگوید : « اکرم العلماء » و نمی دانیم زید عالم است یا جاهل ، اکرام او واجب نیست . و برای اکرام او نمی توان به فرمان « اکرم العلماء » استدلال نمود .

همین طور هم به آیه ﴿ و شاورهم فی الامر ﴾ نیز نمی توان استدلال نمود . زیرا آیه تکلیف رهبری اسلامی را درباره تصمیم گیری نسبت به حوادث پیش آمده مشخص می کند ، و مربوط به جایی است که رهبری مشخص و محرز شده باشد ، و خطاب آیه نسبت به او است . و اما مسلمین که هنوز بر فرض رهبری خود را نشناخته اند ، مکلف به آن فرمان نیستند . و باید تکلیف رهبری را از دلیل دیگر روشن نمود .

آیا امامت و خلافت از امور مردم است یا اوامر الهی ؟

پاسخ به پرسش فوق با توجه به چهار دسته از آیات مذکور روشن است . همه آیات گویای این است که امامت به عنوان یک مسأله شرعی آن هم نه فرعی در حدّ نماز و روزه ، بلکه یک مسأله اصلی در ردیف نبوت مربوط به خداست ، و از اوامر الهی است .

مؤید این نظر احادیث صریحی است که از پیامبر اکرم 6 در این خصوص رسیده است . از جمله :

جریانی که ابن هشام در سیره پیامبر 6 نقل می کند ، مبنی بر این که بعد از وفات ابی طالب تهاجمات قریش بر پیامبر 6 خیلی زیاد شد ، و پیامبر 6 به مقصود یارگیری ، خود را بر قبایل و طوایف عرضه می کرد . وقتی نزد « بیحرة بن فراس » بزرگ قبیله بنی عامر بن صعصعة رفت ، و اسلام را عرضه فرمود : بیحرة گفت : اگر من بتوانم این جوان را از قریش بگیرم بر همه مردم عرب سلطه پیدا می کنم . پس از آن به پیامبر 6 عرض کرد :

اگر ما با تو بیعت کنیم و خداوند ترا بر دشمنان پیروز کند ، آیا این امر (خلافت) پس از تو از آن ما خواهد بود ؟

پیامبر 6 صریحاً فرمود : « الأمر الى الله يضعه حيث يشاء » یعنی امر خلافت به خدا مربوط است ، و او هر کجا بخواهد ، قرار می دهد . بیحرة گفت : آیا برای دفاع از تو گلوهای خود را برای تیرهای عرب هدف قرار دهیم ، آن گاه اگر خداوند ترا پیروز کند ، امر خلافت برای غیر ما باشد !

ما نیازی به امر تو نداریم . و با این ترتیب دعوت پیامبر 6 را رد نمودند .^(۱)

از گفتگوی فوق استفاده می شود که اگر امر خلافت مربوط به امت و انتخاب آن ها بود ، باید می فرمود : « الامر الى الامة » تکلیف امر خلافت به وسیله ملت روشن می شود ، و یا توسط اهل حل و عقد و امثال آن تعیین می گردد .

۱ - السيرة النبوية ، ابن هشام ، ج ۲۴۲۴ - ۴۲۵ چاپ بیروت دار احیاء التراث العربی ، ۱۹۸۵ م .

اما این که فرمود : « الامر الى الله يضعه حيث يشاء » در این واقعیت ظهور دارد ، که امامت همانند نبوت مربوط به خدا است ، واوست که به هرکس بخواهد افاضه می فرماید : به عبارت دیگر سیاق این کلام نبوی همانند این کلام خداوندی است :

﴿ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ تَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ﴾ .^(۱)

خداوند آگاه تر است که رسالت خود را به چه کسی بدهد .

روی الثعلبی وغیره فی تفسیر قوله تعالى : ﴿ لَهُ مَعْقَبَاتُ مَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ﴾ الرد / ۱۱ - فقال : انّ عامر بن الطفيل جاء الى النبي (ص) فقال : ما لي أن أسكت ؟ قال : لك ما للمسلمين وعليك ما عليهم فقال : تجعل لي الأمر من بعدك ؟ فقال : ليس ذلك اليّ انما ذلك الى الله عز وجل يجعله يشاء .^(۲)

بررسی جامعه شناسانه تاریخی موضع پیامبر 6 نسبت به خلافت

صرف نظر از ادله قرآنی که بر لزوم تعیین رهبری و خلافت از سوی خداوند سبحان بعد از رحلت پیامبر 6 دلالت دارد ، با بررسی جامعه شناسانه تاریخی شرایط سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی جامعه نوپای اسلامی آن زمان ، وجریان های سیاسی مخالف اسلام از یک سو و شناخت دقیق طبیعت روح اسلامی و تعالیم الهی پیامبر 6 از سوی دیگر به این نتیجه روشن می توانیم برسیم که تنها گزینه ممکن و مناسب برای پیامبر اکرم 6 جهت روشن کردن تکلیف امت اسلامی پس از رحلت و تضمین آینده اسلام و استمرار رسالت ، همان برنامه ریزی دقیق در راستای تعیین خلیفه و بلکه خلفائی متناسب با روح اسلام بود . در این زمینه شهید بزرگوار آیت الله سید محمد باقر صدر^(ره) بحث جالب ، علمی و مستوفایی تحت عنوان « بحث حول الولاية » ارائه داده است . این بحث مستقلاً و ضمن کتاب های دیگر از جمله در دائرة المعارف الاسلامية الشیعة ، تألیف سید حسن الأمین منتشر شده و به زبان فارسی تحت عنوان « ولایت از دیدگاه عقل و فطرت » به قلم سید مهدی آیت اللهی و نیز تحت نام « تشیع مولود طبیعی اسلام » توسط مرحوم علی حجتی کرمانی ترجمه گردیده است .

۱ - انعام ۱۲۴ .

۲ - الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف ، السید ابن طاووس المتوفی ۶۶۴ طبعه مؤسسة البلاغ - بیروت / ۱۴۱۹ ص ۳۹۵ .

خلاصہ آن بحث از این قرار است :

پیامبر اکرم 6 نهضتی انقلابی و همه جانبه به نام اسلام تأسیس کرد . هر چند تحولات شگرفی در محیط جزیره العرب ایجاد فرمود ، ولی فرصت تغییر همه جانبه مردم در راستای آن نهضت فراهم نبود ، بنابراین نهضت باید بعد از رحلت آن حضرت تداوم پیدا می کرد . مرگ آن حضرت هم بدون مقدمه نبود ، بلکه صریحاً در حجة الوداع از آن خبر داده بود . بنابراین فرصت کافی برای فکر کردن پیرامون آینده اسلام و تعیین تکلیف رهبری آینده داشت ، و با صرف نظر از مدخلیت عنصر ارتباط غیبی و عنایت الهی نسبت به این جریان ، برای پیامبر 6 نسبت به آینده رهبری جهان اسلام از نظر ثبوتی یکی از این سه گزینه و راه بیشتر نبود .

راه اوّل : بی تفاوتی نسبت به آینده

راه دوم : تعیین تکلیف رهبری از طریق نظام شورایی

راه سوم : تعیین تکلیف رهبری از طریق تعیین رهبران با کفایت .

راه اوّل :

این بود که فرض شود پیامبر 6 نسبت به آینده اسلام موضعی منفی و بی تفاوت داشت ، و آینده را به اتفاقات و شرایط پیش آمده واگذار کرده بود ، و فقط به ایفای نقش رهبری در زمان حیات خود می پرداخت .

این بی تفاوتی در مورد پیامبر 6 قابل تصور نیست . زیرا منشأ آن بی تفاوتی یکی از این دو عامل می تواند باشد .

الف - اعتقاد به این داشت که بی تفاوتی مشکلی برای آینده اسلام ایجاد نمی کرد .

ب - با وجود اعتقاد به خطرناک بودن بی تفاوتی ، خود پیامبر 6 برای دفع آن خطرات از سر راه اسلام برای خود مسئولیتی قائل نبود .

دو عامل فوق هیچکدام در مورد پیامبر 6 قابل قبول نیست .

اما در مورد عامل اوّل :

ہر انسان متعارفی با صرف نظر از ارتباط با جهان غیب می توانست خطرات جدی ای که جامعه اسلامی را پس از پیامبر 6 تهدید می کرد - چنان چه برای جریان رهبری آن برنامه ریزی نکرده بود - ، پیش بینی نماید .

چون از یک طرف ، پیامبر 6 نهضتی همه جانبه برای تغییر کل جامعه انسانی ، از جزیره العرب آغاز کرده ، و بنا بر این بوده وهست که ، این نهضت تا ابدیت استمرار یابد ، و در پرتو تعالیم اسلام جامعه بشری را تربیت نماید . از طرف دیگر ، این اسلام دشمنان جدی داخلی و خارجی داشت ، مضافاً بر این ، تناقضات و اختلافات زیاد وریشه داری بین جریان های مختلف مسلمان مثل اختلافات بین مهاجرین وانصار ، اوس و خزرج ، قریش ودیگر تیره های عرب و ... مطرح بود . و در کنار این ها جریان نفاق وتازه مسلمان شده های ظاہری ودارای کینه قدیمی نسبت به اسلام را هم باید در نظر گرفت .

با توجه به مجموعه این شرایط ، خلأ رهبری بعد از رحلت پیامبر 6 می توانست امت را با بحران جدی جهت تصمیم گیری برای آینده دچار سازد .

از این رهگذر دیدیم که یکی از اصحاب معروف پیامبر 6 در ساعات اولیه رحلت آن حضرت مرگ او را منکر گردید .^(۱)

بنابراین خلأ رهبری بعد از پیامبر 6 قابل پیش بینی بود .

۱- اشاره دارد به اظهارات عمر بن الخطاب موقع رحلت پیامبر 6 . ابن اثیر در کتاب الکامل ج ۲ ص می نویسد : « ولما توفي 6 كان ابوبكر بمنزله بالسَّح ، وعمر حاضر ، فلما توفي قام عمر فقال : إن رجالاً من المنافقين يزعمون أن رسول الله 6 توفي . وانه ما مات ولكنه ذهب الى ربه كما ذهب موسى ابن عمران ، والله ليرجعن رسول الله 6 ، فليقطعن ایدی رجال وارجلهم زعموا انه مات . وا قبل ابوبكر وعمر يتكلم ، فدخل على رسول الله 6 وهو مسجى فى ناحية البيت ، فكشف عن وجهه ثم قبله وقال : بأبى انت وامى طبت حياً وميتاً ، اما الموته التى كتب الله عليك فقد ذقتها . ثم رد الثوب على وجهه ثم خرج ، وعمر يكلم الناس فأمره بالسكوت فأبى ، فأقبل ابوبكر على الناس ، فلما سمع الناس كلامه أقبلوا عليه ، وتركوا عمر ، فحمد الله وأثنى عليه ثم قال : ايها الناس ! من كان يعبد محمداً فإن محمداً قد مات ، ومن كان يعبد الله فان الله حي لا يموت ثم تلا هذه الآية : ﴿ وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئاً وسيجزى الله الشاكرين ﴾ آل عمران ۴۳ .

قال عمر : فوالله ما هو الا أن سمعتها حتى وقعت على الارض ما تحملنى رجلاى ، وقد علمت أن رسول الله 6 قد مات . أخرجه البخارى فى المغازى (۸۳) باب ۱ : ص ۴۵۴ - فتح البارى ۸ / ۱۴۵ .

حتی دیگران در زمان های بعدی برای مقابله با آن خلأ تدبیرهای لازم را می دیدند مثلاً :

- ۱- ابوبکر قبل از درگذشت عمر را به عنوان خلیفه معین کرد .
- ۲- وقتی عمر مجروح گردید عایشه ، عبدالله بن عمرو دیگران از عمر خواستند خلیفه ای را تعیین کند . وی شورای شش نفری را در این راستا معین کرد .
- ۳- عمر درباره جریان سقیفه که به خلافت ابی بکر منتهی گردید ، گفته بود : کانت بیعة ابی بکر فلتة غیر أن الله وقی شرها .^(۱)
- ۴- وقتی ابوبکر در مورد پیش دستی وعجله کردن درگرفتن خلافت مورد اعتراض قرار گرفت ، این طور کار خود را توجیه کرد : « إن رسول الله مات والناس حدیثوا عهد بالجاهلیة ، فخشیت ان یفتنوا ، إن اصحابی حملونہا » .^(۲)
- یعنی پیامبر 6 وقتی رحلت کرد ، عصر مردم نسبت به جاهلیت نزدیک بود ، و ترسیدم دچار فتنه شوند . یارانم خلافت را بر دوشم انداختند . بنابراین صحیح نیست که بگوییم پیامبر 6 اعتقاد نداشت که خلأ رهبری برای آینده اسلام خطر داشته باشد .

درباره عامل دوم :

به این معنی که فرض شود پیامبر 6 از خطر بی تفاوتی نسبت به آینده اسلام آگاه بود . اما برای دفع خطرات اقدام نمی کرد . چون به دعوت اسلام به عنوان یک مصلحت شخصی وموقتی می نگریست ، ونسبت به پاسداری از آینده دعوت اهمتامی نداشت .

قطعاً این تفسیر با شخصیت پیامبر 6 سازگاری ندارد ، با صرف نظر از بعد پیامبری ، اگر او را مثل دیگر رهبران نهضت ها فرض کنیم پیامبر دلسوزی عجیبی نسبت به آینده داشت . بر این معنی به ذکر دو قرینه اکتفا می شود .

- ۱- در موقع بیماری منتهی به مرگ دستور لشکرکشی به روم به فرماندهی اسامة بن زید را صادر می کند وبر تجهیز جیش او اصرار می ورزد، در شرایطی که گاهی اوقات از حال می رفت .

۱- تاریخ الطبری ج ۱ / ۲۱۷ ، دار الکتب العربی بیروت / ۱۴۲۶ هـ ۲۰۰۵ م .

۲- شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ۶ / ۴۲ .

وعلی القاعده می دانست که نتایج لشکرکشی در زمان حیات او نمی توانست برسد . اما با این حال اصرار داشت .

۲- در واپسین روزها دستور داد وسیله نوشتن آماده کنند ، تا نامه ای بنگارد ، نامه ای که چنان چه به آن عمل شود ، مردم از ضلالت بیمه خواهند شد .

« ائتونی بکتف ودواة اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده » .^(۱)

با این ترتیب عامل دوم هم نمی تواند صحیح باشد . وقتی که دو عامل باطل باشد ، لا محاله راه اوّل منتفی می گردد .

راه دوم :

این است که فرض شود ، پیامبر 6 نسبت به آینده بی تفاوت نبود . بلکه طرحی را برای ساماندهی جامعه ورهبری آن ریخته بود . و آن طرح ، نظام شورایی بود . به این معنی که امت خود تکلیف رهبری را از نظام شورایی حل کند ، و شخص بخصوصی را تعیین نکرده بود .

برای ارزیابی این فرضیه وگزینه مطالب زیر را باید مورد دقت قرار داد .

مطلب اوّل :

اگر پیامبر اکرم 6 همچون نظری را داشت ، می بایست به صورت صریح و تفصیلی آن طرح را تبیین می کرد . وبا توجه به بافت قبیلگی آن ها ، وعادت آنان به ریاست عشایری که عوامل زور و ثروت در آن بافت حاکم بود ، می بایست مردم را از نظر روحی و فکری آماده می ساخت و آن ها را برطبق طرح جدید تربیت می فرمود .

در حالی که ما با مراجعه به منابع اسلامی هیچ اثری از تعلیمات پیامبر 6 درباره نظام شورایی برای تعیین رهبری نمی بینیم و اگر کوچک ترین فرمایشی در این خصوص داشت ، در احادیث منقول از آن حضرت مخصوصاً با توجه به اهمیت فوق العاده موضوع منعکس می شد . خود نسل پیشاهنگ هم هیچ گونه ذهنیتی در این خصوص نداشتند . اصلاً در ذهنشان این معنی خلجان هم نداشت .

۱- مسند احمد ج ۱ / ۳۰۰ - صحیح مسلم ج ۲ آخر وصایا صحیح بخاری ح کتاب الصلح .

بر این معنی قراین زیادی دلالت می کند از جمله :

۱- وقتی ابوبکر در آستانه مرگ قرار گرفت ، عثمان را مأمور ساخت تا این وصیت نامه را از طرف او درباره تعیین جانشین بنویسد :

« بسم الله الرحمن الرحيم . هذا ما عهد ابوبكر خليفة رسول الله الى المؤمنين والمسلمين . سلام عليكم انى احمد اليكم الله . أما بعد ، فأنى استعملت عليكم عمر بن الخطاب فاسمعوا وأطيعوا » .^(۱)

۲- در همان بیماری ابوبکر ، عبدالرحمن بن عوف بر او وارد شد وگفت : حال خلیفه رسول الله چطور است ؟ در جواب گفت : اصبحت مولياً وقد زدت منى على ما بى إذ رأيت منى استعملت رجلاً منكم فكلکم قد اصبح ورم انفه ، وكلّ يطلبها لنفسه ... » .^(۲)

از طرز تعیین جانشین توسط ابوبکر و اعتراض او بر ناراحتی مدعیان خلافت پیداست ، که ابوبکر هرگز درباره نظام شورایی فکر نمی کرد ، بلکه تعیین خلیفه را حق خود می دانست و اطاعت عمر را فرض واجب به صورت مطلق می دانست ، نه این که او را برای خلافت کاندیدا کرده باشد تا مسلمانان او را انتخاب نمایند .

۳- عمر در آستانه مرگ گفت : « لو أدركت أحد رجلين فجعلت هذا الامر اليه ، لو ثق به : سالم مولى حذيفة وابى عبيدة بن الجراح » .^(۳)

پس از آن ، عمر شش نفر را به عنوان شورای شش گانه تعیین کرد ، و هیچ نقشی برای دیگر مسلمانان از (مهاجرین و انصار) قائل نگردید .

کلام عمر هم بیانگر نبودن نظام شورایی در ذهنیت او است .

۴- ابوبکر موقع مرگ به عبدالرحمن بن عوف گفت : « وددت انى كنت سألت رسول الله 6 لمن هذا الامر فلا ينازعه أحد » .^(۴)

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ / ۱۳۶ - ۱۳۷ طبع دار صادر ، بیروت .

۲- همان . در کتاب الكامل فی التاریخ ابن اثیر ج ۲ / ۸۰ آمده است که موقع نوشتن وصیت نامه قبل از تعیین عمر به عنوان خلیفه ، ابوبکر بی هوش شد . و عثمان از سر خود نامه عمر را به عنوان خلیفه نوشت . وقتی ابوبکر به هوش آمده از عثمان خواست : آن وصیت نامه را بخواند و ابوبکر آن را تأیید کرد .

۳- طبقات بن سعد ج ۳ / ۳۴۳ .

۴- تاریخ الطبری ج ۲ / ۳۲۹ .

« دوست داشتم که از پیغمبر می پرسیدم که خلافت بعد از تو حق کیست ؟ تا هیچ فردی بدان چشم طمع نمی دوخت ! » .

۵- هنگامی که عده ای از انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شده تا سعد بن عبادہ را به خلافت برگزینند ، شخصی از آن ها گفت : اگر قریش زیر بار نرفت و ادعای عشیره بودن پیامبر 6 کرد چه بگوییم ؟ به او گفتند : می گوییم از ما یک خلیفه و از شما یک خلیفه !

۶- ابوبکر در جمع سقیفه گفت : کنا معشر المسلمین والمهاجرین اول الناس اسلاماً ، والناس لنا فی ذلک تبع ، ونحن عشیره رسول الله واوسط العرب أنساباً » .

۷- ابوبکر در جواب یکی از انصار که نوبتی شدن خلافت را مطرح کرده بود گفت : « إن رسول الله 6 لما بعث ، عظم علی العرب ان یتروکوا دین آبائهم فخالفوه وشاقوه ، وخصّ المهاجرین الاولین من قومه بتصدیقہ ، فهم اول من عبدالله فی الأرض ، وهم اولیاءه وعترته وأحق الناس بالأمر بعده ، ولا ینازعهم فیہ إلّا ظالم » .

۸- وقتی حبّاب بن منذر به انصار گفت : أملکوا علیکم ایدیکم ، انما الناس فی فیئکم وظلکم ، فإن أبی هؤلاء فمنا أمیر ومنهم أمیر » عمر به او جواب داد : هیئات لا یجتمع سیفان فی غمد ، من یخاصمنا فی سلطان محمد ومیراثه ونحن اولیاءه وعشیرته إلّا مدلّ بباطل او متجانف لاثم او متورط فی هلکة » .^(۱)

همه مواضع وسخنان متعارض بین قریش و انصار گویای این واقعیت است که نسل پیشاهنگ هیچ گونه توجه ذهنی به نظام شورایی برای تعیین حاکمیت نداشتند .
مطلب دوم :

اگر پیامبر 6 سرپرستی دعوت را به عهده نسل پیشاهنگ قرار داده بود . باید آن ها را جهت حل مشکلات پیش آمده تربیت می کرد . زیرا آن حضرت که خبر از سقوط کسری و قیصر داده بود و از فتوحات خبر داشت . اما چگونه با آن ها برخورد کنند ، راه و رسم آن را می بایست یاد می داد ، در حالی که پیامبر 6 آن ها را برای آن کار نه آماده کرده بود ، و نه آن ها این آمادگی را داشتند با این که اصحاب شناخته شده پیامبر 6 بیش از دوازده هزار نفر بودند ،

چند صد حدیث بیشتر از پیامبر 6 یاد نگرفتند ، واز سؤال کردن غالباً ابا داشتند ، مگر این که پیامبر 6 ابتدا به ساکن مطلبی را می فرمود ، یا اعرابی می آمد و سؤال می کرد ، تا آن ها جواب را بشنوند . از این رهگذر فقهای آن ها در دوره های بعدی به قیاس واستحسان روی آوردند . عمر ودیگر اصحاب از جواب دادن مسایل اتفاق نیفتاده وپیشگویی جواب مناسب ابا داشتند .

عمر بر فراز منبر گفت : « أخرج بالله على رجل سأل عما لم يكن ، فإن النبي قد بين ما وهو كائن » . « مردی که از جریان واقع نشده ای پرسش کند گناهکار است ، زیرا پیامبر از آن چه تحقق یافته سخن گفته است » .^(۱)

عبدالله بن عمر به مردی که از او درباره مسأله ای سؤال کرده بود ، گفت : از آن چه پیش نیامده سؤال مکن . من از عمر بن الخطاب شنیده ام که او سؤال کننده از امر پیش نیامده را لعن می کرد .^(۲)

کسی از ابی بن کعب درباره مسأله ای پرسید . ابی گفت : پسر من آیا آن چه را از من پرسیده ای اتفاق افتاده است ؟ گفت : نه . ابی گفت : پس مهلتم بده تا پیش بیاید^(۳) . عمر ، روزی در حین قرائت قرآن وقتی به این آیه رسید : « ... و فاكهة وأباً » ، گفت : همان تکلف است ، چه ضرر دارد که ندانی « أب » چیست . از آن چه درباره کتاب خدا بیان شده پیروی کنید ، وآن چه را نمی دانید به خدا واگذار کنید .

بنابراین صحابه (نسل پیشاهنگ) عادت کرده بودند که از چیزی که نمی دانستند کمتر می پرسیدند . وهمین سبب کمی نقل احادیث پیامبر 6 شده است. لذا فقها روی به قیاس واستحسان آوردند . بدیهی است که این وضعیت صحابه هرگز برای سرپرستی دعوت مناسب نبود . حوادث بعد از پیامبر 6 ثابت کرده که صحابه تعلیمات لازم را برای مواجهه با بحران ها ندیده بودند . لذا

۱- سنن الدارمی ج ۱ / ۵۰ .

۲- همان .

۳- همان ص ۵۶ .

درباره تکلیف زمین های مفتوحه دچار اختلاف شدند . آیا ممکن بود که پیامبر 6 خبر از فتوحات داده ولی احکام شرعی آن را بیان نفرموده باشد ؟

بالاخر از این ، نسل پیشاهنگ حتی درباره مسائل دینی مبتلا به که صدها بار در زمان پیامبر 6 انجام داده بودند تصور درستی نداشتند .

از باب مثال ، صحابه درباره نماز میت دچار اختلاف شدند ، که تکبیرات نماز میت پنج عدد یا چهار عدد یا هفت تا ؟ بنا بر نقل الطحاوی این اختلاف ادامه یافت تا زمان عمر آن ها را وادار کرد که بر یک رأی جمع شوند .^(۱)

صحابه غالباً در زمان پیامبر 6 به شخص پیامبر در آن مسایل تکیه داشتند ، و تعلیماتی که پیامبر 6 درباره صحابه داشت ، آن ها را برای سرپرستی دعوت آماده نساخته بود ، بلکه تعلیمات در حد تعلیمات عمومی بود ، که آن ها را به عنوان پایگاه مردمی مناسب جهت رهبری حال و آینده آماده کرده بود .

پس هر گونه فرضیه ای که بگوید پیامبر 6 نقشه واگذاری سرپرستی دعوت به عهده نسل پیشاهنگ ریخته بود ، یک تهمت بزرگ در آن مستتر است ، مبنی بر این که پیامبر 6 بین آگاهی مطلوب در حد پایگاه اجتماعی با آگاهی مطلوب در حد رهبری دعوت تمیز نمی داد .

راه سوم :

این که پیامبر 6 نسبت به آینده اسلام موضعی مثبت و عنایت خاصی داشته و تکلیف رهبری را به این صورت مشخص کرده که طبق دستور وحی شخص و یا بلکه اشخاص مناسبی را در نظر گرفته و به نحو ویژه ای آن ها را برای رهبری امت آماده می کرده تا بتواند با کمک نسل پیشاهنگ بحران های پیش آمده برای امت اسلام را حل نماید .

این راه ، طبیعی ترین راه ممکن و هماهنگ با طبیعت دعوت و عملکرد پیامبر 6 است . از برخورد ویژه و عنایت خاص پیامبر 6 نسبت به شخصیتی مثل حضرت علی (علیه السلام) این معنی قابل استفاده است .

رابطه خاص حضرت علی (علیه السلام) با پیامبر 6 چه قبل از بعثت و تا در بین بعثت تا رحلت پیامبر 6 گویای آن واقعیت است ، که پیامبر 6 عنایتی ویژه ای برای آماده کردن حضرت

على عليه السلام جهت رهبرى امت پس از رحلت داشت . بر اين معنى نصوص زيادى دلالت مى كند .
از جمله :

۱- رابطه حضرت على عليه السلام از ابتدای تولد تا بعثت با پیامبر 6 .

در خطبه قاصعه آمده است : « وقد علمتم موضعى من رسول الله بالقرابة القريبة والمنزلة الخصیصة ، وضعنى فى حُجره وأنا ولد ، یضمّننى الى صدره ، ویکنفنى فى فراشه ويمسّنى جسده ، ويشمّنى عرفه وكان یمضغ الشئ ثم یلقمّنيه . وما وجدلى كذبة فى قول ولا خلّة فى فعل ، وقد كنت اتّبعه اتباع الفصيل أثر أمه یرفع لى فى كل يوم من أخلاقه علماً ویأمرنى بالاعتداء به ، ولقد كان یجاور فى كل سنة بحراء فأراه ولا یراه غیرى ، ولم یجمع بیت واحد یومئذ فى الاسلام غیر رسول الله 6 وخديجة وأنا ثالثهما ، وأرى نور الوحى والرّسالة وأشمّ ریح النبوة » .^(۱)

۲- روى الحاكم فى المستدرک بسنده عن أبى أسحاق قال : سألت القاسم بن العباس : كيف ورث على رسول الله ؟ قال : لأنه كان أولنا به لحوقاً وأشدّنا به لزوقاً » .

۳- فى حلیة الاولیاء عن ابن عباس أنّه قال : كنّا نتحدّث انّ النبی 6 عهد الى علىّ سبعین عهداً لم یعهده الى غیره .

۴- روى النسائی عن ابن عباس عن على أنّه قال : « كانت لى منزلة من رسول الله 6 لم تكن لأحد من الخلائق ، كنت أدخل على نبي الله كلّ ليلة ، فان كان یصلی سبّح فدخلت ، وإن لم یكن یصلی أذن لى فدخلت » .

۵- وروى ايضاً عن الامام عليه السلام قوله : « كان لى مع النبی 6 مدخلان : مدخل بالليل ، و مدخل بالنهار » .

۶- وروى النسائی عن الامام ايضاً أنّه كان یقول : « كنت إذا سألت رسول الله 6 أعطيت ، وإذا سكنتُ ابتدأنى » . ورواه الحاكم فى المستدرک ايضاً ، وقال : صحيح على شرط الشيخين .

۷- وروى النسائی عن ام سلمة أنّها كانت تقول : والذى تحلف به أم سلمة إنّ اقرب الناس عهداً برسول الله 6 علىّ .

وقالت : لما كانت غداة قبض رسول الله 6 فأرسل اليه رسول الله ، وأظنه كان بعثه في حاجته ، فجعل يقول : « جاء علي ؟ » ثلاث مرّات ، فجاء فمل طلوع الشمس ، فلما أن جاء عرفنا أنه له اليه حاجة ، فخرجنا من البيت ، وكنا عند رسول الله 6 يومئذ في بيت عائشة ، وكنت في آخر من خرج من البيت ، ثم جلست من وراء الباب ، فكنت أدناهم إلى الباب ، فأكبّ عليه علي ، فكان آخر الناس به عهداً ، فجعل يسارّه ويناجيه .»

شواهد مزبور وامثال آن حاکی از آماده ساختن علی عليه السلام توسط پیامبر 6 جهت حمل رسالت رهبری امت اسلام است . در زندگی حضرت علی عليه السلام شواهد زیادی هست که در هیچ واقعه ای برای فهم حکم شرعی محتاج هیچ کس حتی خلفای دیگر نمی شد ، اما دیگران حتی خلفا نیازمند او بودند . این جمله از عمر چندین بار تکرار شده که : « لولا علی لهلك عمر » واین مثل باقی ماند . « معضلة وليس لها ابوالحسن » علاوه بر همه اینها نصوص صریحی وجود دارد که پیامبر اکرم 6 خلافت ورهبری حضرت علی عليه السلام را برای زمان پس از پیامبر 6 اعلام فرموده بود ، مثل حدیث یوم الدار ، حدیث ثقلین ، حدیث منزلة ، حدیث غدیر و غیره .

۲- عصمت

دومین ویژگی از ویژگی های امامت از دیدگاه شیعه عصمت است .

عصمت در لغت اسم مصدر است از ماده « عصم » ، که در معانی : حفظ ، منع والتجاء به معنی پناهنده شدن استعمال می شود .

فیومی در کتاب المصباح المنیر می نویسد : « عصمه الله من المكروه يعصمه من باب ضرب : حفظه ووقاه . واعتصمت بالله : امتنعتُ به والاسم العصمة .

ابن فارس در معجم مقاییس اللغة می نویسد : « أصل واحد صحيح يدلّ على إمساك ومنع و ملازمة . واعتصم العبد بالله تعالى إذا امتنع . واستعصم : التجأ .

ابن درید در الاشتقاق می گوید : عاصم : فاعل ، من قولهم عصمت الرجل أعصمه عصماً : إذا وقيته من شيء يخافه ، فانت عاصم والشئ معصوم .

الخليل در کتاب العین می گوید : العصمة : أن يعصمك الله من الشرّ ای يدفع عنك .

مصطفوی در تحقیق فی کلمات القرآن الکریم می نویسد : « ان الاصل الواحد فی المادّة : هو حفظ مع دفاع . يقال عصمه ای حفظه علی دفاع عنه ، وهو عاصم ، وذاك معصوم . والاعتصام إختيار العصمة ، والاستعصام طلب حصول العصمة . والعصمة : اسم مصدر بمعنی تحقق المحفوظيّة والدفاع عنه . ومن لوازم الاصل : الالتجاء والتمسک والمنع والوقاية وغيرها » .^(۱)

عصمت در اصطلاح علم کلام :

عصمت در علم کلام تعریف اصطلاحی خاصی دارد . البته معنای لغوی منع و حفظ در آن نهفته است ، ولی مقید به چند قید خاص می باشد .

میر سید علی بن محمد شریف جرجانی متوفای ۸۱۶ در کتاب التعریفات عصمت را این گونه تعریف کرده است :

« العصمة : ملكة اجتناب المعاصی مع التمكن منها » .^(۲)

فاضل مقداد سیوری متوفای ۸۲۶ هـ . همین تعریف را با توضیح بیشتر ، وبا بررسی منشأ پدید آمدن آن مطرح کرده است .

« العصمة ملكة نفسانية تمنع المتّصف بها من الفجور مع قدرته عليه ، وتتوقف هذه الملكة علی العلم بمثالب المعاصی ومناقب الطّاعات ، لأنّ العفّة متى حصلت فی جوهر النّفس واتّصاف اليها العلم التّام بما فی المعصية من الشّقاء وفی الطّاعة من السعادة ، صار ذلك العلم موجباّ لرسوخها فی النفس فتصیر ملكة » .^(۳)

در تعریف فوق منشأ پدید آمدن ملكه عصمت ، علم و معرفت معرفی شده است . عبدالرزاق لاهیجی فیاض متوفای ۱۰۷۲ در کتاب گوهر مراد درباره تعریف عصمت می نویسد : « امّا وجوب عصمت ، بیانش آن است که مراد ما از عصمت در امام نیست مگر عدالت ، لیکن عدالت شخصی هر گاه منصوص^۴ علیه به امامت و خلافت باشد ، محقق و ثابت باشد و واجب باشد بقای

۱- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ج ۸ / ۱۵۳ - ۱۵۴ .

۲- التعریفات ، ص ۶۵ انتشارات ناصر خسرو - طهران ، الطبعة الاولى بالمطبعة الخيرية المنشأة بجمالية مصر سنة ۱۳۰۶ هـ

۳- اللوامع الالهیّة ، جمال الدین مقداد بن عبدالله السیوری الحلّی ص ۱۷۰ - محاضرات فی الالهیات، آیت الله سبحانی ص ۴۰۸ .

او بر حکم عدالت ، وروا نبود خروج وی از مقتضای آن، وعدالت غیرمنصوص علیه چنین نبود . پس فی الحقیقه عصمت نباشد مگر تأکد عدالت ووجوب بقا بر حکم آن « .^(۱)

اشکالی که در این تعریفات وجود دارد ، این است که فقط یک مرتبه از مراتب عصمت را بیان کرده اند ، وآن مصونیت از گناه که از نسخ عدالت وتقوی است ، در حالی که عصمت مراتب دیگری دارد مثل مصونیت از اشتباه وخطا ونسیان .

مراتب عصمت

عصمت مربوط به انبیاء دارای سه مرتبه است :

الف - عصمت در مقابل گناه

ب - عصمت در تلقی وحی وتبلیغ رسالت

ج - عصمت از سهو وخطا در تطبیق شریعت وامور عادی

نزاهت ودور بودن از امور تنفر انگیز مادی ، معنوی واجتماعی نیز به عصمت ملحق است .

درباره لزوم ملکه عصمت در مورد پیامبران فی الجمله بین متکلمین مسلمان اتفاق نظر هست ، اگر چه درباره خصوصیات عصمت انبیاء بین شیعه واهل سنت اختلافاتی وجود دارد . مثلاً برخی از معتزله مانند ابوعلی وجبائی صدور گناه کبیره را از انبیاء در زمان قبل از بعثت جایز دانسته اند . وامثال قاضی عبدالجبار صدور صغیره را جایز دانسته است . اما اشاعره آن طور که محقق قوشچی می نویسد : « المذهب عند محققى الاشاعره منع الكبائر والصغائر الخسيسية بعد البعثة مطلقاً ، والصغائر غیر الخسيسية عمداً لا سهواً » .^(۲)

اما نظر آن ها درباره صدور گناه قبل از بعثت، این است که آن را مطلقاً حتی کبیره جایز دانسته اند.

صاحب مواقف می گوید : « إن الجمهور لا يمنع ان يصدر عنهم كبيرة » .^(۳)

۱- گزیده گوهر مراد ، عبدالرزاق لاهیجی باهتمام ص - مؤحد ص ۲۹۰ چاپ کتاب خانه ظهوری - تهران ۱۳۶۴ ش - چاپ اول .

۲- شرح التجريد ، قوشچی ص ۴۶۴ - المحاضرات فی الالهیات ص ۴۰۹ .

۳-المواقف / ۳۵۹ .

امامیۃ عصمت انبیاء را چه قبل از بعثت و چه بعد از آن نسبت به کبیره و صغیره چه عمدی و چه سهوی واجب می دانند .

علامہ در کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد می نویسد : « واما عند الامامیة فلا يجوز على الانبياء كبرة ولا صغرة ، لا بعد البعثة ولا قبلها لا عمداً ولا سهواً » .^(۱)

۱- کشف المراد ص ۲۱۶ ط : صیدا - محاضرات فی الالهیات ص ۴۱۰ .

عصمت ائمہ :

دربارہ شرط عصمت در امامت هیچ کدام از متکلمین عامہ اعم از معتزلہ ، اشاعرہ ودیگران قائل بہ آن نیستند .

فقط شیعیان اعم از امامیہ واسماعیلیہ آن را شرط امامت می دانند . همان گونه کہ دربارہ انبیاء قائل بہ عصمت می باشند . و ہمہ مراتب عصمت را برای ائمہ قائل بہ عصمت می باشند . البتہ مسألہ تلقی وحی دربارہ ائمہ : موضوعاً منتفی است ، امّا عصمت در تبیین احکام الہی برای مردم در ائمہ : مطرح می باشد .

شیخ مفید متوفای ۴۱۳ می گوید :

« إنَّ الأئمة القائمين مقام الانبياء : في تنفيذ الاحكام واقامة الحدود وحفظ الشرائع وتأديب الأنام معصومون كعصمة الانبياء . وأنهم لا يجوز منهم صغير إلّا ما قدّمت ذكر جوازہ علی الانبياء . وإنّہ لا يجوز منهم سهو فی شیء ولا ينسون شيئاً من الأحكام ، وعلى هذا مذهب سائر الامامية إلّا من شدّ منهم وتعلّق بظاهر روايات لها تأويلات على خلاف ظنه الفاسد من هذا الباب ، والمعتزلة بأسرها تخالف في ذلك وتجوزّ من الأئمة وقوع الكبائر والردّة عن الاسلام » .^(۱)

در کلام شیخ توضیح دو نکته لازم است .

نکته اول : ایشان بہ جمهور امامیہ نسبت داده کہ آن ها انجام گناہان صغیرہ ای را کہ موجب استخفاف وکوچک شدن انجام دهنده اش نمی شود از انبیاء در زمان قبل از بعثت وائمه در زمان قبل از امامت جایز می دانند . در حالی کہ علامہ حلی در کتاب الباب الحادی عشر نظر امامیہ را در مورد عصمت انبیاء وائمه از گناہان صغیرہ وکبیرہ عمداً وسهواً بہ صورت مطلق چہ قبل از بعثت وامامت وچہ بعد از آن را گزارش نموده است .

« والامامية اوجبوا العصمة مطلقاً عن كلّ معصية عمداً وسهواً وهو الحق » .^(۲)

۱- اوائل المقالات ص ۱۹ .

۲- شرح الباب الحادی عشر ص ۸۴ .

سیوری ہم در شرح آن می نویسد : « وقال اصحابنا بوجوب العصمة مطلقاً قبل الوحي وبعده الى آخر العمر والدليل عليه ما ذكره المصنف وهو ظاهر » .^(۱)

بنابراین باید دید که مقصود شیخ مفید از صغیره غیر موجب استخفاف فاعل چیست ؟ شاید با قدری تکلف بتوان گفت که مقصود ایشان اثبات امکان ترک اولی از سوی انبیاء وائمه باشد. زیرا ما گناه صغیره‌ای که موجب استخفاف فاعل نباشد، سراغ نداریم اما ترک اولی می‌تواند مصداق آن استثنا باشد. اشکالی که این توجیه دارد این است که امکان انجام ترک اولی فقط مربوط به ما قبل بعثت و امامت نیست، بلکه بعد از بعثت هم ممکن است.

مؤید این که مقصود شیخ مفید از صغیره غیر موجب استخفاف فاعل همان صغایر متعارف نیست، کلام شاگرد او سید مرتضی (۳۵۵ - ۴۳۶ هـ) است. سید مرتضی لازمه عصمت انبیاء و ائمه : را نفی صغایر و کبائر مطلقاً از آنان چه در زمان بعد از بعثت و امامت چه قبل از آن می‌داند، و آن قول را به عنوان ارسال مسلمات مطرح نموده است. یقیناً اگر شخصیت بزرگواری مثل شیخ مفید مخالف آن بوده، ارسال مسلمات آن صحیح نمی‌تواند باشد.

کلام سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء از این قرار است.

« قد بینا ان الکبائر والصغائر لا يجوزان على الانبياء : قبل النبوة ولا بعدها لما في ذلك من التنفير عن قبول اقوالهم ولما في تنزيههم عن ذلك من السكون اليهم ، فکذلك يجب ان يكون الائمة : منزّهين عن الکبائر والصغائر قبل الامامة وبعدها لان الحال واحدة » .^(۲)

نکته دوم :

شیخ مفید امکان سهو ونسیان را از پیامبر و امام نفی کردند و آن را مختار امامیه به استثنای قول شاذ دانسته. ظاهراً مقصود او از قول شاذ همان نظر شیخ صدوق و شیخ او محمد بن الحسن ابن الولید است. آن دو معتقد به سهو النبی ۶ بودند و نفی آن را اوّل درجه از درجات غلو می‌دانند.

۱- همان ص ۸۵.

۲- تنزیه الانبیاء، منشورات الشریف الرضی - قم ص ۹.

مستند آن‌ها روایاتی است که قابل تأویل است اما آن‌ها به ظاهر آن‌ها أخذ نمودند و ادله عقلی منافات سهو یا عصمت پیامبر 6 را مورد توجه قرار ندادند .

ادله عصمت ائمه :

ادله عصمت را به دو دسته عقلی و نقلی می توان تقسیم نمود .

الف - ادله عقلی :

خواجه نصیر الدین طوسی (۵۹۷ - ۶۷۲ هـ) در این زمینه می نویسد :

المسألة الثانية في أن الامام يجب ان يكون معصوماً

قال : وامتناع التسلسل يوجب عصمته ، ولانه حافظ للشرع ، ولوجوب الانكار عليه لو اقدم على المعصية فيضاد امر الطاعة ، ويفوت الغرض من نصبه ، ولانحطاط درجته عن اقل العوام ^(۱) .
علّامه حلّی کلام استاد را در مورد ادله عقلی اثبات عصمت ائمه شرح داده که خلاصه آن با قدری توضیح از این قرار است .

۱- لزوم تسلسل

اگر قائل به عدم عصمت امام باشیم ، تسلسل لازم می آید . زیرا مقتضی لزوم نصب امام برای مردم همان امکان خطا کردن مردم است . چون اگر مردم معصوم بودند نیازی به امام پیدا نمی کردند. در این جا اگر امام منصوب بر مردم هم خود معصوم نباشد ، لازم می آید که او هم امام داشته باشد ، پس از آن کلام را به خود امام دوم می بریم . آیا او معصوم است یا نه اگر معصوم باشد ، پس امام اصل اوست ، واگر معصوم نباشد ، خود محتاج امام سوم می شود و همین طور درباره امام سوم و چهارم و در این محاسبه اگر به امام معصوم نرسیم موجب تسلسل می شود و تسلسل عقلاً باطل و محال است .

۲- حفاظت از شریعت

۱- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد ص ۲۸۶ ط : قم مکتبه المصطفوی .

همان گونه که عصمت پیامبر 6 به جهت حفاظت از شریعت اثبات شده است ، امام که بعد از پیامبر 6 حافظ شریعت است ، باید معصوم باشد . چون برای حفاظت از اصالت و حقیقت شریعت بعد از پیامبر 6 حافظ دیگری غیر از امام معصوم وجود ندارد .

برای حفاظت از شریعت گزینه های زیر وجود دارد :

الف - قرآن ب - سنت ج - اجماع
د - قیاس ه - برائت اصلی و - امام معصوم

اما هیچ کدام از آن گزینه ها غیر از امام معصوم توانایی ایفای نقش را ندارند .

چون قرآن احکام را به صورت تفصیلی بیان نفرموده ، ومجملات ومبهمات آن نیاز به مفسر دارد . سنت هم علاوه بر نیاز به مفسر دچار اختلاط با سنت جعلی شده وتحریف شده است .

درباره اجماع امت ، اولاً : در صورت عدم وجود امام معصوم در میان آنها مصون از خطا نیست . چون تک تک آحاد امت جایزالخطايند ومجموع آن ها هم بالطبع جایز الخطا است .

وثانیاً : اجماع امت بر اساس دلیل قطعی هرگز حاصل نمی شود . اگر در تاریخ امت اتفاق می افتاد قطعاً در بین مردم مشهور می گردید ، اگر برای اجماع گمان واماره ظنی (سلیقه ای) را کافی بدانیم ، باز هم نمی تواند اتفاق بیفتد ، زیرا اجماع مردم سایر اماکن بر اساس اماره ظنی واحد ممتنع است . علم به اجماع مردم بر خوردن طعام معینی در وقت واحد هرگز پیدا نمی شود . بنابراین تحقق اجماع بدون انضمام معصوم باطل است .

درباره قیاس ، باید گفت که با ادله متقن بطلان آن در اصول فقه ثابت شده است . بر فرض صحتش ، بالاجماع توانایی حفظ شریعت ندارد .

برائت اصلی هم نمی تواند حافظ باشد ، زیرا اگر عمل کردن به آن واجب باشد ، نیازی به بعثت انبیاء پیدا نمی شود ، مضافاً بر این برائت بالاجماع توانایی حفظ شریعت را ندارد .

حالا که همه گزینه ها باطل شد ، پس برای حفظ شریعت جز امام نمی ماند. امام هم اگر معصوم نباشد ، واحتمال خطا در کلام ورفتار او برود ، هیچ گونه وثوقی به کلام او درباره آن چه که

﴿ شیعہ شناسی ﴾

خداوند ما را به آن متعبد و مکلف فرموده حاصل نمی شود . طبیعی است که عدم وثوق موجب نقض غرض از تکلیف که همان انقیاد در مقابل خدا است ، می گردد .

۳- وجوب انکار خطای امام

اگر امام معصوم نباشد ، امکان وقوع خطا از او هست . در صورت وقوع خطا نهی و انکار آن هم بنا به ادله وجوب امر به معروف ونهی از منکر واجب می شود . اما از طرف دیگر اطاعت امام واولی الامر منکم بدلیل آیه ﴿ اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ﴾ واجب است . پس در صورت وقوع خطا دچار تناقض می شویم ، به یک دلیل ، انکار وعدم اطاعت واجب است و به دلیل دیگر انکار حرام واطاعت واجب است .

۴- لزوم نقض غرض از نصب امام

چنانچه امام معصوم نباشد ، ومعصیت از او صادر شود ، اطاعت وامتثال اوامر او واجب نمی شود . در حالی که غرض از نصب امام امتثال اوامر وپیروی از اوست . بنابراین فرض ، عدم عصمت امام موجب نقض غرض می شود .

۵- لزوم پایین تر بودن امام نسبت به عامه مردم

اگر امام ، معصوم نباشد ، چنانچه معصیت کند ، با توجه به شدت عقلانیت ومعرفت او نسبت به خدا عقاب او بیشتر از دیگران می شود ، در این صورت مقام او از مقام عامه مردم تنزل پیدا می کند . وکسی که مقامش پایین تر است وخود به امام نیاز دارد که او را بالا ببرد ، چگونه می تواند امام رعیت باشد ؟

ب - ادله نقلی

با توجه به ادله عقلی که گذشت به نتیجه رسیدیم ، همان طوری که عقل عصمت را برای انبیاء ثابت می داند ، آن را برای امام نیز لازم می داند . علاوه بر ادله عقلی می توانیم به ادله نقلی که عمدتاً از قرآن کریم است، استناد کنیم. البته در واقع آیات قرآنی به همان حکم عقلی ارشاد می فرماید . از قرآن می توان به دو آیه زیر استناد جست .

آیه اول : ﴿ وَإِذْ أَتَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۗ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ۚ ۝۱۲۵﴾ .

« آن گاه که ابراهیم علیه السلام را پروردگارش به کلماتی آزمود ، و (ابراهیم) آن ها را کاملاً به انجام رساند ، (خداوند) گفت : محققاً تو را برای مردم امام قرار می دهم . گفت : و ذریه ام ؟ فرمود : عهد من به ستمکاران نمی رسد » .

در بحث لزوم تعیین امام از سوی خدا در مورد این آیه گفته شد ، که این جمله از آیه ﴿ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ﴾ دلالت بر انتصابی بودن امامت از سوی خدا می کند ، و این جمله ﴿ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴾ دلالت بر عصمت امام می کند .

کیفیت استدلال به آیه بر عصمت از این قرار است :

وقتی خداوند قاطعانه به ابراهیم علیه السلام فرمود : من تو را به عنوان امام برای مردم قرار داده ام حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند سؤال کرد ، که بعد از او امامت شامل کدامیک از ذریه اش خواهد بود . خداوند در جواب فرمود : امامت عهد و پیمان من است که به ظالمان نمی رسد .

مقصود از ظالمان به نحو مطلق یعنی غیر معصومین است . زیرا ظالم به معنی کسی است که اشیاء را در غیر موضع مناسب قرار می دهد . بنابراین کافر ظالم است ، کما این که مشرک هم ظالم است « إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ » ، و گناه کار هم ظالم است . زیرا با انجام معصیت برخلاف

عدالت عمل می کند . وکارها را در غیر موضعش انجام می دهد ، مضافاً بر این که به خاطر استحقاق عقاب پیدا کردن به خویشتن ظلم نموده است .

بنابراین کسی که در طول عمر یک بار کفر یا شرک ورزد ، ویا گناهی انجام دهد ، ولو از آن توبه کند وبالفعل مؤمن وعادل به حساب آید ، نظر به آن کفر وگناه سابق ظالم به حساب می آید . ووقتی ظالم به حساب آمد ، عهد امامت شامل حال او نمی شود . وعلی هذا فقط انسان معصوم که در طول زندگی چه در زمان امامت وچه قبل از آن صفحه حیاتش خالی از گناه است ، استحقاق امامت ولیاقت آن عهد الهی را پیدا می کند .

پاسخ به چند شبهه

۱- مشتق فقط بر زمان تلبّس به مبدأ حقیقت است .توضیح این که :

آیه در مقام بیان این مطلب است ، که عهد امامت شامل حال کسی که بالفعل ظالم است (به خاطر شرک با کفر یا معصیت) ، نمی شود . امّا کسی که قبلاً به خاطر یکی از عوامل موصوف به ظلم بوده ، ولی توبه کرده ، مسلمان شده ، ودر حال حاضر عادل است ، آیه شامل او نمی شود ، بنابراین مانعی از امامت این گونه اشخاص نیست وبه عبارت دیگر عصمت شرط امامت نیست . زیرا ظالم از نظر اصولی مشتق است ، واطلاق حقیقی بودن مشتق بر شخصی که بالفعل آن وصف را ندارد ، مورد اختلاف است . بنابر نظر بسیاری از علماء اطلاق مزبور حقیقی نیست ، بلکه مجاز است .

پاسخ :

برای رد شبهه مذکور سه بیان می توان پاسخ داد .

اوصاف عنوانی که در موضوعات احکام اخذ می شود به سه صورت می آید :

بیان اول : آخوند خراسانی در کفایهاوصاف عنوانی را به سه صورت ذکر کرده که اینک با توضیح ارائه شود .

صورت اول : این است که عنوان فقط به صرف عنوان مشیر بودن برای موضوع اخذ می شود و هیچ گونه مدخلیتی در اتّصاف موضوع به حکم ندارد . مثلاً در حدیث مفضل بن عمر آمده است : امام صادق علیه السلام به شخصی به نام فیض بن المختار فرمود : « فاذا أردت حديثاً فعليك « بهذا الجالس » .

یعنی : اگر حدیثی را بخواهی بر تو باد به این « که به این شخص نشسته » مراجعه کنی ، وبا دست به زرارہ اشاره فرمود .^(۱)

در این حدیث که امام جواز رجوع به زرارہ را صادر فرمود ، با عنوان مشیر « جالس » که برای سائل معهود بود ، به او اشاره کرد . روشن است که عنوان جالس مدخلیتی در جواز رجوع به زرارہ ندارد بلکه علم وتقوای او ملاک جواز رجوع است .

پس از وقوع ایستادن زرارہ که جلوی وی منقضی شده هم می توان به زرارہ مراجعه نمود . صورت دوم : وصف عنوانی به خاطر علیّت آن وصف برای حکم در جمله اخذ می شود . در این علیّت هم مجرد صحت جاری بودن مشتق بر آن موضوع ولو در گذشته به صورت آنما اتفاق افتاده باشد . کفایت می کند . بدیهی است ، در این صورت چه بسا بالفعل آن وصف بر موصوف انطباق نداشته باشد .

مثلاً در آیه : ﴿ وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءُ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾^(۲) .

در آیه شریفه وجوب قطع دست بر کسی که ولو یک لحظه مرتکب سرقت شده (با شرایط خاص) بار شده است .

سارق بودن در ثبوت آن حکم مدخلیت دارد ، ولو این که بالفعل عمل سرقت از او صورت نمی گیرد ، وچه بسا توبه هم کرده باشد .

۱- وسائل الشیعة ج ۱۸ ص ۱۰۴ باب الابواب صفات القاضی .

۲- مائده / ۳۸ .

وہمین طور در آیہ : ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً ...﴾^(۱) .
«هر یک از زن و مرد زناکار صد تازیانه بزنید ...» .

وجوب جلد (تازیانه زدن) بر کسی کہ یک بار ہم زنا کردہ باشد با فراہم شدن شرایط بار می شود ، ولو این کہ الان توبہ کردہ باشد .

صورت سوم : این کہ وصف بہ عنوان علت حکم اخذ شود ، و مجرد صحت جاری بودن آن وصف بر شخص درگذشتہ کفایت نمی کند ، بلکہ حدوثاً و بقاءً حاکم دائر مدار صحت انطباق وصف بر موضوع حکم می باشد .

مثلاً اگر گفته شود : « مسافر باید نماز را شکستہ بخواند و حاضر نماز را تمام بخواند » . حکم شکستہ مادام کہ عنوان سفر هست بار می شود ، و ہمین کہ عنوان سفر منقضی شد ، حکم شکستہ ہم منقضی می شود . و ہمین طور دربارہ تمام خواندن حاضر . و یا مثلاً گفته شود : از مجتہد عادل می توان تقلید کرد . جواز تقلید دائر مدار بقاء عنوان مجتہد عادل بودن است .
با توجہ بہ سہ صورت مذکور می توان گفت : آیہ مورد بحث : ﴿ لا ینال عہدی الظالمین ﴾ از مصادیق صورت دوم است . زیرا تناسب عظمت امامت اقتضا می کند ، کہ امامت بہ عدم تحقق ظلم ولو یک لحظہ درگذشتہ مشروط باشد . و این قرینہ می تواند مؤید آن ادعا باشد .

در حالی کہ قرینہ ای مبنی بر این کہ آیہ شریفہ از مصادیق صورت سوم باشد ، وجود ندارد .
بنابراین آیہ شریفہ ارتباطی با بحث حقیقت بودن یا مجاز بودن مشتق نسبت بہ موضوعی کہ اتصاف بہ مبدأ (وصف عنوانی) منقضی شدہ باشد ، ندارد . وبہ عبارت دیگر آیہ از آن بحث تخصّصاً خارج است .

بیان دوم :

قبول داریم کہ اطلاق وصف مشتق نسبت بہ موصوفی کہ زمان اتصاف او منقضی شدہ ، حقیقی نیست . بنابراین عنوان ظالم بر کسی کہ فعلاً ظالم نیست ، حقیقتاً اطلاق نمی گردد . ولی یادآور

می شویم ، کسی که قبلاً ستم کرده است ، در هنگام ستم کردن حقیقتاً بروی عنوان ظالم صادق بوده است . آیه مذکور گذشته چنین کسی را شامل می شود ، همین مقدار هم برای بار شدن حکم در حال حاضر کفایت می کند . بنابراین ، چنین کسی دیگر شایسته امامت نیست و به امامت نمی رسد و جمله « لا ینال » که مضارع منفی است بر این جهت دلالت دارد . چون همه اوقات گذشته و حال و آینده را در بر می گیرد .

جوابی که امین الاسلام طبرسی به اشکال مذکور داده است ناظر به این بیان است .
وی در ذیل تفسیر آیه مورد بحث می نویسد : « فالجواب ان الظالم وان تاب ، فلا یخرج من أن تكون الآية قد تناولته فی حال كونه ظالماً . فاذا نفی ان یناله ، فقد حکم علیه بانه لا ینالها . و الآية مطلقة غیر مقیّدة بوقت دون وقت فیجیب ان تكون محمولة علی الاوقات کلها فلا ینالها الظالم وان تاب فیما بعد » .^(۱)

بیان سوم :

بیان سوم این است که ، بر فرض قبول و تسلیم دلالت وصف عنوانی « ظالم » بر خصوص کسی که در حال انجام دادن ظلم باشد ، و بنا براین بر کسی که زمان ظلم او منتفی شده ، عرفاً و حقیقتاً بر او ظالم گفته نمی شود ، امّا در خود آیه قرینه عقلی وجود دارد که دلالت می کند بر این که امکان ندارد عهد الهی امامت شامل حال کسی بشود که در یک بر هدای ظلم انجام داده ، ولو این که توبه کرده باشد .

۱- مجمع البیان ج ۱ / ۲۰۲ تفسیر آیه ۱۲۴ بقره .

علامہ طباطبائی در ذیل تفسیر آیه ، آن قرینہ عقلی را بیان کرده و تصریح می کند ، کہ آن را یکی از اساتید ، کہ گویا همان محقق بزرگوار شیخ محمد حسین اصفہانی بوده نقل می کند .

« مراد از « ظالمین » در آیه ﴿ قال ومن ذریتی قال لا ینال عہدی الظالمین ﴾ مطلق کسی ہست کہ از او ظلمی ، چہ شرک باشد یا معصیت ، اگر چہ فقط در برہہ ای از عمرش صادر شدہ است ، ہر چند پس از آن توبہ ، و خود را اصلاح نمودہ است .

یکی از اساتید ما - کہ رحمت خدا بر او باد - وقتی از او تقریب دلالت آیہ بر عصمت امام پرسش شدہ بود ، آن جناب این چنین پاسخ داد :

مردم بر حسب تقسیم و حصر عقلی بر چہار دستہ اند :

الف - کسی کہ در تمام عمر ظالم بودہ .

ب - کسی کہ در ہیچ برہہ ای از عمر ظالم نبودہ .

ج - کسی کہ در اول عمر ظالم بودہ و در پایان توبہ کردہ .

د - کسی کہ در اوائل عمر عادل بودہ ولی در پایان ظالم شدہ .

شکی نیست کہ مقام حضرت ابراہیم علیہ السلام اجلّ از آن است کہ امامت را برای دستہ اول یا دستہ چہارم از ذریہ اش درخواست کند . پس ، از چہار دستہ ، دو دستہ (دوم و سوم) می ماند . خداوند یکی از آن دو دستہ را نفی کردہ ، و آن دستہ ای کہ از او ظلم صادر شدہ . این عنوان فقط بر دستہ سوم ، یعنی کسی کہ در اوایل عمر ظالم بودہ و در اواخر عمر خوب شدہ منطبق است . در این صورت ، از چہار دستہ فوق فقط دستہ دوم می ماند ، و آن کسی است کہ در ہیچ برہہ ای از عمر ظالم نبودہ است و کسی کہ این چنین است فقط معصوم می تواند باشد » .^(۱)

شبہہ دوم : امامت در آیہ عہد بہ معنای نبوت است .

مفسران اہل سنت کلمہ امام را در آیہ بہ معنای نبی تفسیر نمودہ اند ، پس مقصود از عہد امامت کہ بہ غیر ظالم دادہ نمی شود همان نبوت است .

فخر رازی در تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره و همین طور قرطبی این معنا را ذکر کرده اند .^(۱)
در این صورت ، نمی توان به وسیله آیه مذکور عصمت را برای امام ثابت نمود .

پاسخ :

در جواب آن شبهه ، اوّل باید معنای نبی را از امام باز بشناسیم .
نبی کسی است ، که نبأ را از طریق وحی تلقی و تحمّل می کند ، کما این که رسول تبلیغ آن نبأ را به عهده می گیرد . اما امام کسی است که به او اقتداء می شود و مورد ائتمام دیگران قرار می گیرد .
امام در قرآن دو گونه استعمال شده است . یکی به معنای عام که مطلق رهبری است ، خواه به سوی خیر خواه به سوی شر دیگران را رهنمون می سازد . لذا در قرآن علاوه بر ائمه نور وایمان ، ائمه نار و کفر هم آمده است ﴿ فَتَتْلُواْ اٰیْمَةً اَلْکُفْرِ ﴾^(۲) . امام به معنای عام شامل نبی ، وصی ، و حتی امام جماعت هم می شود .

معنای دیگر امام ، امام به معنای خاص است . در امام به معنای خاص هدایت به امر الله مطرح است . ﴿ وَجَعَلْنَاهُمْ اٰیْمَةً يَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنا ﴾^(۳) . در این امامت علاوه بر مرجعیت فکری مسأله مدیریت اجرایی همه جانبه مطرح است ، کما این که وساطت فیض بین خالق و مخلوق هم نهفته است ، و آن مقامی است که فقط به انسان های شایسته ای که اهل یقین عزم و صبر باشند داده می شود .

﴿ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اٰیْمَةً يَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوْا وَكَانُوْا بِاٰیَتِنَا یُوقِنُوْنَ ﴾^(۴) مقصود از امری که بر اساس آن ائمه مردم را هدایت می کنند ، آن هم نه مطلق هدایت ، بلکه هدایت خاص ، همان امری است که در مقابل خلق قرار گرفته ﴿ اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ

۱- التفسیر الکبیر ج ۲ / ۳۶ - الجامع لاحکام القرآن ج ۲ / ۱۰۸ .

۲- توبه / ۱۲ .

۳- انبیاء / ۷۳ .

۴- سجده / ۲۴ .

﴿ اَلْعَالَمِينَ ﴾ .^(۱) این امر چهره ملکوتی را نشان می دهد ، و در آیاتی مثل ﴿ فَسُبْحَنَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾^(۲) توصیف شده است .

این امر طاهر است و مطهر از قیود زمان و مکان ، و از تغییر و تبدل خالی است در حالی که خلق چهره دیگری است از اشیاء که در آن تغییر و تدریج و انطباق بر قوانین حرکت و زمان وجود دارد .

بنابراین هدایت به این امر عبارت دیگری است از ایصال الی المطلوب برای کسی که قابلیت هدایت شدن از خود نشان بدهد .

اما صرف نبوت فقط ارائه مطلوب است و ایصال در آن وجود ندارد .
البته مصداقاً نبی می تواند امام هم باشد ، کما این که غیر نبی می تواند امام باشد مثل اوصیاء ، ولی حیثیت ثبوتی مقام نبوت با مقام امامت متفاوت است .

پس از در نظر گرفتن تفاوت بین نبی و امام ، از قرائن موجود در خود آیه مورد بحث و آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام استفاده می شود ، که مقصود از امامت غیر از نبوت است ، بلکه مقامی دیگری است ، که خداوند علاوه بر نبوت به حضرت ابراهیم داده است ، و آن همان امامت به معنای خاص است .

اما قرائن :

۱- از نظر ادبی اماماً در آیه ﴿ اَنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا ﴾ مفعول دوم است، و عامل آن « جاعلک » می باشد ، که اسم فاعل جعل است . تفاوتی که جاعل به عنوان اسم فاعل با جعل به عنوان فعل ماضی دارد ، این است که جاعل در مورد حال و استقبال عمل می کند ، و نسبت به ماضی و گذشته عمل نمی کند . بنابراین ﴿ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا ﴾ وعده ای است که خداوند نسبت به آینده به حضرت ابراهیم علیه السلام داده و ربطی به گذشته ندارد . در حالی که حضرت ابراهیم علیه السلام

۱- الاعراف / ۵۴ .

۲- یس / ۸۳ .

قبل از نزول جعل امامت بر او ، پیامبر بوده وَاَلَّا چگونه به او وحی نبوتی می شده است ؟ بنابراین که حضرت ابراهیم نبیّ بوده است ، پس با کلمه جاعلک نمی خواسته به او خبر بدهد که من ترا به عنوان نبی جعل نموده ام ، زیرا علاوه بر آن اشکال ادبی ، این جعل نسبت به گذشته لغو می باشد . زیرا تحصیل حاصل است .

پس لا محاله امامتی که برای ابراهیم جعل شده غیر از مقام نبوت است .

۲- کلمه « اِذْ » در آیه ﴿ وَاِذْ ابْتَلٰى اِبْرٰهٖمَ رَبُّهٗ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهِنَّ فَقَالَ اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا ﴾ متعلق به جمله « فَقَالَ ... » می باشد . وَاَلَّا جمله « فَقَالَ الخ » منقطع از جمله قبلی می شود ، و به وسیله حرف واو هم عطف نشده که ارتباطی با جمله قبلی نداشته باشد . ومعنای این جمله این طور می شود : بعد از آن که خداوند ابراهیم را با آزمایش هایی آزمود ، به او فرمود : من ترا به عنوان امام قرار داده ام . در این صورت آزمایش ها زماناً قبل از جعل امامت باید باشد ، و معلوم است که آن آزمایش ها واز جمله امر به ذبح اسماعیل که از آن به عنوان ﴿ اِنَّ هٰذَا هُوَ الْبَلٰٓؤُا الَّذِیْنِ ﴾ ^(۱) در زمان نبوت ورسالت حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است . پس امامت نمی تواند ناظر به نبوت باشد . بلکه مقامی جدید غیر از نبوت ورسالت است .

۳- کلمه « من ذریّتی » نشان می دهد که جعل امامت در زمانی صورت گرفته بود ، که حضرت ابراهیم فرزند داشته ، وَاَلَّا برای آن ها درخواست امامت نمی کرد ، و اگر بر فرض از باب احتمال برای آن ها درخواست کرده بود ، باید این طور می گفت : چنان چه به من ذریه بدهی امامت نصیب آن ها می شود یا خیر ؟

از طرفی دیگر می دانیم ، که حضرت ابراهیم از زمان نوجوانی به نبوت ورسالت مبعوث شده و سال ها بر عمر او گذشت ، و به دوره شیخوخیت رسید ، در حالی که فرزند دار نمی شد . تا این که موقع نزول عذاب بر قوم لوط بشارت تولّد اسماعیل واسحاق به او داده شد . قرآن صریحاً به ان جریان اشاره دارد ، آن جا که می فرماید :

﴿ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي وَهَبَ لِيْ عَلَى الْكِبَرِ اِسْمَاعِيْلَ وَاِسْحٰقَ ۚ اِنَّ رَبِّيْ لَسَمِيعُ الدُّعَا ۙ ﴾^(۱)

« ستایش مخصوص خدایی است که در پیری ، اسماعیل و اسحاق را به من بخشیده » . بنابراین جریان امامت در اواخر عمر حضرت ابراهیم جعل شده ، در حالی که قبل از آن نبی و رسول بوده است . و این مطلب نشان می دهد که امامت غیر از نبوت است .

حدیث امام رضا علیه السلام درباره آیه ابتلاء ، وعصمت امام :

در پایان بحث مربوط به تفسیر آیه ابتلاء ﴿ واذا ابتلی ابراهیم الخ ﴾ و دلالت آن بر عصمت ائمه ، مناسبت دارد جملاتی را از حدیث معروف منقول از امام رضا علیه السلام پیرامون امام و امامت که ناظر به دلالت آیه بر جعل و نصب الهی امامت و عصمت ائمه می باشد ، نقل کنیم .

شیخ کلینی در اصول کافی تحت عنوان « باب نادر جامع فی فضل الامام وصفاته » حدیثی را از عبدالعزیز بن مسلم از امام رضا علیه السلام ، آن موقع که وارد مرو شده بودند ، نقل نموده است . از جمله در آن حدیث آمده است « اِنَّ الْاِمَامَةَ خَصَّ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا اِبْرَاهِیْمَ الْخَلِیْلَ بَعْدَ النَّبُوَّةِ وَالْخَلَّةِ مَرْتَبَةً ثَلَاثَةً وَفَضِیْلَةً شَرَّفَهُ بِهَا وَاَشَادَ بِهَا ذَكَرَهُ فَقَالَ : ﴿ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا ﴾ فَقَالَ الْخَلِیْلُ علیه السلام سروراً بِهَا : « وَمِنْ ذُرِیَّتِی » قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی : ﴿ لَا یُنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِیْنَ ﴾ فَابْطَلَتْ هَذِهِ الْاٰیَةُ اِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَةِ وَصَارَتْ فِی الصُّفُوَّةِ ، ثُمَّ اَكْرَمَهُ اللهُ تَعَالٰی بِاَنْ جَعَلَهَا فِی ذُرِیَّتِهِ اَهْلَ الصُّفُوَّةِ وَالطَّهَارَةِ فَقَالَ : ﴿ وَجَعَلْنَاهُمْ اَیْمَةً یَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنا وَوَحِیْنًا اِلَیْهِمْ فَعَلَ الْخَیْرَتِ وَاَقَامَ الصَّلَاةَ وَاِیْتَاَ الزَّكُوَّةَ وَكَانُوا لَنَا عَبْدِیْنَ ﴾^(۲) فَلَمْ تَزَلْ فِی ذُرِیَّتِهِ یَرِثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْنًا فَقَرْنَا حَتّٰی وَرَّثَهَا اللهُ تَعَالٰی النَّبِیَّ 6 فَقَالَ جَلَّ وَتَعَالٰی : ﴿

۱ - ابراهیم / ۳۹ .

۲ - الانبیاء / ۷۳ .

إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٨﴾ فكانت له خاصة فقلدها 6 علياً عليه السلام بأمر الله تعالى على رسم ما فرض الله فصارت في ذريته الاصفياء الذين آتاهم الله العلم والايمان ، بقوله تعالى : « وقال الذين اوتوا العلم والايمان لقد لبثتم فى كتاب الله الى يوم البعث » فهي فى ولد على عليه السلام خاصة إلى يوم القيامة ، إذ لا نبى بعد محمد 6 فمن اين يختار هؤلاء الجهال ؟ إن الامامة هى منزلة الانبياء وإرث الاوصياء ، إن الإمامة خلافة الله وخلافة الرسول 6 ومقام امير المؤمنين عليه السلام وميراث الحسن والحسين 8 ... » .

(٢)

١- آل عمران / ٦٨ .

٢- اصول الكافى ج ١ كتاب الحجّة باب نادر جامع فى فضل الامام وصفاته ح ١ .

آیه دوم :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾. (۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید ! اطاعت کنید خدا را ! و اطاعت کنید پیامبر (خدا) و پیشوایان خود را ، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید . این (کار برای شما) بهتر ، و عاقبت و پایانش نیکوتر است .»

آیه شریفه فوق ، نخست امر به اطاعت خدا می کند . بدیهی است که این اطاعت عقلاً و نقلاً مطلق است . زیرا انسان به عنوان عبد به حکم عقل و نقل بر او واجب است مطلقاً گوش به فرمان حق باشد . پس از آن امر به اطاعت رسول به صورت مطلق کرده ، و با عطف اطاعت رسول بر اطاعت خدا نشان می دهد ، که اطاعت رسول همان اطاعت خدا است . کما این که نافرمانی در مقابل رسول نافرمانی در مقابل خدا است . چرا که رسول از خود امری جز امر خدا ندارد . ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ ۖ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾. (۲)

« وهرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید . آن چه می گوید چیزی جز وحی ، که بر او القاء شده نیست . »

۱- نساء / ۵۹ .

۲- النجم / ۳ - ۴ .

ولذا آمده است : ﴿ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ۚ 》^(۱) « آن چه را که پیامبر برای شما آورده بپذیرید او اطاعت کنید ، و از آن چه شما را نهی کرده خودداری نمایید » . همه این ها مضافاً بر ادله دیگری که در بحث نبوت از علم کلام آمده است ، عصمت همه جانبه پیامبر 6 را ثابت می کند .

در مرحله سوم ، به همان سبک و سیاق و اطلاق ، اطاعت اولوا الامر را هم واجب کرده است . اولی الامر یعنی صاحبان امر و اختیار داران امور مردم هستند . بنابراین به همان دلیل که از اطلاق امر به اطاعت رسول ، عصمت او را می توان استفاده کرد ، از امر به اطاعت مطلق از اولی الامر عصمت آن ها را باید استفاده نمود . زیرا اگر اولی الامر معصوم نباشند ، احتمال معصیت و خطا درباره آن ها برود ، امر به اطاعت آنان موجب امر به انجام معصیت می شود . در حالی که امر به اطاعت معصیت مضافاً بر استلزام امر به متناقضین که عقلاً محال است ، از سوی قرآن و سنت منفی اعلام شده است .

قرآن می فرماید : ۱- ﴿ إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ ۚ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ ... 》^(۲) .

« اگر ناسپاسی کنید ، خداوند از شما بی نیاز است و هرگز ناسپاسی را برای بندگان نمی پسندد ، و اگر شکر او را به جا آورید آن را برای شما می پسندد » . شکی نیست که معصیت خدا از مصادیق ناسپاسی است ، و خداوند هرگز آن را نمی پسندد و به آن امر نمی کند .

۲- ﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ ۚ 》^(۳) « خداوند هرگز به کارزشت فرمان نمی دهد » .

و در احادیث این معنی به عبارت های مختلفی آمده است از جمله :

۱- الحشر / ۷ .

۲- زمر / ۷ .

۳- الاعراف / ۲۸ .

۱- وقال رسول الله 6 : « من أرضى سلطاناً بما يسخط الله خرج من دين الله عز وجل ».^(۱)
 « کسی که پادشاهی را ولو به قیمت انجام عملی که خشم خدا را در پی دارد ، راضی نگه دارد از دین خدا خارج می گردد » .

۲- وقال 6 : « لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق » وهو حديث صحيح الاسناد مشهور ».^(۲)
 « برای هیچ مخلوقی در معصیت خالق اطاعتی روا نیست » .

۳- در روایت عبدالله بن عمر از پیامبر 6 آمده است : « على المرء المسلم السمع والطاعة فيما أحبّ وكره إلّا أن يؤمر بمعصيته فإذا أمر بمعصية فلا سمع ولا طاعة ! » متفق عليه .^(۳)
 « بر انسان مسلمان است که از (والیان) اطاعت کند . اما اگر به او در انجام معصیتی امر شود هیچ طاعت و گوش دادنی روا نیست » .

۴- وقال علي عليه السلام : « لا دين لمن دان بطاعة المخلوق في معصية الخالق » .^(۴) « کسی که با انجام معصیت خالق به اطاعت مخلوق متعبد شود ، دین ندارد .
 به موجب این آیات وروایات اگر امر به اطاعت غیر معصوم صورت گیرد ، باید به صورت مقید باشد .

مثلاً امر به اطاعت والدین به عدم امر آن ها به شرک (و معصیت) مقید شده است . و در صورت امر والدین به معصیت طبیعی است که اطاعت آن ها نمی تواند جایز باشد .
 « وإن جاهدك علي أن تترك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما ... » .^(۱) « و هر گاه آن دو ، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی ، که در آن آگاهی نداری بلکه می دانی که باطل است ، از ایشان اطاعت مکن ... » .

۱- بحار الانوار ۷۳ / ۳۹۳ .

۲- الجامع لاحکام القرآن ، القرطبی ج ۵ / ۲۶۰ .

۳- ریاض الصالحین من کلام سید المرسلین ، المحدث الحافظ محیی الدین أبی زکریا یحیی بن شرف النووی المتوفی ۶۷۶ ص ۲۹۴ ط : مکتبة الغزالی دمشق - بیروت .

۴- بحار ۷۳ / ۳۹۳ - میزان الحکمة ج ۵ / ۵۷۱ .

بنابراین ، حالا که امر به اطاعت اولی الامر که به صورت مطلق آمده است دلالت بر عصمت آن ها می کند . و کسی نمی تواند بگوید که امر به اطاعت رسول مطلق است ، اما امر به اطاعت اولی الامر مقید است . زیرا در آیه فقط جمله ﴿ اطیعوا ﴾ وجود دارد . و یک جمله نمی تواند هم مطلق باشد ، و هم مقید .

نظر مفسران اهل سنت درباره تفسیر آیه اطاعت اولی الامر

با توجه به توضیحاتی که پیرامون آیه بیان شد ، برخی از مفسران اهل سنت از قبیل فخر رازی در التفسیر الکبیر ، ونیشابوری در غرائب القرآن ^(۲) ، محمد عبده ورشید رضا در تفسیر المنار ^(۳) از آیه اطاعت اولی الامر استفاده عصمت آن ها را استفاده نموده اند . این گروه از مفسران و دیگر مفسران اهل سنت که به عصمت اولی الامر قائل نشده اند ، درباره مصداق اولی الامر اختلافات زیادی نموده اند . اهم اقوال آن ها از این قرار است :

- ۱- امراء (به معنی سلاطین و پادشاهان اعم از امراء عدل و جور) .
- ۲- اصحاب پیامبر 6
- ۳- مهاجرین و انصار
- ۴- صحابه و تابعین
- ۵- خلفای چهارگانه
- ۶- ابوبکر و عمر
- ۷- علماء
- ۸- فرماندهان جنگ
- ۹- کسانی که از ناحیه شرع به گونه ای دارای ولایت و سرپرستی باشند مثل والدین نسبت به اولاد و زوج نسبت به زوجه و مولی نسبت به عبد .

۱- لقمان / ۱۵ .

۲- غرائب القرآن نیشابوری ج ۲ / ۴۳۴ .

۳- المنار ج ۵ / ۱۸۱ ط دار الفکر بیروت ۱۳۹۳ - ۱۹۷۳ هـ .

۱۰- اهل حلّ وعقد ۱۱- امراء حق (در مقابل امراء جور) .^(۱)

اقوال مزبور مربوط به مفسرین اهل سنت است . اما با توجه به دلالت آیه بر عصمت اولی الامر از یک طرف ، واجماع اهل سنت بر عدم وجود معصوم پس از پیامبر ناتمام بودن همه اقوال ثابت می شود . شیعیان بر این مطلب اجماع نموده اند که مقصود از اولی الامر ائمه معصومین : می باشد . در برخی روایات که خصوص حضرت علی علیه السلام ذکر شده به عنوان اولین امام از ائمه : است .

بنابراین گروه مزبور از اهل سنت درباره دلالت مفهوم اولی الامر بر عصمت با شیعه موافق اند اما در مصداق مختلفند .

نظریه فخر رازی

فخر رازی در ذیل آیه مورد بحث ضمن اعتراف به دلالت آیه بر عصمت اولی الامر پیرامون مصداق اولی الامر راه دیگری می رود و مصداق را اجماع اهل حل وعقد می داند . وی می نویسد . « ان الله تعالى أمر بطاعة اولی الامر علی سبیل الجزم فی هذه الآیة ومن أمر الله بطاعته علی سبیل الجزم والقطع لابد وأن يكون معصوماً عن الخطأ ، إذ لو لم يكن معصوماً عن الخطأ كان بتقدير اقدامه علی الخطأ يكون قد أمر الله بمتابعته ، فيكون ذلك أمراً بفعل ذلك الخطأ والخطأ لكونه خطأً منهياً عنه ، فهذا يفضي الى اجتماع الأمر والنهي فی الفعل الواحد بالاعتبار الواحد ، وأنه محال ، فثبت ان الله تعالى أمر بطاعة اولی الامر علی سبیل الجزم ، وثبت أن كل من أمر الله بطاعته علی سبیل الجزم وجب أن يكون معصوماً عن الخطأ ، فثبت قطعاً أن اولی الامر المذكور فی هذه الآیة لابد وأن يكون معصوماً ، ثم نقول : ذلك المعصوم إما مجموع الأمة او بعض الأمة ، لا جائز أن يكون بعض الأمة ، لأننا بیننا أن الله تعالى اوجب طاعة اولی الامر فی هذه الآیة قطعاً ، وایجاب طاعتهم قطعاً ، ونحن نعلم بالضرورة أننا فی زماننا هذا عاجزون عن معرفة الامام المعصوم ،

۱- التفسیر المحيط ، اثیر الدین ابی عبدالله محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان اندلسی الغرناطی متوفای ۷۵۴ ، ج ۳ /

۲۷۸ - ۲۷۹ ، دار احیاء التراث العربی - بیروت ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م .

عاجزون عن الوصول اليهم ، عاجزون عن استفادة الدين والعلم منهم ، وإذا كان الأمر كذلك علمنا أنّ المعصوم الذي أمر الله المؤمنين بطاعته ليس بعضاً من ابعاض الأمة ، ولا طائفة من طوائفهم . ولما بطل هذا وجب أن يكون ذلك المعصوم الذي هو المراد بقوله « اولی الامر » أهل الحلّ والعقد من الأمة ، وذلك للقطع بأن اجماع الأمة حجة ^(۱) .

نقد وتحلیل کلام فخر رازی

خلاصه کلام فخر رازی این است که چون خداوند به قطع و جزم امر به اطاعت اولی الامر فرموده است ، پس اولی الامر باید معصوم از خطاً باشند . زیرا در صورت عدم عصمت آن ها در فرض اقدام بر خطا هم امر به اطاعت آن ها نموده است . در این صورت خداوند امر به فعل خطا کرده ، در حالی که فعل خطا منهیّ عنه است . بنابراین امر ونهی در یک امر واحد وبه یک اعتبار واحد جمع شده است . و این اجتماع محال است .

مقصود فخر از امر به جزم و قطع همان امر مطلق است . زیرا سیاق کلام همین معنی را اقتضا می کند ، ومقصود او از قطع در مقابل تردید نیست . بلکه در مقابل تقیید است . وی پس از اثبات این مطلب و برای نشان دادن اجماع اهل حلّ و عقد به عنوان مصداق اولی الامر ونفی امام معصوم می گوید :

اولی الامر معصوم یا مجموع امت است ، یا بعضی از آن (ائمه معصومین) . اما بعضی از امت نمی تواند معصوم باشد . زیرا خداوند اطاعت اولی الامر معصوم را در آیه واجب دانسته ، و وجوب اطاعت مشروط به معرفت آن ها وقدرت بر دسترسی به آن ها واستفاده از آنان است . در حالی که می دانیم ما در این زمان از معرفت امام معصوم ودسترسی به امر و استفاده دین وعلم از محضر او عاجزیم . پس اولی الامر نمی تواند امام معصوم باشد که بعضی از امت و یا طایفه ای از آن ها است .

۱- التفسیر الکبیر ج ۴ / ۱۱۳ - ذیل تفسیر آیه مورد بحث .

اگر امام معصوم نمی تواند مراد از اولی الامر باشد ، پس لا محاله باید اهل حلّ و عقد از امت مراد باشند .

بر فخر رازی این اشکال وارد شده که قول اهل حلّ و عقد خارج از اقوال چهارگانه امت است ، و این خرق اجماع می باشد .

وی برای خروج از اشکال خرق اجماع تلاش نموده قول مختار خود را بر یکی از اقوال چهارگانه تطبیق نماید لذا در جای دیگر اهل حلّ و عقد را همان علماء دانسته است ^(۱) ، و بدینوسیله قول خودش را در مجموع اقوال امت و نه خارج از آن می داند ، مقصود وی از علماء خصوص فقهاء است . زیرا در جای دیگر تصریح کرده علمای اهل حلّ و عقدند که قدرت استنباط احکام الهی از نصوص کتاب و سنت را دارا هستند نه متکلمان و نه مفسران و نه محدثان . اما صاحب تفسیر المنار دائره اهل حل و عقد را فراتر از علماء می داند ، و طبقات دیگر اجتماع را مثل امراء ، فرماندهان و نیروهای مسلح ، تجار ، صنعت گران ، کشاورزان ، سران کارگران ، احزاب ، مدیران جراید و سردبیران و عموم کسانی که مورد وثوق امت هستند ، داخل در عنوان اهل حل و عقد دانسته است .

کلام او چنین است : « اجماع اولی الامر وهم أهل الحل والعقد الذین تثق بهم الأمة من العلماء والرؤساء فی الجیش والمصالح العامّة کالتجارة والصناعة والزراعة ، وكذا رؤساء الطلاب والاحزاب ومدیرو الجراید المحترمة ورؤساء تحریرها وطاعتهم حینئذ هی طاعة اولی الامر » ^(۲) . فخر رازی در جای دیگر درباره موضع شیعه پیرامون تفسیر اولی الامر مناقشه مفصل تری دارد . عبارت او از این قرار است :

« واما حمل الایة علی الائمة المعصومین علی ما تقوله الروافض ففی غاية البعد بوجوه : أحدها « ما ذکرناه أن طاعتهم مشروطة بمعرفتهم وقدرة الوصول اليهم ، فلو اوجب علينا طاعتهم قبل معرفتهم كان هذا تکلیف ما لا یطاق ، ولو اوجب علينا طاعتهم إذا صرنا عارفين بهم وبمذاهبهم

۱- التفسیر الکبیر ج ۴ ص ۱۱۳ .

۲- تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار ، محمد رشید رضا ج ۵ / ۱۸۷ ط : دار الفکر بیروت ۱۳۹۳ هـ - ۱۹۷۳ م .

صار هذا الايجاب مشروطاً ، وظاهر قوله : ﴿ اطيعوا الرسول واولى الامر منكم ﴾ يقتضى الاطلاق ، وايضاً ففي الآية ما يدفع هذا الاحتمال ، وذلك لانه تعالى أمر بطاعة الرسول وطاعة اولى الأمر منكم فى لفظة واحدة ، وهو قوله : ﴿ واطيعوا الرسول واولى الامر منكم ﴾ واللفظة الواحدة لا يجوز أن تكون مطلقة ومشروطة معاً ، فلما كانت هذه اللفظة مطلقة فى حق الرسول وجب أن تكون مطلقة فى حق اولى الامر .

الثانى : أنه تعالى أمر بطاعة اولى الامر ، واولوا الامر جمع ، وعندهم لا يكون فى الزمان إلّا امام واحد ، وحمل الجمع على الفرد خلاف الظاهر . وثالثها : أنه قال : « فان تنازعتم فى شئ فردّوه الى الله والرسول » ولو كان المراد باولى الامر الامام المعصوم لوجب ان يقال : فان تنازعتم فى شئ فردّوه الى الامام ، فثبت أن الحق تفسیر الآية بما ذكرناه .^(۱)

نقد نظريه فخر رازى

برای نقد نظريه فخر رازى نخست اشکالات وارد بر تفسیر مختار او برای اولى الامر ، يعنى اجماع اهل حلّ وعقد بازگو می شود ، سپس اشکالات او بر مختار شيعه دفع می گردد .

اشکالات وارد بر نظريه فخر رازى :

بر نظريه مختار فخر رازى در تفسیر اولى الامر چندین اشکال وارد است ، از جمله :

۱- حمل اولى الامر وقتى قابل قبول می شود که ثابت گردد جمع « اولى الامر » مجموعى است نه استغراقى ، به اين معنى که وقتى اهل حلّ وعقد مجموعاً به یک تصميمى برسند ، وبر آن اجماع کنند ، آن گاه واجب الاتباعند . اما در صورت اثبات جمع استغراقى ، مختار فخر باطل می گردد . مقصود از جمع استغراقى اين است که اين حکم برای فرد فرد آن جمع مستقلاً ثابت است ، يعنى یک نفر از جمع اگر تصميمى بگيرد ، واجب الاتباع است . مثلاً اگر مولى به عبد

۱- التفسير الكبير ، محمد بن عمر الطبرستانى الرازى الملقّب بفخر الدين الشافعى (۵۴۴ - ۶۰۶) ج ۴ / ۱۱۴ ، دار احياء التراث العربى بيروت ، ۱۴۱۵ هـ - ۱۹۹۵ م .

خود بگوید : « اکرم العلماء » یا « اکرم کلّ عالم » ، اکرام هر کدام از علماء مستقلاً واجب است . چون امر به تعداد افراد جمع استغراقی منحل می شود ، بر خلاف جمع مجموعی .

در آیه مورد بحث اولی الامر ظهور در جمع استغراقی دارد نه مجموعی .

یکی از قرائن آن ، این است که کلمه « اولی الامر » در مورد کسانی اطلاق می شود ، که بالفعل صاحب اختیار امور مردم اند ، و قبل از این که اطاعت آن ها در این آیه اثبات گردد ، ولایت آن ها احراز شده باشد ، و الاً به آن ها اولی الامر گفته نمی شود . و اگر موضوع احراز نشود ، حکم یعنی وجوب اطاعت بر آن بار نمی شود . اما از آن جا که در آیه حکم اطاعت بر آن ها بار شده ، پس اولی الامر بالفعل باید ولایت داشته باشند . در این صورت ، اتباع فرد فرد آن ها به خاطر ولایت مستقلاً واجب می شود .

در حالی که اهل حلّ و عقد بالفعل ولایت ندارند چون کسی به آن ها ولایت نداده است . و حکم درباره فرد فرد آن ها ثابت نیست و نمی توانیم بگوییم که با صدور حکم وجوب اطاعت اولی الامر ولایت آن ها هم محرز شده است ، زیرا حکم نمی تواند موضوع خود را درست کند بلکه باید پیش از صدور حکم موضوع شده باشد .

بنابراین اطلاق اولی الامر بر آن ها درست نیست .

۲- با توجه به نظریه فخر مبنی بر استفاده عصمت از آیه اولی الامر ، نظریه مختار او مبنی بر تطبیق اولی الامر بر اهل حل و عقد مخالف اجماع اهل سنت است زیرا اهل سنت بر این معنی اجماع دارند که بعد از پیامبر 6 هیچ انسانی عصمت ندارد . چون عصمت ملازم نبوت است . وقتی نبوت نباشد ، عصمت هم نمی تواند باشد .

۳- اهل حلّ و عقد ، بنا بر نظریه فخر ، چنان چه اجماع پیدا کنند ، حکم آن ها معصوم است . اما اجماع آن ها عادتاً محال است . چون دارای گرایش ها ، استعدادها و هواهای نفسانی مختلف هستند . و عادتاً اجماع آن ها محال است . و تا به حال در هیچ مسأله ای از مسائل سیاسی ، اجتماعی تاریخ اسلام ، اجماعی برای اهل حلّ و عقد پیدا نشده است . در این صورت برای اولی

الامر مصداقی پیدا نشده است ، پس چگونه خداوند ما را امر به اطاعت کسانی می کند که مصداقی برای آن ها پیدا نشده عادتاً نمی شود ؟

مگر این که گفته شود ، مقصود از اجماع همان اکثریت است . آن گاه این سؤال مطرح می شود که مبنای عصمت اکثریت چیست ؟ آیا امکان ندارد که اقلیتی بر حق باشند ، و اکثریتی خطاکار ؟ آیاتی که درباره مذمت اکثریت وارد شده دلیل آشکاری است بر این که حداقل ، اکثریت در بعضی موارد راه خطا را می رود .

۴- برفرض تحقق اجماع در مورد اهل حل و عقد ، عصمتی که برای اجماع حاصل می شود به اعتبار هیئت اجتماعی اهل حل و عقد است . زیرا افراد اهل حل و عقد هیچ کدام معصوم نیست . از طرفی دیگر هیأت اجتماعی یک حالت اعتباری و قراردادی است نه حقیقی ، در حالی که عصمت به معنی انطباق رأی بر واقع و مصونیت الهی یک صفت نفسانی واقعی و حقیقت تکوینی است . و حقیقت تکوینی نمی تواند بر امر اعتباری تعلق پیدا کند .

۵- منشأ عصمت اهل حل و عقد ثبوتاً یکی از این احتمالات سه گانه می تواند باشد .

الف - جریان عادی و طبیعی ب - جریان غیر طبیعی (اعجازی)

ج - مقتضای تربیت اسلامی

لیکن هر سه احتمال فوق اثباتاً باطل است زیرا اگر مقصود جریان عادی و طبیعی باشد . یعنی همان گونه که در جامعه های دیگر غیر اسلامی گروه اهل حل و عقد در تصمیم گیری های اجتماعی تأثیر گذارند . در امت مسلمان نیز مدخلیت دارند . در این صورت باید گفت : اگر چه در تصمیم گیری های اجتماعی نسبت به تصمیم های فردی احتمال خطا کمتر می شود ، و ضریب اطمینان بالاتر می رود ، اما احتمال خطا هرگز منتفی نمی گردد . زیرا معمولاً نخبگان هر جامعه ای در بعضی تصمیم ها مسیر واقع و حقیقت را طی می کنند و در برخی موارد راه خطا را می روند .

روند حوادث تاریخی و اجتماعی روز بهترین شاهد این واقعیت است .

اما چنان چه مقصود از منشأ عصمت جریان غیبی و خارق العاده باشد ، و اجماع اهل حل و عقد به عنوان امتنان الهی از خطا منزّه می شود ، همان گونه که قرآن از تحریف مصونیت دارد ، در این صورت باید قرآن به آن اشاره می فرمود ، و پیامبر 6 آن را مورد تأکید قرار می داد ، و جزئیات آن را بیان می کرد ، و خلفا که اساس خلافت شان همان مدّعی اهل حلّ و عقد است ، به آن احتجاج می کردند ، در حالی که هیچ کدام از این لوازم حاصل نشده است . این ادّعا را برای اولین بار فخر رازی در قرن ششم و هفتم مطرح نمود ، و دیگران به تبع او آن حرف را زدند . بنابراین حرف فخر بر خلاف آن چه که سلف آن را قبول نموده است و به نوعی مخالف اجماع مسلمین تلقّی شده است . خود فخر برای گریز از اشکال خرق اجماع آن را به قول سوم ارجاع نموده است .

توضیح این که وقتی به نظریه فخر اشکال شده که همه امت در امر تفسیر اولی الامر بر چهار قول است .

اول : خلفای راشدین دوم : فرماندهان جنگ سوم : علما چهارم : ائمه معصومین .
بنابراین تفسیر اولی الامر به جماعت اهل حل و عقد قول پنجم می شود ، و لازمه آن خرق اجماع است . وی برای فرار از این اشکال ، گفت : مقصود من از اهل حل و عقد همان قول سوم ، یعنی علما است .

اما اگر مقصود او همان تربیت اسلامی است ، به این معنی که اسلام تربیت خود را بر اصول دقیقی بنیان نهاده که لازمه آن تربیت نسلی از اهل حلّ و عقد است که تا سرحدّ عصمت برسند . به طوری که در تصمیم های جمعی خود دچار اشتباه نمی شوند .

در جواب باید گفت : اولاً این احتمال با قوانین کلی منافات دارد . زیرا ادراک کل همان مجموع ادراکات اجزاء است ، و اگر درباره جزء جزء آن مجموع احتمال خطا برود ، این احتمال خطا بر کل هم می رود .

وثانیاً: صحنه عملی مسلمانان در صدر اسلام این احتمال را تکذیب می کند. زیرا جامعه ای که بر اساس اهل وعقد مبتنی شده، سر از چه تا کجا آبادی درآورد. از ریختن خون های پاک، فسادهای اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی و نهایتاً سر از سلطنت موروثنی درآورد. بنابراین، هیچ کدام از احتمالات مذکور برای منشأ عصمت اجماع اهل حل وعقد درست نیست و لازمه آن، یعنی: قول عصمت اجماع اهل حل وعقد باطل است.

پاسخ به یک پرسش:

امکان دارد کسی به دفاع از نظریه فخر به این روایت مشهور نبوی تمسک کند که می فرماید:

«لن تجتمع امتی علی ضلالة»^(۱).

در جواب می توان گفت: اولاً بر فرض صحت روایت ارتباطی به مدّعی فخر رازی ندارد، زیرا موضوع حدیث اجتماع امت است، در حالی که موضوع مدّعی فخر خصوص اهل حل و عقد است.

ثانیاً: روایت وجود خطا را در امت نفی نمی کند، تنها اجتماع امت بر خطا و ضلالت را نفی می کند. و برگشت این معنی به این است، که خطای در مسائل همه امت را در بر نمی گیرد. زیرا دائماً در بین امت کسی یا کسانی که همیشه بر حق اند، پیدا می شود. در واقع حدیث بر وجود معصوم در میان امت که عقیده شیعه است، تأکید می ورزد.

ثالثاً: این وضعیت اختصاص به امت اسلام ندارد بلکه در امت های قبلی هم چنین وضعی بوده است. مؤید این معنی حدیث افتراق امت یهود به هفتاد و یک فرقه و امت نصاری به هفتاد و دو فرقه و امت اسلام به هفتاد و سه فرقه که یک فرقه اهل نجات و مابقی اهل هلاکند. زیرا ظاهر حدیث این است که وجود فرقه ناجیه فقط در امت اسلام نیست بلکه در امت های گذشته هم بود.^(۲)

۱- کنز العمال خ ۱۶۵۸ - میزان الحکمة ۲ / ۶۸.

۲- برای تفصیل بحث به تفسیر میزان ج ۴ ذیل آیه مورد بحث رجوع شود.

با توجه به اشکالاتی که بر نظریه فخر رازی در مورد تفسیر « اولی الامر » به اجماع اهل حل و عقد وارد است ، به این نتیجه می رسیم که هیچ تفسیر معقولی آیه مذکور با عنایت به دلالت آیه بر عصمت اولی الامر جز پذیرش نظریه شیعه یعنی « ائمه معصومین » وجود ندارد . اشکالاتی که نامبرده بر تفسیر شیعه وارد دانسته است ، با قدری تأمل بی پایگی آن ها آشکار می شود .

پاسخ به اشکالات فخر رازی بر عقیده امامیه

فخر رازی ، همان گونه که گذشت ، سه اشکال بر نظریه امامیه مبنی بر تفسیر اولی الامر به ائمه معصومین ، مطرح کرده است . اینک خلاصه اشکالات و پاسخ آن ها تقدیم می شود .

اشکال اول : اطاعت ائمه به معرفت وامکان دسترسی به آن ها مشروط است . زیرا وجوب اطاعت بدون معرفت تکلیف به ما لایطاق است . و مشروط بودن اطاعت آن ها با اطلاق آیه منافات دارد .

پاسخ اشکال اول :

اولاً : اشکال فوق بر نظریه مختار فخر هم وارد است . زیرا وجوب اطاعت امر اهل حل و عقد بدون معرفت آن ها تکلیف به ما لایطاق ، و مشروط بودن آن به معرفت ، مخالف اطلاق آیه است .

ثانیاً: کسی نگفته است، که معرفت ائمه شرط وجوب اطاعت آن هاست. زیرا وجوب اطاعت آن ها به صورت مطلق محرز و ثابت است، چه معرفت حاصل شود، چه نشود. منتها امتثال آن وجوب، یعنی انجام واجب (تحقق عملی اطاعت) به معرفت مشروط است.

بدیهی است که شرط واجب غیر شرط وجوب است. گاهی اوقات وجوب یک چیزی مطلقاً ثابت است ولی انجام واجب مشروط است. مثلاً وجوب نماز مطلقاً ثابت و محرز است چه وضوء باشد چه نباشد. لیکن انجام واجب (نماز) مشروط به تحصیل طهارت (وضوء و ...) مکی باشد. اما برخی احکام دیگر هم اصل وجوب آن ها مشروط است و هم انجام واجب. مانند وجوب حج که مشروط به استطاعت است، لذا تحصیل استطاعت لازم نیست، چون اگر استطاعت نباشد، وجوب هم نیست اما پس از تحقق شرط، وجوب هم تعلق پیدا می کند و انجام حج واجب مشروط به شرایطی است مثل تهیه گذرنامه و انتخاب کاروان و غیره که انجام این ها واجب است.

وجوب اطاعت ائمه مانند وجوب نماز مطلق است و به هیچ شرطی مشروط نیست. اما در موقع اطاعت انجام خود واجب به معرفت مشروط است. بنابراین معرفت شرط انجام واجب (اطاعت ائمه) است که انجام آن بدون معرفت ممکن نیست. اما تحصیل معرفت هیچ گونه مشقتی چه رسد به استحاله، ندارد زیرا از سوی خداوند و پیامبر 6 به اندازه کافی نصوصی در معرفت ائمه صادر شده که در جای خود ثابت شده است.

بنابراین در این معرفت هیچ استحاله ای وجود ندارد. کما این که معرفت اهل حلّ و عقد از طریق عادی و توسط خود مکلفین قابل احراز است. فرقی که وجود دارد این است که معرفتی ائمه از سوی خداست، ولی معرفتی اهل حل و عقد از سوی بشر است.

خلاصه اشکال دوم:

کلمه « اولی الامر » جمع است بنابراین اطاعت متعدّد واجب است . در حالی که از نظر شیعه در هر زمانی فقط یک امام معصوم مفترض الطّاعه بیشتر وجود ندارد . و اطلاق جمع بر مفرد خلاف ظاهر است .

پاسخ اشکال :

این گونه استعمال و اطلاق جمع بر مفرد در لغت شایع است . و در قرآن موارد زیادی برای این اطلاق آمده است ، مانند :

﴿ فَلَا تَطْعِ الْمُكَذِّبِينَ ﴾^(۱)

﴿ إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا ﴾^(۲)

﴿ وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾^(۳)

در این آیات اگر آدمی فقط از یک مکذب و یا از یک ارباب و بزرگ (جائر) اطاعت کرده باشد ، مشمول آیه می شود . و تواضع در مقابل جمع مؤمنین واجب است ، اگر چه در عمل به صورت تک تک حاصل می شود ، و چه بسا هم زمان این تواضع در مقابل همه ممکن نباشد . بنابراین اگر چه اطاعت نسبت به ائمه به صورت آحادی تحقق پیدا می کند ، ولی وجوب اطاعت نسبت به جمع بر حسب لفظ بیان می شود . و این خلاف ظاهر نیست . آن چیزی خلاف ظاهر است که جمع بر مفرد حمل می شود ، و اراده واحد شود ، نه این که حکمی بر جمع تعلق بگیرد ، به طوری که به احکام متعدد به تعداد آحاد افراد آن جمع منحل گردد . مثل وجوب اکرام علمای شهر ، مثلاً اگر گفته شود : « اکرم علماء بلدک » این حکم به وجوب اکرام تک تک افراد از علمای آن شهر متعدّد می شود .^(۴)

۱- القلم / ۸ .

۲- احزاب / ۶۷ .

۳- الحجر / ۸۸ .

۴- رجوع شود به تفسیر المیزان ج ۴ / ۳۹۲ .

به عبارت دیگر : اگر چه در هر زمان بیش از یک امام نیست ، ولی اطاعت از ائمه به لحاظ زمان‌های متعدّد است ، و این منافات ندارد که در هر زمانی اطاعت امامی واجب باشد . در نتیجه مؤمنان در طول زمان ها مکلف هستند از امامان معصومی که امر آن ها به آنان رسیده است اطاعت نمایند .^(۱)

خلاصه اشکال سوم :

درذیل آیه آمده است : ﴿ فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله ورسوله ﴾ ونامی از اولی الامر نبوده است . در حالی که اگر امام معصوم باشد ، باید به اولی الامر (امام) ارجاع می شد .

پاسخ اشکال :

از آن جا که ضمیر « تنازعتم » به مؤمنین بر می گردد ، زیرا آیه با این خطاب : ﴿ یا ایها الذین آمنوا ﴾ آغاز می شود ، بنابراین تنازع بین خود مؤمنین تصور می شود ، نه بین مؤمنین واولی الامر . زیرا اولی الامر واجب الاطاعه هستند و تنازع با آن ها روا نیست . بنابراین تنازع متصور بین مؤمنین پیرامون شناخت حکم الله است ، به قرینه آیات بعدی که مراجعه به حکم طاغوت و ترک رجوع به حکم خدا و رسول را مورد مذمت قرار می دهد . طبیعی است که حکم خدا در قرآن و سنت تبیین شده است . و این دو ، حجت قاطعند برای کسانی که امکان استنباط حکم را از آن دو دارند . کما این که تفسیر اولی الامر هم درباره مفاد کتاب و سنت حجت قاطع است . زیرا آیه وجوب اطاعت اولی الامر را به صورت مطلق مطرح نموده است ، و همگی به خود کتاب و سنت بر می گردد .^(۲)

به عبارت دیگر : چون امامان معصوم در پایان دادن به خصومت ها و حکم در موارد تنازع بر اساس قرآن و سنت پیامبر 6 عمل می کنند ، و کاملاً به کتاب و سنت آگاهی دارند ، رد به آنان

۱- امامت و عصمت امامان در قرآن ، رضا کاردان ، چاپ مجمع جهانی اهل بیت : - قم ، ۱۳۸۸ ش .

۲- رجوع شود به تفسیر المیزان ج ۴ / ۳۸۹ .

(بازگشت به آنان در مسایل مورد نزاع) بازگشت به خدا و رسول است . بدین لحاظ ذکر اولی الامر و تکرار آن لزومی نداشته است .^(۱)

از بیانات گذشته به این نتیجه می رسیم که وجوب اطاعت اولی الامر به صورت مطلق دلالت بر عصمت آن ها می کند . و چون مقصود از اولی الامر - مخصوصاً با توجه به نصوصی در تفسیر آیه آمده و در بحث امامت خاصه خواهد آمد - ائمه می باشد ، پس عصمت ائمه طبق این آیه ثابت و محرز است .

شبهه جبر در عصمت معصومین و پاسخ آن

یکی از شبهاتی که از قدیم درباره عصمت ائمه : مطرح شده شبهه جبر است . به این معنی ، که وقتی می گوئیم ، : ائمه معصومند ، یعنی خداوند اراده حتمی و تکوینی مبنی بر مصونیت آن ها از انجام گناه و خطا و اشتباه دارد . نتیجه این اراده قطعی این است که محال است ائمه : دست به گناه بزنند ، و یا از آن ها اشتباهی سر بزنند . لازمه این عقیده این است که ائمه مجبور به دوری جستن از گناه و اشتباه هستند . در حالی که شیعه عقیده جبر را نفی می کند ، کما این که قول به تفویض را هم قبول ندارد . سخن معروف آن ها این است : « لا جبر ولا تفویض ، بل امر بین الامرین » . در این صورت عصمت برای ائمه مایه فخر و مباهات نیست ، ما هم اگر هم چون عنایتی از سوی خدا پیدا کنیم مثل آن ها می شویم . در پاسخ به این شبهه علمای شیعه جواب های موجز و مفصل فراوانی ارائه داده اند . در این جا به عنوان توضیح مطلب چند نکته مورد تذکر قرار می گیرد .

نکته اول : شبهه جبر اگر نسبت به عصمت ائمه : وارد باشد ، نسبت به عصمت انبیاء هم وارد است . هر جوابی که در آن جا به آن شبهه داده می شود ، این جا هم جریان دارد .

۱- امامت و عصمت امامان : در قرآن ، کاردان ص ۱۲۳ .

نکته دوم : حل شبهه جبر در مورد عصمت انبیاء وائمه : نه بر مبنای جبری اشاعره و نه بر مبنای تفویض معتزله امکان پذیر نیست . بلکه فقط بر مبنای اهل البیت : یعنی « لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین » ممکن است .

خلاصه جواب بر اساس این مبنا این است .

همه افعال بندگان حتی افعال اختیاری آن ها اگر چه بر اساس توحید افعالی و نفی شریک بالاستقلال در عالم خلق ، حقیقتاً مخلوق خداوند سبحان و متعلق اراده تکوینی حق است ، لیکن آفرینش افعال اختیاری آن ها با وساطت اراده خاصه خود بندگان صورت می گیرد ، به طوری اراده انسان در طول اراده تکوینی حق قرار می گیرد . بر این اساس نسبت دادن افعال را به انسان ها حقیقی می دانند ، کما این که نسبت دادن آن ها به خدا هم حقیقی است ، از این رهگذر عقاب و ثواب اعمال هم به صورت منطقی توجیه می شود .

مثالی که برای تقریب ذهن جهت تصحیح نسبت فعل به خدا و به انسان حقیقتاً می توان زد این است .

اگر دست کسی فلج باشد ، وقادر به حرکت دادن آن بدون وصل به دستگاهی نباشد ، چنان چه آن شخص با کمک آن دستگاه با دست خود کاری اختیاری مثل زدن ظالمانه سیلی بر صورت کسی و یا کشیدن دست ترحم بر یتیمی را انجام دهد . آن کار هم به شخص قابل اسناد است ، هم به دستگاه .

البته تشبیه دستگاه به اذن تکوینی خدا جهت انجام کار قیاس مع الفارق است .

چون اذن خدا از روی حکمت و اختیار صادر می شود ، بر خلاف دستگاه که شعور و حکمت و اختیار ندارد . اما جهت تقریب ذهن مناسب است .

خداوند جهت امتحان انسان اذن تکوینی به انسان می دهد ، که مختارانه تصرف کند ، ولو این که کار قبیح انجام دهد . اما در مقابل ، خداوند اذن تشریعی به انجام کار قبیح نداده ، بلکه نهی فرموده و وعده عذاب هم داده است .

بیان فوق برای توضیح نظریه « لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین » است .

بر اساس نظریه فوق می توان عصمت معصومین را با این بیان تبیین نمود .
خداوند چون می داند که اراده معصوم به خاطر عشق و شوق او به اطاعت حق ، و علم و بصیرتش نسبت به زشتی معصیت ، دائماً بر وفق اراده تشریعی حق جریان دارد ، پیشاپیش برای ذات حق صحیح است که از اراده قطعی خود مبنی بر مصونیت و طهارت معصوم از گناه و معصیت خبر دهد ، همان گونه که در آیه تطهیر به آن اراده تکوینی تصریح شده است . زیرا اراده با ادات حصر (انما یرید الله) ذکر شده است ، و این با صرف اراده تشریعی که برای همه مکلفین است ، سازگاری ندارد .

بر اساس تقریر فوق معنای اصطفاء ، اجتناء و اختیار اولیاء جهت انجام رسالت های الهی روشن می گردد .

بنابراین اراده تکوینی حق بر طهارت و عصمت ، چه در انبیاء ، و چه در ائمه معصومین : با اختیار منافات ندارد ، و لازمه عصمت جبر نیست .

نکته سوم : عصمت معصومین و استحاله صدور گناه از آنان با بیان دیگر هم قابل تبیین است . محال بودن انجام گناه از سوی معصوم از نوع محالات عقلی نیست تا لازمه آن جبری گری باشد ، بلکه از نوع محالات عادی است .

محال عقلی عبارت است ، از آن چیزی که انجام آن امکان ذاتی ندارد . مثل کاری که لازمه آن ، اجتماع ضدّین با تقیضین یا ارتفاع آن دو باشد . مثلاً اگر کسی بگوید که فلان ساعت به مخصوصی در روز که موصوف به روز است ، در همان زمان و همان مکان شب است . این فرض عقلاً ممکن نیست چون لازمه آن جمع بین ضدّین است . یعنی هم روز و هم شب که ضد هم می باشند .

اما محال عادی کاری است که انجام آن ذاتاً ممکن است . منتهی عادتاً تحقق پیدا نمی کند . مثلاً انسان عاقل هرگز برهنه لخت مادرزاد به بیرون نمی رود ، به طوری که رهگذران او را ببینند و یا عادتاً هرگز مدفوع خود را نمی خورد .
اگر چه انجام آن کارها عقلاً ممکن است .

نسبت به این دو مورد وامثال آن می توان گفت که همه مردم عاقل معصوم هستند .
 برخی دیگر از کارها مثل شراب خوری برای بعضی مردم محال عادی است ، اما برای بعضی دیگر عادتاً هم ممکن است . مثلاً عالمی را در نظر بگیرید که در ظهر ماه مبارک رمضان جلو جمعیت بالای منبر در ملأ عام شرب خمر کند . آن چیزی است که نه به ذهن او خطور می کند و نه به ذهن هیچ کس . پس آن شخص در این جهت معصوم است .
 اما اشخاص دیگر ، در جاهای دیگر ، ویا اوقات دیگر که تقیّدی به شریعت ندارند ، چه بسا آن کارها را به راحتی انجام دهند .
 انسان معصوم کسی است که با آن علم وبصیرتی که دارد ، از همه گناهان کبیره وصغیره بدون استثناء اجتناب می ورزد .

انسانی که دارای علم الیقین است و آثار جهنمی گناهان را می بیند .
 ﴿ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥٠﴾ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٥١﴾ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿٥٢﴾ ۝ .

(۱)

« اگر شما علم الیقین (به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی کرد) . به یقین شما جهنم را خواهید دید . سپس (با ورود در آن) آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد » .

چگونه می تواند به خود اجازه دهد که دست به گناه بزند؟!
 بنابراین معصوم با وجود اختیار بر انجام گناه ، عادتاً محال است دست به انجام آن بزند ، و هیچ گونه منافاتی هم با اختیار ندارد .

نکته چهارم : مطلبی که گفته شد ، مربوط به بعد اجتناب از گناه در مورد معصوم است . اما معصوم علاوه بر آن ، از خطا و اشتباه هم منزّه ومصون است . اگر چه لازمه صدور خطا و اشتباه گناه نیست ، چون آثار خطا با امتنان الهی مرتفع گردیده است . اما معصومین به خاطر مسئولیت

بزرگی که دارند ، به لطف حق از خطا و اشتباه هم مصون اند . زیرا در صورت احتمال بروز خطا ، وثوق به سخن معصوم برای مردم ایجاد نمی شود ، و حجّت الهی اتمام نمی گردد .

منشأ مصونیت معصوم از خطا و اشتباه این است ، که علم معصوم لدنی است ، و علم لدنی از نوع علم حضوری است نه حصولی . در علم حصولی که صورت های ذهنی بین عالم و معلوم وساطت پیدا می کند ، امکان رخداد خطا وجود دارد . اما در علم حضوری که نفس معلوم بدون هیچ واسطه ای حضور پیدا می کند ، امکان صدور خطا وجود ندارد علم حضوری مثل علم انسان به نفس خود است و فعل نفس خویش ، و مثل علم خدا به تمام مخلوقات است .

و چون خداوند این علم را به معصوم افاضه می کند ، در واقع همه معلومات نزد معصوم حاضرند و او بر همه چیز به اذن خدا اشراف پیدا می کند . پس هیچ گونه خطا و سهو و اشتباه در کار او تصور نمی شود .

ویژگی سوم : علم لدنی

سومین ویژگی امامت از دیدگاه شیعه علم لدنی امام است .

توضیح این که ائمه : که در جایگاه رهبری امت بعد از پیامبر 6 نشسته اند ، باید از علوم و معارف فوق العاده ای برخوردار باشند ، تا بتوانند رسالت بلند امامت را در همه ابعاد وجوانب بر دوش کشند . لذا لطف الهی اقتضا می کند ، که ائمه باذن خدا احاطه علمی - آن هم به صورت حضوری که هیچ گونه خطا و اشتباهی در آن راه بیاید - بر معارف بلند الهی ، احکام شرعی ، و موضوعات مختلف ، حتی گذشته و آینده جهان علاوه بر حال داشته باشند .

از این رهگذر می بینیم ، که شیعه برای ائمه علاوه بر قرآن و سنت از منبع دیگری به نام علوم لدنی ، اشراقات والهامات الهی نام می برد . با این علم لدنی ، امام نیازی به کسب علوم از راه های عادی مثل رفتن به مکتب و مدرسه و تلمذ نزد استاد ندارد .

در آیات و روایات از علم لدنی به علم غیب ، البته نه استقلال بلکه با اذن و مشیئت خدا ، هم تعبیر شده است .

شیخ مفید درباره عقیده شیعه پیرامون علوم ائمه : می نویسد :

« واقول ، إنّ الأئمة من آل محمد 6 قد كانوا يعرفون ضمائر بعض العباد ويعرفون ما يكون قبل كونه ، وليس ذلك بواجب في صفاتهم ولا شرطاً في امامتهم ، وإنّما أكرمهم الله تعالى به وأعلمهم إياه للطف في طاعتهم والتمسك بإمامتهم ، وليس ذلك بواجب عقلاً ولكنه وجب لهم من جهة السماع . فأما إطلاق القول عليهم بأنّهم يعلمون الغيب فهو منكر بين الفساد ، لأنّ الوصف بذلك إنّما يستحقه من علم الأشياء بنفسه لا بعلم مستفاد ، وهذا لا يكون إلّا لله - عزّ وجلّ - ، و على قولي هذا جماعة أهل الإمامة إلّا من شدّ عنهم من المفوضة ومن انتمى اليهم من الغلاة » .^(۱)

۱- اوائل المقالات في المذاهب والمختارات ، الشيخ المفيد ص ۲۱ .

شیخ مفید در کلام مزبور علم به نھان مردم وحوادث آیندہ را بہ ائمہ قاطعانہ نسبت می دھد ، اما وجوب عقلی آن را ومشروط بودن امامت آن ہا را بہ آن نفی می کند ، فقط آن را از باب لطف وکرامت الہی برای آن ہا جایز می داند . البتہ وجوب نقلی آن را مورد تأکید قرار می دھد . واطلاق علم غیب بہ صورت استقلالی بر ائمہ جایز نمی داند . زیرا علم غیب بہ صورت مطلق وبنفسہ مخصوص خداوند سبحان است . اما ائمہ آن را بہ صورت علم مستفاد از خدا می گیرند ، ولی علم غیب بنفسہ وغیر مستفاد را مخصوص خدا می داند وآن را کلام جماعت امامیہ بہ استثناء مفوضہ وغلاۃ می داند .

شیخ مفید در ادامہ آن بحث ، نزول وحی را عقلاً برای ائمہ جائز می داند ، ولی بہ خاطر دلیل نقلی واجماع آن را ممنوع ، وقائل بہ آن را کافر قلمداد می کند . عبارت او از این قرار است : « واقول : إنَّ العقل لا يمنع من نزول الوحي اليهم وان كانوا ائمة غير انبياء » .

فقد أوحى الله - عزَّ وجلَّ - إلى أمِّ موسى : « أن ارضعيه فإذا خفت فألقيه في اليم ولا تخافي ولا تحزني إنا رادّوه اليك وجاعلوه عن المرسلين » فعرفت صحّة ذلك بالوحي وعملت عليه ولم تكن نبياً ولا رسولاً ولا إماماً ، ولكنّها كانت من عباد الله الصالحين . وإنّما منعت من نزول الوحي عليهم والايحاء بالأشياء اليهم للإجماع على المنع من ذلك والاتفاق على أنّه من يزعم أن أحداً بعد نبينا 6 يوحى إليه فقد أخطأ وكفر ، ولحصول العلم بذلك من دين النبي 6 ، كما أنّ العقل لم يمنع من بعثه نبياً بعد نبينا 6 ونسخ شرعه كما نسخ ما قبله من شرائع الانبياء ، وأنّما منع ذلك الإجماع ، والعلم بأنّه خلاف دين النبي 6 من جهة اليقين وما يقارب الاضطرار . والإماميّة جميعاً على ما ذكرت ليس بينها في ما وصفت خلاف ... » .^(۱)

در نہایت شیخ مفید اگر چہ نزول وحی را بر ائمہ بہ حکم اجماع جایز نمی داند ، ولی شنیدن کلام ملائکہ توسط ائمہ بدون این کہ اشخاص آن ہا را ببیند عقلاً ونقلاً جایز می داند .

ایشان می فرماید : « والقول فى سماع الائمة : كلام الملائكة الكرام وإن كانوا لا يرون منهم الاشخاص » .

واقول ، بجواز هذا من جهة العقل ، وأنه ليس بممتنع فى الصديقين من الشيعة المعصومين من الضلال ، وقد جاءت بصحته وكونه للائمة : ومن انتميت من شيعتهم الصالحين الأبرار ، الأخبار واضحة الحجة والبرهان ، وهو مذهب فقهاء الامامية وأصحاب الآثار منهم . وقد أباه بنو نوبخت وجماعة من أهل الإمامة لا معرفة لهم بالأخبار ولم ينعموا النظر ولا سلكوا طريق الصواب » .^(١)

آيا علم لدنى شامل غير انبياء هم مى شود ؟

در این زمینه چه بسا این سؤال پیش بیاید که علوم انبیاء از ناحیه خدا است ، و نیازی به تعلّم و مکتب رفتن ندارند . زیرا به آن ها از طرف خدا وحی می شود . حالا اگر بخواهیم علوم ائمه را هم لدنی و از خدا بدانیم ، آیا موجب غلوّ و خلط بین نبوت و امامت نمی شود ؟

جواب این است ، که علم لدنی اختصاص به انبیاء ندارد ، اولیاء دیگر از قبیل اوصیاء و غیر اوصیاء هم مشمول علم لدنی بوده اند ، با این که هیچ کدام از انبیا نبودند . مثلاً

۱- حضرت خضر ، که قرآن قصه او و حضرت موسی علیه السلام را در سوره کهف آورده ، و او را به عنوان عبدی از عباد خدا که علم لدنی به او داده شده است ، معرفی می نماید ، به طوری که حضرت موسی علیه السلام که از انبیا اولی العزم است ، از او در این مصاحبت تبعیت کرده است .

« فوجدوا عبداً من عبادنا ءاتینہ رحمۃ من عندنا وعلمتہ من لدنا علماً . قال له موسی هل أتبعک علی أن تعلمنّ ممّا علّمت رشداً » .^(۱)

« (در آن جا) بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمت (و موهبت عظیمی) از سوی خود به او داده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم :

موسی به او گفت : « آیا (اجازه می دهی) از تو پیروی کنم تا از آن چه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است ، به من به بیاموزی ؟ »

۲- آصف بن برخیا که وصی حضرت سلیمان علیه السلام بود ، به واسطه این که مقداری از علم کتاب به او داده شده بود ، توانست تخت بلقیس را از یمن به بیت المقدس در کمتر از یک چشم به هم زدن حاضر کند .

« قال الذی عنده علم من الکتاب أنا اتیک به قبل أن یرتدّ الیک طرفک فلما رآه مستقراً عنده . قال هذا من فضل ربّی » .^(۲)

۱- کهف / ۶۵ - ۶۶ .

۲- النمل / ۴۰ .

« (اُمّا) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت ، گفت : من پیش از آن که چشم بر هم بزنی ، آن را نزد تو خواهم آورد ! وهنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت وپا برجا دید ، گفت : « این از فضل پروردگار من است ... » .

جمله « هذا من فضل ربی » اشاره به این که علم آن ولیّ عادی وکسبی نبود ، بلکه افاضه الهی و علم لدنی بود ، در حالی که آصف بن برخیا نبی نبود ، بلکه وصیّ بود .

کما این که وحی هم اختصاص به انبیاء ندارد . آری وحی نبوتی اختصاص به انبیا دارد ، اُمّا وحی انبایی برای غیر انبیاء و اوصیاء هم می رسد ، چه رسد به اوصیاء .

مثلاً درباره حضرت یوکابد مادر حضرت موسی علیه السلام و حضرت مریم مادر حضرت عیسی علیه السلام بنا به تصریح قرآن وحی می رسیده و ملائکه با آن ها هم سخن می شدند .

درباره حضرت یوکابد آمده است : ﴿ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ ۖ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِ وَلَا تَحْزَنِي ۗ إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴾ .^(۱)

« ما به مادر موسی الهام کردیم که : او را شیر دو ، وهنگامی که بر (جان) او ترسیدی ، وی را در دریا (ی نیل) بیفکن ، ونترس وغمگین مباش ، که ما او را به تو باز می گردانیم ، و او را از پیامبران قرار می دهیم » .

درباره تکلم ملائکه با حضرت موسی علیه السلام آمده است :

﴿ وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرُؤُا إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴾ .^(۲)

۱- قصص / ۷ .

۲- آل عمران / ۴۲ .

« و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند : ای مریم ! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته ، و بر تمام زنان جهان ، برتری بخشیده است ».

تکلم ملائکه با غیر انبیاء یا الهام مخصوص پیامبر اکرم 6 هم نیست . بلکه بنا بر دلالت احادیث خاصه و عامه شامل غیر انبیاء هم شده است .

از احادیث خاصه ، می توان به احادیث نزول جبرئیل بر حضرت فاطمه 3 بعد از رحلت پیامبر 6 استناد جست ، که در آن احادیث آمده است : جبرئیل برای تسلی دادن حضرت فاطمه 3 بر او نازل شده است ، و مطالبی مربوط به اخبار غیبی القاء فرموده و حضرت فاطمه 3 برای حضرت علی علیه السلام بازگو نموده و حضرت علی علیه السلام آن ها را نوشته و به نام مصحف فاطمه مشهور گردیده است .^(۱)

از احادیث عامه می توان به این احادیث تمسک جست .

۱- در صحیح بخاری آمده است : « لقد کان قبلکم من بنی اسرائیل یکلمون من غیر أن یکونوا انبیاء ، فان یکن فی امتی منهم أحد فعمر » .^(۲)

۲- در صحیح مسلم آمده است که عایشه از پیامبر 6 روایت نموده : « قد کان فی الامم محدثون فان یکن فی امتی منهم أحد فان عمر بن الخطاب منهم » .^(۳)

محبّ الدین الطبری در کتاب الریاض النضره محدثون را این گونه تفسیر نموده است .
« ومعنی محدثون » - والله أعلم - « أي یلهمون الصواب ویجوز أن یحمل علی ظاهره وتحديثهم الملائكة لا بوحی ، وإنما بما یطلق علیه اسم حدیث ، وتلك فضيلة عظيمة » .^(۴)

۱- ر . ک : اصول کافی ج ۱ / کتاب الحجة باب فيه ذکر الصحيفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة ح ۵ .

۲- صحیح بخاری ۲ / ۱۴۹ .

۳- صحیح مسلم در باب فضایل عمر .

۴- الریاض ۱ / ۱۹۹ .

با توجه به مطالب فوق چه اشکال دارد اگر بگوییم علم ائمه هدی : لدنی است و به آن ها مسائل الهام می شود ، ویا این که ملایکه با آن ها هم سخن می شنوند ؟

۴- افضلیت مطلق

چهارمین ویژگی امامت از نظر شیعه افضلیت مطلق امام بر امت در همه کمالات از قبیل علم ، شجاعت ، سخاوت ، تدبیر و

بر این معنی امامیه اجماع نموده اند .

شیخ طوسی در کتاب تلخیص الشافی می نویسد :

« الکلام فی کون الامام أفضل من کل واحد من رعيته ينقسم قسمين :

أحدهما يجب أن يكون أفضل منهم بمعنى أنه أكثر ثواباً عند الله تعالى .

والقسم الآخر - أنه يجب أن يكون أفضل منهم في الظاهر - في جميع ما هو امام فيه » .^(۱)

شیخ طوسی در کلام مذکور افضلیت امام را هم از حیث ثواب و قرب الی الله ، هم از جهات برتری ظاهری بر مردم از حیث کمالات لازم در امامت مورد تأکید قرار داده است .

محقق خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید الاعتقاد می فرماید :

« المسألة الثالثة : في أن الامام يجب أن يكون أفضل من غيره . قال : وبقبح تقديم المفضول

معلوم ولا ترجيح في المساوى » .

علامه حلی در شرح کلام مذکور می نویسد : « أقول : الامام يجب أن يكون أفضل من رعيته لأنه إما أن يكون مساوياً لهم أو أنقص منهم أو أفضل والثالث هو المطلوب والاول محال لانه مع التساوى يستحيل عقلاً تقديمه على الفاضل . ويدلّ عليه ايضاً قوله تعالى : ﴿ أفمن يهدي الى

۱- تلخیص الشافی ج ۱ / ۲۱۹ - طبع مؤسسة انتشارات المحبین ، قم ۱۳۸۲ .

الحقُّ أحقُّ أن يتبع أَمَّن لا يَهْدِي إلَّا أن يَهْدِي فما لكم كيف تحكمون ﴿ ویدخل تحت هذا الحكم كون الامام أفضل في العلم والدين والكرم والشجاعة وجميع الفضائل النفسانية والبدنية ﴾ .^(۱)

علامه حلی برای اثبات لزوم افضلیت امام هم به دلیل عقلی و هم به دلیل نقلی تمسک نموده است .

دلیل عقلی :

نسبت امام به امت از حیث افضلیت یکی از این سه حالت است .

الف - امام مساوی امت است .

ب - امام فروتر از امت است .

ج - امام برتر از امت است .

حالت سوم همان مطلوب است . اما حالت اول محال است . زیرا ترجیح مساوی بر مساوی که بدون مرجح است ، عقلاً قبیح می باشد . و قبیح از خداوند حکیم صادر نمی شود . حالت دوم هم محال است زیرا تقدیم مفضل (فروتر) بر فاضل (برتر) خلافت حکمت حکیم است . وقتی محال بودن دو حالت ثابت شد ، صحت حالت سوم ثابت می گردد .

دلیل نقلی :

آیه شریفه : ﴿ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ ۖ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴾ .^(۲)

« آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است ، با آن کسی که هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند ؟ شما را چه می شود ، چگونه داوری می کنید ؟ »

۱- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد ص ۲۸۸ ط : کتاب فروشی مصطفوی - قم .

۲- یونس / ۳۵ .

علامه حلی شبیه این کلام را در باب الحادی عشر، و شارح آن فاضل سیوری آورده اند .

کلام علامه در آن جا چنین است : « قال : الرابع : الامام يجب أن يكون أفضل الرعية مطلقاً لما تقدم في النبي » .

وسیوری می گوید : « أقول : يجب أن يكون الامام أفضل أهل زمانه لأنه مقدم على الكل ، فلو كان فيهم من هو أفضل منه لزم تقديم المفضول على الفاضل وهو قبيح عقلاً وسمعاً ، وقد تقدم بيانه في النبوة » .^(۱)

علامه مظفر این مطلب را این چنین بیان نموده است :

« ونعتقد أن الامام كالنبي يجب أن يكون أفضل الناس في صفات الكمال من شجاعة وكرم و عفة وصدق وعدل ، ومن تدبير وعقل وحكمة وخلق . والدليل في النبي هو نفسه الدليل في الامام » .^(۲)

أفضلية امام در کمالات از دیدگاه نهج البلاغه

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ضمن خطبه ۱۳۱ فرموده است :

« وقد علمتم أنه لا ينبغي أن يكون الوالي على الفروج والدماء والمغانم والاحكام وإمامة المسلمين البخيل فتكون في اموالهم نهمة ولا الجاهل فيضلّهم بجهله ، ولا الجافي فيقطعهم بجفائه ، ولا الحائف للدول فيتخذ قوماً دون قوم ، ولا المرتشي في الحكم فيذهب بالحقوق ، ويقف لها دون المقاطع ولا المعطل للسنة فيهلك الامّة » .^(۳)

« شما می دانید آن کس که بر نوامیس ، و خونها ، و اموال (مردم) و احکام و امامت مسلمین سلطه پیدا می کند ، نباید بخیل باشد تا حرص بر جمع آوری اموال برای خود او را مشغول سازد (و از حق و عدالت باز دارد) و نباید جاهل و نادان باشد که با جهل خویش مردم را گمراه

۱- النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادی عشر ص ۱۰۲ ، طبع ذوی القربی - قم - ۱۴۲۸ هـ .

۲- عقائد الامامية ، المغفور له الشيخ محمد رضا المظفر ص ۹۵ - ۹۶ . طبع دار التبلیغ اسلامی - قم .

۳- نهج البلاغة خطبة ۱۳۱ .

کند و نه خشن باشد که پیوندهای مردم را با خشونت خویش قطع کند و نه ستمگر و حیف و میل کننده اموال (بیت المال) تا تبعیض روا دارد ، و گروهی را بر گروه دیگری (بی دلیل) مقدم شمرد ، و نه در قضاوت رشوه گیر باشد تا حقوق (مردم) را از بین ببرد و در رساندن حق (به صاحبانش) کوتاهی ورزد و نباید سنت (پیامبر) را تعطیل کند و بدین سبب امت را به هلاکت بیفکند » .

حضرت با کلمه « قد علمتم » به وضوح و مسلم بودن صفات کمالات در امام از دیدگاه عقل و نقل اشاره فرمود . و با نفی بخل ، جهل ، خشونت (غیر منطقی) ، ستمگری ، رشوه گیری و تعطیل سنت پیامبر 6 و تبیین خطرات و ضررات بین این رذایل ، چنان چه در امام باشد ، به صورت غیر مستقیم بر لزوم اتّصاف امام به علم ، سخاوت ، عدل ، مهربانی و اهتمام به اقامه سنت رسول الله 6 تأکید فرموده است .

از آن جا که نفی مطلق دایمی آن صفات رذیله از امام با عصمت ملازم است ، دلالت بر عصمت امام بالملازمه می نماید .

لذا برخی از شارحین نهج البلاغه لزوم عصمت در امام را از کلام فوق بلکه افضلیت امام نسبت به دیگران را استفاده نموده اند .

علامه شیخ محمد تقی شوشتری در بحث امامت بهج الصباغه ذیل کلام مذکور می نویسد : « و کلامه علیّه هذا دالّ علی اشتراط العصمة فی الامام کما علیه الامامیّة ، قال المسعودی : قال اهل الامامة : نعت الامام فی نفسه ان يكون معصوماً من الذنوب ، لانه ان لم يكن معصوماً لم يؤمن أن يدخل فی ما يدخل فيه غيره من الذنوب فيحتاج الى أن یقام علیه الحدّ کما یقیمه هو علی غيره ، فيحتاج الامام الى امام الى غير نهاية ... وأن يكون أشجع الخلق ، لأنهم يرجعون اليه فی الحرب فإن جبن و هرب يكون قد باء بغضب من الله . وان يكون أسخى الخلق ، لأنه خازن المسلمين و أمینهم ، فإن لم يكن سخياً تاقت نفسه الى اموالهم و شرهت الى ما فی ايديهم ، وفي ذلك الوعيد الشديد بالنار . وذكروا خصلاً كثيرةً ینال بها أعلى درجات الفضل لا یشاركه فیها أحد ، وأن ذلك

کله وجد فی علیّ بن ابی طالب وولده ، فی السبق الی الایمان والهجرة والحکم بالعدل والجهاد فی سبیل الله والورع والزهد ... » .^(۱)

انشعابات و فرق شیعه

در عالم تشیع ، مانند هر مکتب و آیین دیگر ، بر اثر عوامل مختلف سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی به خصوص هواپرستی و جهل ، انشعابات و فرقه هایی بوجود آمد . اکثر آن انشعابات و فرقه ها از نظر زمانی به خاطر کمی فراوانی پیروان دوام زیادی پیدا نکرده و منقرض شده اند . در حال حاضر در کنار امامیه یعنی معتقدان به دوازده امام معصوم که اکثریت مطلق شیعیان را تشکیل می دهند ، فرقه های زیدیه و اسماعیلیه حضور دارند ، اما فرقه های دیگر منقرض گردیدند . در زمینه شناخت فرق شیعه کتاب های کلامی مانند الملل والنحل شهرستانی ، الفصل بین الملل ابن حزم اندلسی و نیز الملل والنحل آیت الله سبحانی قابل مراجعه است . حسن بن موسی نوبختی از اعلام قرن سوم در خصوص فرق شیعه کتابی بنام « فرق الشیعة » نگاشته است .

اهم فرق شیعه غیر امامیه از این قرار است .

۱ - بهج الصباغة - فی شرح نهج البلاغة ، ج ۲ / ۵۵۵ - ۵۵۶ ط ک دار امیر کبیر للنشر - تهران ۱۳۷۶ ش - ۱۴۱۸ ق .

- ۱- کیسانیه ۲- زیدیّه ۳- ناووسیّه ۴- اسماعیلیّه ۵- فطحیه ۶- واقفیه ۷- خطایه
- ۸- مغیریّه ۹- غلاة .

اینک توضیح مختصری درباره مؤسّسین ، مرام ها ، عاقبت وانشعابات فرعی برخی از فرق فوق عرضه می گردد .

۱- کیسانیه

کیسانیه گروهی از شیعه بوده که به شخصی به نام کیسان منسوب است .
درباره کیسان گفته شده ، که وی از غلامان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود .
وبه قولی دیگر : همان مختار بن ابی عبید ثقفی است . به هر حال ، آن ها معتقد به امامت محمد بن الحنفیه بعد از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بودند ، به قول دیگر بعد از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام کیسان مردم را به امامت محمد بن الحنفیه دعوت می نمود . در کتب ملل و نحل عقاید سخیفی به آن فرقه نسبت داده شده است .^(۱)

ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی می نویسد :

کیسانیه به دو فرقه تقسیم شد . گروهی مدعی بود که محمد بن حنفیه زنده است و هرگز نمرده است . آن ها در انتظار اویند و معتقدند که او همان مهدی منتظر است .

گروه دیگر به امامت او در حیاتش اقرار داشته ، وبه مرگ او معتقدند . به نظر آن ها امامت بعد از مرگ او به شخصی دیگر منتقل شده است اگر چه درباره آن شخص دچار اختلاف شده اند .^(۲)
برخی امام بعد از او را پسرش ابوهاشم می دانستند ، و برخی عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار .

سید حمیری پیرو مذهب کیسانیه بود . پس از آن مستبصر گردید و از آن مذهب برگشت در آن زمان طیّ اشعاری اعتقادات کیسانیه را این چنین به نظم در آورده بود .

ألا إن الائمة من قریش ولالة الحق اربعة سواء

۱ - الملل والنحل ج ۱ / ۱۴۷ .

۲ - الفرق بین الفرق / ۲۳ .

علی والثلاثة من بنیه هم الاسباط لیس بهم خفاء .^(۱)

کیسانیه به فرقه هایی از قبیل هاشمیه ، بیانیه ، رزاقیه و غیره منشعب شده است^(۲) . درباره مختار وانتساب کیسانیه به او باید گفت ، که او از این گونه اتهامات مبرا است . در واقع دشمنان او آن اتهامات را به او نسبت داده اند .

علامه سید محمد صادق آل بحر العلوم در تعلیقه اش بر کتاب فرقه الشیعه نوبختی می نویسد : امامیه بر صحت عقیده مختار اجماع و اتفاق نموده اند . همان گونه که در کتب رجالی و تاریخی وحدیثی آن ها مذکور است . اتهاماتی که به او نسبت داده شده ، توسط دشمنان وی ساخته شده است تا شخصیت او را ترور نمایند . امام زین العابدین علیه السلام در حق او دعا فرمود ، کما این که امام باقر علیه السلام او را مدح وبر او ترحم نمود و همین طور امام صادق علیه السلام هم او را مدح فرمود . مدح و تمجید او از سوی علمای شیعه فراوان است ، مگر گروهی اندک که نسبت به احوال او اطلاع دقیقی ندارند عقیده کیسانیه به هیچ وجه درباره او ثابت نشده است . وی در سال ۶۷ هـ در کوفه به قتل رسید .^(۳)

در هر حال ، در زمان اثری از پیروان کیسانیه وجود ندارد ، بلکه در همان قرون اولیه اسلام منقرض شده بودند .

۱ - الملل والنحل / ۱۵۰ - ۱۹۰ . ترجمه اشعار :

هان امامان فقط از قریش اند آن ها والیان حق اند و چهار نفر ، که برابرند .

علی و سه نفر از فرزندانیش که آن ها اسباط هستند و هیچ گونه خفایی درباره آن ها نیست .

۲ - ر . ک : کلیات فی علم الرجال ص ۳۹۵ .

۳ - فرق الشیعه ، نوبختی ، تعلیقه سید محمد صادق آل بحر العلوم ص ۲۳ .

۲- زیدیه :

آنان پیروان زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام هستند . آن ها از امامت امام باقر علیه السلام به امامت برادرش زید عدول نمودند . زیدیه امامت را در اولاد فاطمه 3 منحصر دانستند ، وامامت غیر از سادات فاطمی را ممنوع می دانند . آن ها امام را کسی می دانند که باید فاطمی عالم شجاع وسخاوتمند باشد که به نام امامت خروج نماید . در این صورت او امام مفترض الطاعه می شود ، چه از اولاد امام حسن علیه السلام باشد یا از اولاد امام حسین علیه السلام . پس از شهادت زید در سال ۱۲۱ ، فرزند او یحیی ، متصدی امامت گردید . وی به خراسان هجرت کرد . در آن جا جماعتی زیاد از او پیروی نمودند . این خبر به او رسید که امام صادق علیه السلام پیشاپیش خبر از قتل یحیی داده است ، همان گونه که خبر قتل پدر او را پیشاپیش داده بود . و همان گونه پدر او به دار کشیده شد ، او را هم به دار کشیدند . بدین صورت اعلام قبلی امام صادق علیه السلام درباره هر دو تحقق یافت . در سال ۱۲۶ یحیی بن زید به قتل رسید .

یحیی امر امامت را پس از خود به محمد و ابراهیم تفویض نمود . آن دو در مدینه خروج نمودند . ابراهیم به بصره رفت ومردم گرد او جمع شدند وبه قتل رسید .

زید شهید در کناسه کوفه به دستور هشام بن عبدالملک به شهادت رسید . فرزندش یحیی در جوزجان خراسان توسط امیر آن سامان به قتل رسید . محمد امام توسط عیسی بن همام در مدینه به قتل رسید . ابراهیم امام نیز در بصره به امر منصور کشته شد .

زیدیه دارای سه فرقه است : الف - جارودیه ب - سلیمانیه ج - بُتریه . صالحیه هم از آنان است که با بُتریه دارای مذهب واحدی هستند .

الف - جارودیه :

جارودیه پیروان ابی الجارود زیاد بن المنذر بودند . شهرستانی نقل نموده که آنان معتقدند بر این که پیامبر 6 به وصف نه به نام بر امامت حضرت علی علیه السلام نصّ نمود . آنان در این مقوله با امامشان زید بن علی مخالفت نمودند . چون وی هم چون اعتقادی نداشت . درباره مذمت ابی الجارودی روایاتی وارد شده که در رجال کشی آمده است .^(۱)

نجاشی می نویسد : « زیاد بن المنذر ابوالجارود همدانی خارفی از اصحاب ابی جعفر (امام باقر علیه السلام) بود و از امام صادق علیه السلام روایت نموده امّا وقتی زید بن علی رضی الله عنه قیام کرد ، دچار انحراف گردید . وی کتابی درباره تفسیر قرآن نوشته که آن را از امام صادق علیه السلام روایت نموده بود ، که شاگرد قمی آن کتاب را در تفسیر قمی قرار داده است . ابی الجارود بعد از قیام زیاد از امامت امام باقر علیه السلام عدول نمود و مذهب جارودیه را تأسیس کرد .

ب - سلیمانیه :

آنان پیروان سلیمان بن جریر بودند . سلیمان قائل به شوری در امامت بود . وی می گفت جایز است که امامت با بیعت دو نفر از صالحان مسلمانان موکد شود . امامت مفضول هم با وجود افضل صحیح است ، و به عقیده آن ها امّت در امر بیعت با شیخین با وجود حضرت علی علیه السلام دچار خطا گردید . امّا خطای آن ها در حدّ فسق نبود . زیرا خطای آن ها اجتهادی بود . اما سلیمان ، عثمان را به سبب انحرافات که انجام داده بود تخطئه و تکفیر کرد .

ج - صالحیه وبتریّه :

صالحیه اصحاب حسن بن صالح بن حی وبتریه اصحاب کثیر بودند .
(کثیر النّوا چون دست او بریده و (اُبتَر الید) بود ، پیروانش را بتریه نامیده اند) .^(۲)
نظر این دو گروه از نظر مذهبی یکسان است ، و قائل به مقوله سلیمانیه در امر امامتند ، الا این که درباره عثمان دچار توقف شدند ، که او مؤمن بوده یا کافر ؟^(۱)

۱- رجال الکشی ، شماره ۱۰۴ .

۲- محمد بن ادریس حلی ، کتاب مستطرفات السرائر از کتاب أبان بن تغلب ، معجم رجال الحدیث ج ۱۴ / ۱۱۰ .

۳- اسماعیلیه :

اسماعیلیه معتقدند که امامت بعد از امام صادق علیه السلام به فرزند او اسماعیل منتقل گردید .
درباره اسماعیل گروهی معتقدند که او نمرده ، بلکه غیبت کرده و او همان مهدی قائم علیه السلام است که وصف او در زمان پیامبر 6 آمده و هیچ امامی بعد از او نیست .
این ها همان اسماعیلیه خالصه اند . گروهی از آن ها معتقدند که اسماعیل در زمان پدرش امام صادق علیه السلام فوت شده و امامت از او به فرزندش محمد (۱۳۱ - ۱۹۳ هـ) منتقل شده است .
محمد نزد آن ها همان حضرت مهدی است ، که به غیبت رفته و امامی بعد از او نیست . اما برخی از آنان قائل به مرگ او شده و می گویند امامت به فرزندان و نوادگان او منتقل شده است .
ائمه مذکور بر دو گونه اند . یک دسته (مستوران) یعنی پنهان اند . و دسته ای دیگر (ظاهران) یعنی آشکارند . اولین امام از ائمه مستور محمد بن اسماعیل بود . پس از او عبدالله بن محمد بن اسماعیل (۱۷۹ - ۲۱۲ هـ) ، پس از او احمد بن عبدالله (۱۹۸ - ۲۶۵ هـ) ، آن گاه حسین بن احمد (۲۱۹ - ۲۸۹) .

اولین امام از ائمه ظاهر عبدالله المهدی (۲۶۰ - ۳۲۲) بود .
وی دولت فاطمی را در مغرب تأسیس کرد . بدینصورت حاکمیت آن بلاد از خلافت بنی العباس جدا گردید . دولت فاطمی از سال ۲۸۹ هـ آغاز و تا سال ۵۶۷ هـ استمرار یافت . با وفات

العاضد لدين الله آخرین خلیفه فاطمی در مصر ، این دولت منقرض گردید . مدت حاکمیت آن ها در مغرب و مصر ۲۷۸ سال طول کشید . حاکمیت آن ها در قاهره ۲۰۸ سال بود .^(۱)

فرقه های اسماعیلی :

اسماعیلیه به چند فرقه منشعب شده است . از جمله :

۱- قرامطه - قرامطه قائل به امامت محمد بن اسماعیل و غیبت او بودند . درباره وجه نامگذاری آن ها به قرامطه اقوال مختلفی وجود دارد .

براساس یک قول ، رهبر آن ها فردی از خوزستان بود ، که بر شخصی به نام (کرمیته) در کوفه وارد شد . وی چون دارای چشمی سرخ و تیز بود ، به زبان نبطی او را کرمیته می نامیدند . مرد خوزستانی به سبب دعوت به امامت اهل البیت : توسط حاکم کوفه دستگیر شده و از زندان فرار کرد ، و به او هم کرمیته گفته اند . و بعدها در این اسم تخفیف به عمل آمد ، و قرمطیه و قرمط نامیده شد ، و پیروان او را قرامطه نامیدند . قول دیگر این است که رهبر آن ها حمدان بن الاشعث بود ، و به خاطر کوتاهی پاها قرمط نامیده می شد . وی در سال ۲۶۴ ظهور کرد . مذهب او در عراق و بحرین مشهور گردید .^(۲)

بعید نیست که مرد خوزستانی همان حمدان بن الأشعث باشد ، و اختلاف در وجه تسمیه بود . قرامطه فرقه ای افراطی از باطنیه بودند . و به مدت یک قرن با انجام اعمال ترور ، جنگ و شورش و قطع طریق ولخت کردن قافله حجاج حکومت عباسیان را مشغول کردند . آن ها قائل

۱ - المقریزی ، الخطط ۱ / ۲۵۸ - ۲۵۹ - ابن خلکان ، وفيات الايمان ۳ / ۱۰۹ - ۱۱۲ الذهبي سير اعلام النبلاء ۱۵ / ۲۰۷ - ۲۱۵ آیت الله سبحانی ، الملل والنحل ۸ / ۷۰ / ۱۵۰ - نویسنده الارهاب والعنف فی ضوء القرآن والسنة والتاریخ والفقه المقارن ، ج ۱ / ۸۶ - ۸۷ .

۲ - الارهاب والعنف ج ۱ .

به کفر همه مسلمانان بودند ، و شیعه امامیه را از همه کافرتر می نامیدند . و آیه : ﴿ قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ ﴾ را درباره آن ها تفسیر می نمودند.^(۱)

قرامطه به چندین فرقه تقسیم شدند : الف - قرامطه عراق وبزرگان آن ها « دندان » ، حمدان « ، « عبادان » و آل مهرویه بودند . بعید نیست عبادان (آبادان) محل انتساب حمدان بود ، نه نام دیگری از رهبران قرامطه .

ب - قرامطه بحرین ومشهورترین داعیان آن ها آل جنابی بودند .

ج - قرامطه قطیف وجنوب بصره ، بارزترین داعیان آن ها حاتم بورانی وابوالنواس بودند . بزرگترین جنایت قرامطه هتک حرمت کعبه ، قتل حجاج وربودن حجر الاسود بود . آنان آن جنایت را در سال ۳۱۷ هـ به رهبری شخصی به نام ابوطاهر سلیمان بن ابی ربیع الحسن القرمطی انجام دادند. سنگ حجر الاسود به مدت ۲۲ سال نزد آن ها ماند ، تا این که بر اثر اعتراضات عمومی مسلمین وجنگی که حاکم فاطمی با آن ها داشت ، مجبور شدند آن را در سال ۳۳۹ برگردانند.^(۲)

۲- دروزیه :

آن ها امامت را تا امام یازدهم ، الحاکم بامر الله رساندند . پس از آن قائل به غیبت او شده و در انتظار او به سر می برند .

غلامحسین مصاحب در دائرة المعارف فارسی درباره دروزیه چنین می نویسد : « دروزیه یا دروزها ، طایفه ای دارای آداب وعقاید خاص که در لبنان وسوریه (مخصوصاً حدود دمشق و جبل حوران) سکونت دارند ، و خود را موحدون می خوانند . تعداد نفوس آن ها در حال حاضر تقریباً بالغ بر ۲۰۰۰۰۰ نفر است ، و کار عمده آن ها کشاورزی است . نام آن ها مأخوذ است از اسم درزی ، که نخست از مؤسسين این مذهب بوده است . وبعدها از آن اعتقاد بازگشته است و نزد دروزیه مکروه ومبغوض شده است . در باب اصل این طایفه اختلاف است ، بعضی آن ها را

۱- فرق الشیعه ، نوبختی ۷۲ / ۷۶ .

۲- اتحاف الوری باخبار ام القرى ، النجم عمر بن فهد ج ۲ / ۳۷۴ - ۳۷۹ .

از اعقاب مهاجران قدیم ایرانی می دانند ، و برخی مدعی شده اند که از اعقاب نصاری لاتین هستند ، که در اولین جنگ های صلیبی باین حدود آمده اند . اما قبول این هر دو نظر به جهاتی مشکل است . و در هر حال این طایفه آداب و رسوم و مختصات نژادی و قومی خاص دارند . ارکان دین در نزد آن ها عبارت است از راست گویی، حفظ دوستان، ترک جمیع ادیان ، اجتناب از شرک و بهتان ، اقرار به وحدانیت خدا ، و رضاء و تسلیم در همه احوال . اعتقاد به تناسخ و حلول و همچنین رسم تعداد زوجات در بین آن ها متداول است ، ازدواج محارم نیز با آن ها شرعاً نزد آن ها ممنوع است ، در عمل بین آن ها اتفاق می افتد ، تمایلات اباحی ، که دروزیه بدان متهم شده اند ، در واقع نزد آن ها مشهود است ؛ و رنگ عقاید باطنیه و اسماعیلیه که مؤسسين مذهب دروزیه حمزة ابن علی دوزنی و درزی - بدان منسوب بوده اند ، نیز در عقاید و آداب و سنن و کتب آن ها جلوه گر است . اگر چه خود را از اسماعیلیه جدا می دانند ، و عقاید آن ها را مردود می شمارند ، حاکم خلیفه فاطمی را خدای حی می دانند ، و مرگ او را انکار می کنند . دروزیه نسبت به امیر و حاکم خویش اطاعت و فرمان برداری واقعی و معنوی دارند . از جمله حکام و امرای آن ها امیر فخرالدین معنی (قرن ۱۱ هـ . ق) و امیر بشیر شهاب شهرت و اهمیت داشته اند .^(۱)

۳- المستعيله

آن ها از جهت امامت تا امام سیزدهم امامان فاطمی ، یعنی المستنصر بالله ، متوفای ۴۸۷ هـ را قبول داشته اند . و به امامت فرزندش « المستعلی بالله » بعد از او معتقدند . وجه تسمیه آن ها به المستعيله به این خاطر است . این ها به بهره معروفند و به دو فرقه داوریه و سلیمانیه منشعب شده اند . مستعيله بیشتر در یمن و هند ساکن هستند ، به ظواهر شریعت متعبد و مقیدند ، و از این جهت به حقیقت و عقاید جمهور مسلمین نزدیکترند تا نزاریه .^(۱)

۱ - الملل والنحل ، آیت الله سبحانی ج ۸ / ۱۴۳ .

۴- نزاریه :

نزاریه با مستعيله تا امامت امام سیزدهم المستنصر بالله مشترکند . لیکن بعد از او قائل به امامت فرزند دیگرش نزار بن معد شدند . نزاریه پس از آن به دو فرقه مؤمنیه وقاسمیّه که به آغاخانیه معروفند ، منشعب گردید . سلسله امامت نزد همه فرق به استثنای قاسمیّه منقطع شد . اینان قائل به امامت تا زمان حاضر شدند . آخرین امام آن ها کریم بن علی بن محمد آغاخان رابع ، متولد ۱۹۳۸ م . در شهر ژنو از کشور سویس می باشد .

برخی از فرق اسماعیلیه منقرض گشته و برخی از آن ها تا به حال به حیات خود ادامه داده اند . اینان در بسیاری از کشورها مانند هند ، پاکستان ، ایران ، یمن ، نجران ، عربستان ، سوریه ، لبنان ، افغانستان ، افریقا و اروپا ساکن هستند .

ویژگی های عمومی مذهب اسماعیلی

ویژگی های عمومی مذهب اسماعیلی که بعضاً در تمام فرقه ها و برخی در اکثر آن ها سرایت دارد ، از این قرار است :

- ۱- ادّعی انتساب ائمه آن ها به اهل بیت و ذریه پیامبر 6 و فرزندان دخترش فاطمه زهرا 3 .
- ۲- تأویل ظواهر وارجاع آن بر خلاف آن چه که در عرف متشرعه متبادر است . به طوری که اگر اسماعیلیان از این تأویل بدور باشند ، وبه ظواهر اکتفا نمایند ، دیگر فرقه های شیعه تفاوتی جز عدم پذیرش امامت امام کاظم علیه السلام به بعد پیدا نمی کنند .

سابقه تأویل ظواهر به جریانات منحرف قبلی همانند پیروان ابی الخطاب ومغیره بن سعید برمی گردد . آن دو نفر در میان شیعه نفوذ نموده ودست به تأویلات انحرافی خلاف ظاهر زدند . واز سوی ائمه : طرد ولعن گردیدند . برخی از آن ها روزه ونماز وحج وزکات را به مردان پاک و اولیاء به تأویل می بردند ، که باید ولایت آن ها را پذیرفت ، وشراب خواری وزنا را به ناپاکان ، که باید از آن ها تبری جست .

از لوازم آن تأویل اباحی گری و ترک واجبات ظاهری است .

۳- خلط اصول عقیدتی آن ها به مسایل فلسفی که در نصوص دینی اثری از آن ها یافت نمی شود . مانند عقول عشرة و مسایلی از این دست از فلسفه یونان .

۴- سازماندهی داعیان در راستای دعوت ، استفاده از دقیق ترین روش های بشری در آن سازماندهی .

۵- دادن رنگ وبوی قداست به ائمه وداعیان آن ها ، تا حدی که مخالفت با آنان به عنوان ارتداد از دین به حساب می آید . زیرا ائمه وداعیان از صلب عقیده وحدود آن می باشند .

امامت نزد اسماعیلیان دارای درجات است . آن ها به ناطقان هفتگانه معتقدند ، واین که به دنبال هر ناطق رسولی ، هفت امام می آیند . از دید آن ها حضرت آدم رسول ناطق بود ، و به دنبال او هفت امام آمدند ، نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی و محمد 6 هر کدام ناطق رسول بودند که به دنبال هر یک هفت امام آمدند .

ائمه هفت گانه پس از پیامبر اسلام 6 عبارتند : از علی علیه السلام ، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام ، زین العابدین علیه السلام ، امام باقر علیه السلام ، امام صادق علیه السلام و اسماعیل بن جعفر . پس از اتمام نقش ائمه هفت گانه نوبت رسول ناطق هفتم یعنی محمد بن اسماعیل می آید . وی ناسخ شریعت سابق است . با این عقیده ، اسماعیلیه در مقابل عقیده جمهور مسلمین مبنی بر خاتمیت نبوت با حضرت محمد 6 قرار می گیرند .

۶- تربیت فداییان برای دفاع از مذهب ، به طوری که اوامر امام را بدون هیچ تردیدی و لو بلغ ما بلغ به اجرا در می آورند . حتی اگر با احکام صریح و مسلم اسلام هم مخالف باشد . مثلاً آغاخان سوم حکم به کشف حجاب داد ، و همگی زنان پیرو بدون هیچ تأملی کشف حجاب نمودند . (۱)

۷- کتمان اسرار و مدارک مربوط به مذهب

۱- مصطفی غالب ، تاریخ الدعوة الاسماعیلیه / ۲۶۵ .

۸- تقسیم ائمه به مستورین و ظاهرین (نهان و آشکار)

۹- پیروان مذهب را به اسماعیلیّه ، باطنیّه ، ملاحده ، وسبعیّه نامیده اند . وجه نام اول به خاطر انتساب آن ها به اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام ، ودوم به خاطر عقیده آن ها مبنی بر این که هر ظاهری باطنی دارد ، واصل همان باطن است و ظاهر مظهر آن ، نام سوم به خاطر عدول آن ها از ظاهر شریعت ، وچهارم به خاطر عقیده آن ها به ائمه هفتگانه به عدد ایام هفته وهفت آسمان و کواکب هفتگانه .

۱۰- مذهب اسماعیلی دفعهً به عنوان مذهب متکامل ظاهر نگردید . بلکه تدریجاً طی قرون واعصار متکامل گردید . در آغاز به عنوان عقیده ساده‌ای مبنی بر این که امام بعد از امام ششم فرزندش اسماعیل است ، ظاهر گردید . با این که این عقیده منقرض شد ، ولی از آن فرقه ها واز فرقه ها شعبه هایی پدید آمد .^(۱)